



منشور عقاید اسلامی در

شرح کامل خطبه فدکیه

به روایت از علامه بزرگوار احمد بن علی طبرسی (رحمة الله علیه) از کتاب الاحتجاج

نویسنده: فاطمه پورشفیع

پاییز ۹۷

۱. مقدمه- سند شناسی-
۲. گذری بر تاریخ سقیفه
۳. حمله به خانه فاطمه(س)
۴. جنگ اقتصادی با اهل بیت-
۵. فدک چیست
۶. جایگاه فصاحت و بلاغت خطبه فدکیه
۷. قیام فاطمه(س)
۸. متن خطبه
۹. آیات حجاب در قرآن بر مبنای پوشش فاطمه(س) به هنگام احتجاج
۱۰. افزایش نعمتها با قدرشناسی نعمت(بند ۱۰ الی ۱۰)
۱۱. شاکر بودن (بند ۹ الی ۱۱)
۱۲. قلعه محکم مسلمانان-(بند ۱۲)
۱۳. خداشناسی(بند ۱۳)
۱۴. راههای پذیرفتن کلام حق(بند ۱۴)
۱۵. معیشتة ضنکا چیست؟(بند ۱۵)
۱۶. اطاعت از اولی الامر-سخن فاطمه در وصف پیامبر(ص)(بند ۱۶)
۱۷. شیوه های تبلیغ(بند ۱۷)
۱۸. هدف از بعث(بند ۱۸)
۱۹. استقامت رسول خدا(ص) در دعوت به حق
۲۰. قبض روح پیامبر(ص)-(بند ۲۰)

۲۱. حکم بندگان در اطاعت الهی - اطاعت از ولی فقیه (بند ۲۱)
۲۲. وصف امیرالمؤمنین (ع) - منزلت و فضیلت (بند ۲۲)
۲۳. شناخت واجب الهی (بند ۲۳)
۲۴. جایگاه ایمان - حد ایمان و کفر - فضیلت‌های نماز (بند ۲۴)
۲۵. تزکیه و نقش آن در پاکیزگی جان (بند ۲۵)
۲۶. وجوب اطاعت از اهل بیت (ع) - وحدت اسلامی (بند ۲۶)
۲۷. جهاد علی (ع) بقاء و عزت اسلام - امر به معروف بخاطر مصلحت عمومی (بند ۲۷)
۲۸. شناخت احکام الهی - "قصاص - شرایط نذر و قربانی - لعن چیست و حرام بودن شراخواری (بند ۲۸)
۲۹. دعوت به تقوای الهی و پیامهای آن (بند ۲۹)
۳۰. صفات حضرت رسول (ص) - (بند ۳۰)
۳۱. شناخت پیامبر (ص) - (بند ۳۱)
۳۲. شریعت پیامبر (ص) - (بند ۳۲)
۳۳. شناخت شریعت رسول خدا (ص) - (بند ۳۳)
۳۴. فاطمه (س) و جایگاه مهاجران و انصار (بند ۳۴)
۳۵. شناخت عرب جاهلیت (بند ۳۵)
۳۶. شاخ شیطان - (بند های ۳۶ و ۳۷)
۳۷. رحلت پیامبر و بستر هویدا کفر و نفاق (بند ۳۸)
۳۸. آیا تغییر خوب است؟ (بند ۳۹)
۳۹. خوشبختی مردم در سایه اسلام و علم و دانش قرآنی (بند ۴۰)

۴۰. کم رنگی و محوایمان در وجود کافران و منافقین (بند ۴۱)
۴۱. شرح روشنگری پیامبر (ص) - سقیفه و جایگاه آن در تاریخ - وصیت نامه پیامبر (ص) (بند های ۴۲ و ۴۳ و ۴۴)
۴۲. پیامی از قرآن کتاب اوامر و نواهی الهی (بند ۴۵)
۴۳. ادعاهای بیجا و مدعیان دروغگو (بند های ۴۶ و ۴۷ و ۴۸)
۴۴. استشهاد فاطمه (س) از قرآن (بند ۴۹)
۴۵. مسئله ارث (بند ۵۰ الی ۵۴)
۴۶. اخبار رسول خدا از آینده (بند ۵۵)
۴۷. فاطمه (س) انصار را سرزنش می کند (بند ۵۶)
۴۸. حرمت اولاد رسول خدا (ص) - (بند ۵۷)
۴۹. وظیفه مسلمانان در حفظ شریعت اسلامی - نگرش منفی مدرنیستی (بند ۵۸ و ۵۹)
۵۰. چگونگی تشیع پیکر مطهر رسول خدا (ص) - (بند ۶۰ و ۶۱)
۵۱. سرنوشت حتمی برای تمام پیامبران (بند های ۶۲ و ۶۳ و ۶۴)
۵۲. فاطمه انصار را به قیام فرا می خواند (بند ۶۵ و ۶۶ و ۶۷)
۵۳. خاموشی مردم بر شریعت اسلام (بند های ۶۸ و ۶۹ و ۷۰)
۵۴. خیانت انصار - خشم و نفرین فاطمه (ص) هنگام بیماری (بند های ۷۱ الی ۷۵)
۵۵. عاقبت کار غاصبان (بند ۷۶ و ۷۷)
۵۶. منتظریم (بند ۷۸)
۵۷. پیرامون فدک از صحاح سته (بند ۷۹)
۵۸. چرا حضرت به مسجد رفت (بند ۸۰)
۵۹. مراد از ارث در قرآن (بند ۸۱ الی ۸۵)

۶۰. تاکتیک ابوبکر و جعل حدیث (بند ۸۶)
۶۱. تدبیر در قرآن (بند ۸۷ و ۸۸)
۶۲. عهد شکنان و دنیا پرستان (۸۹ و ۹۰)
۶۳. درد دل با پدر روبه قبر (بند ۹۱ الی ۱۰۰)
۶۴. برگشت فاطمه (س) به خانه و درد دل با همسر (بند های ۱۰۱ الی ۱۱۰)
۶۵. سخن فاطمه (س) با زنان مهاجر و انصار (بند های ۱۱۱ الی ۱۱۳)
۶۶. با کافران دوستی نکنید - نشان دادن مظلومیت (بند ۱۱۳)
۶۸. دل تنگی فاطمه (س) از غاصبان (بند های ۱۱۴ الی ۱۱۷)
۶۹. دور سازی علی (ع) از خلافت (بند ۱۱۷)
۷۰. فعالیت های علی (ع) در زمان خلفا ثلاث (بند ۱۱۸)
۷۱. قبر پنهان فاطمه روشمگر اوج ستم است - نگرانی از عوام فریبی - آرایه های ادبی در کلام بانو (بند های ۱۱۹ الی ۱۲۲)
۷۲. هرگز کسی با ظلم نمی تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد (بند ۱۲۳)
۷۳. چرا منافقین قدرت تشخیص و فهم ندارند (بند های ۱۲۴ الی ۱۲۸)
۷۴. گفتگوی فاطمه (س) با مردان مهاجر و انصار (بند های ۱۲۹ الی ۱۳۴)
۷۵. تیت الاحزان فاطمه (س)
۷۶. مدت حیات فاطمه (س)
۷۷. چرا علی بیعت نکرد.
۷۸. دلایل بیعت امام با ابوبکر

۷۹. چندین سؤال بی جواب

۸۰: فهرست منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

أَنَا أَعْطِينَاكَ الْكُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرَأَنَّ شَاتَنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

خطبه ای که بانوی گرامی اسلام ، حضرت زهرا(س) در فاصله زمانی کوتاه پس از رحلت مصیبت بار پدر بزرگوارشان در مسجد النبی (ص) در حضور بسیاری از انصار و مهاجرین ایراد فرمودند ، یکی از اسناد و مدارک تاریخی مهمّ مربوط به وقایع صدر الاسلام و تحولاتی است که منجر به انزوای کامل امام علی(ع) از صحنه سیاسی ، اجتماعی گردید. این خطبه با تلاش فراوان فاطمه(س) جهت احقاق حق مسلمین و استرداد فدک (بعد از غصب خلافت) ایراد گردید.

حضرت زهرا(س) از وضعیت پیش آمده پس از رحلت پدر ناراضی بود و فدک را بهانه ای جهت اعلام مواضع به حق خود دید .

سند شناسی خطبه فدکیه:

سند این خطبه صحیح و ثقه و از منابع شیعی و سنی روایت شده است.

۱- از نیمه قرن دوم هجری و از محدثان و مورخان تا قرن چهارم هجری این خطبه بیان شده است که در بعضی موارد مانند دیگر آثار .قسمتهایی و یا یاداشتهایی از آن در طول تاریخ از بین رفته است و یا بعد ها توسط علماء و سعی و کوشش آنها ،مطلب جمع آوری شده است.

۲- شیخ طوسی و ابن عبدون (۳۳۰-۴۲۳) از مشایخ مرحوم نجاشی کتابی به نام تفسیر خطبه فاطمة الزهراء (س) داشته اند.(رجال نجاشی ص ۸۷)

۳- منابعی که در دسترس است: الف: بلاغات النساء تألیف احمد بن طیفور در سال(۲۰۴) در اثری مشهور بنام تاریخ بغداد و اثر دیگر او المنثور و المنظوم است – ابن طیفور این کتاب را در چهارده جزء نوشته که تنها دوجزء یازدهم و دوازدهم آن باقی است و بقیه مفقود شده است و بخشی از جزء یازدهم کتاب فوق به نام بلاغات النساء هم اکنون در دسترس است. او خطبه حضرت را پس از سخنان عایشه همسر پیامبر (ص) نقل می کند.

۴- بصائر الدرجات اثر سعد بن عبدالله اشعر قمی ار محدثان جلیل القدر شیعه (۳۰۰م) که حسن بن سلیمان حلّی از علمای شیعه در قرن هشتم بخشی از احادیث کتاب بصائرالدرجات را گزینش کرد و با اضافه نمودن برخی دیگر به این مجموعه آنرا مختصر بصائر الدرجات نامید.

- ۵- احمد بن عبدالعزيز جوهری از محدثان اهل سنت در قرن دوم هجری است او مورّخ و ادیب و شاعر توانایی بود و در عالم حدیث تبجّر داشت از جمله محدثان مشهور آن عصر به شمار می آید . کتاب السقیفه و فدک و اخبار الشعراء از جمله تألیفات اوست .
- ۶- شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع یکی از منابع اصلی شیعه بخشی از خطبه فدکیه را از حضرت زینب(س) نقل کرده است.
- ۷- المناقب تألیف احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی(۴۱۰م) در کتاب خود الفائق خطبه را نقل نموده است . اکنون این کتاب وجود ندارد اما سید بن طاووس در کتاب الطرائف خطبه فدکیه را از این کتاب نوشته است و اکنون در دسترس است.
- ۸- کتاب الشافی فی الامامة تألیف مرحوم سید مرتضی از قدمای دانشمندان شیعه امامیه به شمار می رود و بخشی از خطبه فدک را به سه طریق از استادش ابو عبدالله مرزبانی نقل نموده است.
- ۹- محمد بن جریر طبری ، در دلائل الامامه از علماء قرن پنجم متن خطبه حضرت را در این کتاب آورده است.
- ۱۰- مقتل الحسین تألیف موفق بن احمد مکی متوفای (۵۶۸) بخشی از خطبه را آورده به نقل از عایشه.
- ۱۱- احتجاج تألیف ابو منصور طبرسی این خطبه را بصورت مشروح از عبدالله بن حسن نقل کرده است.
- ۱۲- مبارک بن محمد الجزری معروف به ابن اثیر در سال (۶۰۶م) خطبه حضرت را مفصل با شرح لغات و بصورت مرسل از زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علی(ع) نقل نموده است. (تذکره الخواص ص ۳۱۷)
- ۱۳- تذکره الخواص من النة فی ذکر مناقب الائمة تألیف سبط ابن جوزی معروف به ابن جوزی حنفی ، مختصری از خطبه فدکیه را بصورت مرسل از شعبی نقل نموده است (۶۵۴م)
- ۱۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، خطبه فدکیه را از کتاب السقیفه و فدک جوهری نقل نموده است. (ج ۱۶ ص ۲۶۳)
- ۱۵- شرح نهج البلاغه اثر ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹) بخش کوتاهی از این خطبه را بدون ذکر سند آورده است. (ج ۵ ص ۱۰۱)

۱۶- کشف الغمه فی معرفة الائمة اثر علی بن عیسیٰ اربلی از علمای شیعه امامیه به شمار می رود از کتاب السقیفه و فدک جوهری نقل کرده است.

۱۷- معادن الحکمة فی مکاتیب الائمة ، تألیف علم الهدی بن فیض کاشانی بخشی از خطبه را بدون سند ذکر کرده است. بسیاری از بزرگان و محدثان متقدم و متاخر بطور کامل یا بطور مختصر این خطبه را در تألیفات خود داشته اند.

گذری بر تاریخ سقیفه:

ده روز پس از وفات پیامبر(ص) آنگاه که همه شهود و دلایل خود را در مطالبه حَقِّش ارائه کرد و خلفا نپذیرفتند آن بانو تصمیم گرفت که موضوع را در برابر همه مسلمانان مطرح کند و اصحاب و یاران پدرش را به یاری طلبید و از این رو بنا به گفته مورخان و محدثان روبه سوی مسجد آورد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/۴/۹۷) (احقاق حق یعنی آنچه را که از ولایت و امامت نادیده گرفته شده و غصب شده بود و در حقیقت حذف ولایت از برنامه تکوینی خداوند تعالی و برنامه تشریحی امت مسلمان بود - و مسلمانان را به روش اجتهاد بر نص پیامبر(ص) و تکذیب نص پیامبر و ظلم به اوصیاء پیامبر(ص) هدف برنامه های خود قرار دادند.

از رحلت پیامبر(ص) چیزی نگذشته بود که ابوبکر و عمر خلافت را در سقیفه غصب کردند(اهل سنت وصیّت پیامبر(ص) را در مورد علی(ع) قبول نداشتند و ندارند و از نصوص بی اطلاع بوده و هستند)نصوص از ناحیه ائمه ، عترت پاک پیامبر بطور خبرمتواتر است. بارها پیامبر(ص) دست به دوش علی گذاشت و فرمود: "هذا أخي ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا" این برادر ووصی و خلیفه من در بین شماست از او بشنوید و اطاعت کنید.(المراجعات- سید شرف الدین موسوی) - و نیز پیامبر(ص) همواره نقل می کرد: "هر پیامبری وصی و وارثی دارد وصی من و وارث من علی ابن ابیطالب است." (ذهبی در میزان الاعتدال)

نقش قبیله اسلم در بیعت با ابوبکر:

شیخ مفید در کتاب جَمَل چنین آورده است:

در آن زمان صحرانشینان عرب برای خرید خواروبار به صورت قبیله ای به شهر می آمدند چون صحرا نا امن بود و اگر تعداد کمی از آنان می آمدند، بارشان را می گرفتند و خودشان را می کشتند . لذا افراد

قبیله همه با هم برای خرید خواروبار حرکت می کردند . مردان قبیلۀ اسلم از صحرا به مدینه آمده بودند تا آذوقه تهیه کنند . وقتی وارد مدینه شدند بیعت با ابوبکر در سقیفه انجام شده بود. عمر و بقیه به آنان گفتند : بیایید کمک کنید برای خلیفه بعد از پیامبر(ص) از مردم بیعت بگیرید. آن وقت ما خواروبار رایگان به شما می دهیم. آنها خوشحال شدند اول خودشان ریختند و بیعت کردند. و بعد جزء دارو دسته ابوبکر شدند. سپس دامن های عربی خود را به کمر زدند و کوجه های مدینه را پر کردند . به هر جا می رسیدند ، در بازار ، کوجه ، و.و.و... هر کس را می دیدند برای بیعت با ابوبکر می آوردند ، پس ابوبکر به کمک قبیلۀ اسلم خلیفه شد.

دلیل انتخاب ابوبکر به خلافت:

حضرت علی(ع) فرمود: ابوبکر صحابی پیامبر است ؛ اینها می گویند که ابوبکر باید جانشین پیامبر(ص) بشود چون صحابی اوست (ونظر دیگر آنها این بود که ابوبکر سالخورده و پیر است و تجربه اش از یک جوان بیشتر است و این نشانه غفلت آنها از آیات الهی است که خداوند برای اولیای و اوصیاء خود سن نمی شناسد و یحیی و عیسی را کتاب و حکمت داد و چند تن از ائمه (ع) را از طفولیت و نوزادی به حکمت و دانش مزین فرمود که در تمام مناظرات با اهل کتاب چهره شاخص علوم دینی و سیاسی و اجتماعی بودند)- اگر خلافت به صحابی بودن است ، چگونه است آنجا که با این صحبت قرابت و صحابی را باهم جمع می کنند ، نمی شود! علی تنها صحابی نبود و از ذی القربی هم بود و غدیر و خطبه غدیره او و جانشینی او اختصاص داشت و بسیاری از آیات قرآن به وجود ایشان اشاره دارد و همیشه سایه به سایه و همه جا به دنبال پیامبر(ص) بود و سر پیامبر(ص) برسینه علی(ع) بود که از دنیا رفت . خلفا و تمام انصار و مهاجرین به هنگام احتضار حضرت در کنار رسول الله(ص) بودند که حضرت کاغذ و مداد خواست تا سفارش کند به ولایت علی (ع) بعد از خود، و عمر گفت: "حسبنا کتاب الله"- که حضرت با شنیدن این کلام همه را از خانه بیرون کرد و فقط اهلبیت و ام سلمه کنار حضرت بودند تا پایان دفن حضرت رسول(ص): «می نویسند روز دوشنبه حضرت فوت کردند و چهارشنبه به خاک سپرده شدند».

پس از بیعت با ابوبکر در سقیفه وی را چون دامادی که به حجله می برند ، شادی کنان به مسجد پیامبر(ص) بردند (الریاض النضرة ۱/۱۶۴) و کار خلافت تثبیت شد. مسجد پیامبر (ص) دارالحکومه بود. در روز سه شنبه فردای روزی که در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت به عمل آمد ، کودتاچیان ابوبکر را

آوردند و او بر منبر رسول خدا(ص) نشست. و عمر استناد کرد که ابوبکر یار و همدم غار رسول خدا (ص) بود پس همه با او بیعت کنید. (که در مورد یار غار و یا اینکه خداوند ابوبکر را به همراه حضرت حفظ کرد بخاطر این روز- شبهات بسیاری در این مورد است که باید با مطالعه و رجوع به تفاسیر متوجه شد که اینگونه نبوده است چون قرآن دو نفر(اذهما فی الغار) را ذکر کرده است. نفر دوم گمانها به این می رود که ابوبکر باشد ولی دقیقا معلوم نیست و بخاطر حفظ وحدت اسناد محفوظ و بحث در این مورد به کنار گذاشته می شود).

عمر در سال آخر زندگی ، به هنگامی که در حج بود ، شنید که عمار گفته است: «بیعت ابوبکر لغزشی بود که در آخر پدیدار شد اگر عمر از دنیا برود ما با علی(ع) بیعت خواهیم کرد.» - عمر این گفتار را شنید و پریشان شد وگفت: " آنگاه که به مدینه برسم " - ووقتی به مدینه رسید، همان جمعه اول در مسجد پیامبر(ص) بر بالای منبر رفت و گفت: بیعت با ابوبکر لغزش و اشتباهی بود که انجام گرفت و گذشت ، آری ؛ چنین بود ولی خداوند مردم را از شر آن لغزش حفظ فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۳/۲-۲۲ و ۴۷/۶ و ۱۱/۳ و ۱۲/۱۴۷)-(انساب الشراف ۵/۱۰- سیره ابن هشام ۴/۳۳۶-۳۳۸- صحیح بخاری-کتاب الحدود ۴/۱۱۹-و کنز العمال ۱۳۹/۳)

تحصن در خانه حضرت زهرا(س) و برخورد دستگاه خلافت با ایشان:

عمر بن خطاب می گوید: بعد از رحلت پیامبر (ص) از گزارشاتی که به ما رسید این بود که علی(ع) و زبیر و همراهانشان از ما بریده اند و در مقام مخالفت با ما در خانه فاطمه (س) گرد آمده اند. اسناد این روایت بسیار است. هنگامی که علی(ع) زیر بار بیعت با ابوبکر نرفت. ابوبکر به عمر بن خطاب فرمان داد که او علی(ع) را گرچه به زور در محضر وی حاضر کند! عمر فرمان برد و در نتیجه بین او و علی(ع) سخنانی رد و بدل شد تا اینکه علی(ع) به او گفت: شتر خلافت را خوب بدوش که نیم آن سهم تو خواهد بود! به خدای سوگند، جوش و خروشی که امروز برای حکومت ابوبکر می زنی ، فقط برای آن است که فردا تو را بر دیگران مقدم دارد و خلافت را به تو بسپارد.(انساب الاشراف ۱/۵۸۷)

حمله به خانه فاطمه الزهراء(س):

بلانری در این باره می گوید:

گروهی از مهاجران از جمله علی ابن ابی طالب (ع) وطلحه و زبیر که از بیعت با ابوبکر سرباز زده بودند ، مسلح و خشمگین در خانه فاطمه(س) بودند. این خبر به ابوبکر و عمر رسید. ابوبکر به عمر دستور داد که به خانه فاطمه رود و آنان را از آنجا بیرون کند و اجتماعشان را پراکنده سازد و اگر مقاومت کردند با آنها بجنگد. عمر با شعله آتش بسوی خانه وی رهسپار گشت ، در آستانه در فاطمه با او روبه رو شد ، ای پسر خطاب! آمده ای تا در خانه مرا آتش بزنی ؟ عمر پاسخ داد: آری؛ این کار دینی را که پدرت آورده تقویت می کند.(انساب الاشراف ۱/۵۸۶)

در کنز العمال نیز چنین آمده است: عمر به حضرت زهرا(س) گفت : هیچ کس نزد پدرت محبوبتر از تو نبود ولکن این مرا منع نمی کند، چنانکه این گروه نزد من جمع نشوند ، فرمان دهم خانه را بر تو آتش زنند(کنز العمال ۳/۱۴۰)

عمر همه کسانی را که در خانه ولایت جمع شده بودند؛ صدا زد که بیرون بیاید ولی قبول نکردند ، عمر گفت :قسم به خدایی که جانم در دست اوست ، بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن هست آتش می زنم؛! به عمر گفتند: فاطمه در خانه است .

عمر گفت: باشد،! خانه را آتش می زنم. (الامامة و السياسة ۱/۱۲)

عمر سخنی به علی(ع) گفت: اگر بیعت نکنی خانه را به سرت آتش می زنم و یک تن را زنده نمی گذارم، با اینکه دختر مصطفی در آنجاست .

پس این شبیهه که امروزه مطرح است که خانه های زمان پیامبر(ص) در نداشته است که عمر در خانه حضرت زهرا(س) را آتش بزند صحیح نیست. از کتب معتبر خلفا نقل شده است بنا بر اعتراف خود خلفا ، از جمله ابوبکر و عمر ، که آنها در خانه حضرت را آتش زدند و به زور وارد خانه شدند— دو دلیل دیگر نیز وجود دارد:

۱- ابوبکر در بستر مرگ گفت: من بر هیچ چیز دنیا متأثر و اندوهناک نیستم مگر به سه کار که کرده ام و ای کاش که آن کارها را نکرده بودم..... ای کاش هرگز در خانه فاطمه را نگشوده بودم ،گرچه برای جنگ و ستیز با من آنرا بسته بودند.(طبری ۴/۵۲) (مروج الذهب مسعودی ۱/۴۱۴)-(العقد الفرید ۳/۶۹)-
(کنز العمال ۳/۱۳۵)-(امامة و السياسة ۱/۱۸)-(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۲/۱۳۰-۱۳۱)-(تاریخ یعقوبی ۲/۱۱۵)

۲- سخن عمر بن خطاب در کنزالعمال آن أمرُهُمْ أَنْ يُحْرِقُوا عَلَيْكَ الْبَابَ - یعنی دستورشان می دادم در خانه ات را آتش بزنند.

در تاریخ طبری به نقل از زیاد بن کلب "عمر بن خطاب به خانه علی(ع) که در آن طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران بودند ، آمد و گفت بخدا سوگند ، یا خانه را با شما آتش میزنم یا برای بیعت بیرون آید . زبیر با شمشیر آخته به سوی او بیرون دوید اما پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد و دستگیرش نمودند.(تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲)

جنگ اقتصادی با اهل بیت(ع):

فدک چیست؟

فدک نماد مظلومیت اهل بیت و غضب حق آنان از سوی خلافت سقیفه و رژیمهای اموی و عباسی است. در سال هفتم هجری وقتی مسلمانان با پرچمداری امیرالمؤمنین قلعه های خیبر را فتح کردند و یهودیان تسلیم شدند ، ساکنان فدک نمایندگانی نزد پیامبر(ص) فرستاده ، نیمی از حاصل باغها و اراضی فدک را با پیامبر مصالحه کردند . چون اراضی فدک بدون جمگ بدست آمد و ملک ویژه پیامبر شد و اختیارش با آن حضرت بود. و آیات قرآن از آن به فیء یاد می کند که از آن خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و مساکین است (اسراء ۲۶) و مسلمانان دیگر حقی در آن ندارند و بعد از نزول این آیه پیامبر(ص) فدک را به فاطمه(س) بخشید و در سه سال پیش از وفات پیامبر(ص) در دست فاطمه بود. دستگاه خلافت فدک را از دست فاطمه بیرون آورد و کارگران وی را اخراج نمود و حضرت فاطمه(س) که مصرانه پیگیر بازپس گیری فدک بود در این راه کتک خورد و اسیب دید.

غضب فدک جنبه سیاسی داشت و می خواستند دست اهل بیت را از امور مالی کوتاه کرده و پشتوانه اقتصادی آنان را ضربه بزنند. هارون الرشید از موسی بن جعفر حد فدک را پرسید : ایشان فرمود:

حدّ اَوَّلِ عَدَنَ اسْتِ ، چهره هارون دگرگون شد.

حدّ دوم: سمرقند ، چهره هارون تیره و غضب آلود شد.

حدّ سوم: آفریقا است ، چهره مأمون سیاه شد.

حدّ چهارم: کناره دریای خزر و ارمنستان است .

وقتی هارون متوجه شد، از پس دادن فدک به امام خودداری کرد .

فدک قلمرو و وسعت اسلام و حق خاندان پیامبر (ص) بوده که دیگران غصب کردند(فرهنگ غدیر جواد محدثی)

پافشاری فاطمه(س) برای پس گرفتن فدک ، مسأله سیاسی آن بود که قدرت را از دست خلفا بگیرد ، نه بخاطر ارزش اقتصادی آن و ایشان می خواست پایه های حکومت اسلامی را محکم نماید که دشمنان قدرت مانور نداشته باشند.

بخش دوم از غصب فدک:

نمونه دیگر از مصداق "فیء" زمینهای قبیله بنی نضیر بود. (در مدینه سه قبیله یهود سکنی گزیده بودند عبارتند از بنی نضیر، بنی قینقاع، بنی قریظه، آنها به بشارتهایی که در مکتب آسمانی خود راجع به پیامبر خاتم(ص) داشتند در انتظار آن حضرت بودند تا به هنگام بعثت وی را یاری دهند ولی هنگامی که پیامبر(ص) رسالت خود را آشکار کرد و به مدینه هجرت نمود ، یهود به انکار پیامبریش قیام کردند ، گرچه او را بدرستی شناخته بودند که همان پیامبر خاتم (ص) است، ولی عهد شکنی کردند و در مقام نیرنگ بر آمدند و بر ترور حضرت توطئه های بیشماری کردند. خداوند تعالی پیامبرش را از طریق وحی از این نیرنگ با خبر ساخت و توطئه آنها را درهم شکست. اموالشان به دستور خدا به حضرت رسول(ص) تعلق گرفت. حضرت به هر کس که می خواست از آن اموال می بخشید و در سال چهارم هجری بخشی از اموال را به ابوبکر و عمر بن خطاب ، عبدالرحمن بن عوف و عایشه و حفصه و چند تن دیگر بخشید (طبقات ابن سعد ۵۸/۲)

فدک که از جمله حُصُون (قلعه ها) خیبیر بود پس از گشودن خیبیر و یکسره کردن کار آنجا ، اهالی فدک فرستاده ای به خدمت پیامبر(ص) فرستادند و نیمی از فدک را بوی برای صلح و سازش بخشیدند؛ آنگاه آیه "آت ذالقربی حقه" (اسراء ۲۶) نازل شد و رسول خدا (ص)، فاطمه(س) طلبید و فدک را به او بخشید (شواهد التنزیل حسکانی ۳۴۱/۳۳۸/۱) - (الدر المنثور سیوطی ۱۷۷/۴)

رفتار خلفا با فدک:

پیامبر(ص) فدک را به حضرت زهرا(س) بخشید و آن حضرت (ذوالید) بود. لذا ابوبکر فدک را از حضرت زهرا(س) گرفت و حضرت فرمود: فدک را به من باز گردانید زیرا پیامبر(ص) آن را به من بخشیده است.

آنها گفتند: شاهد بیاور؛ ولی از کسانی دیگر (یعنی کسانی که پیامبر(ص) در زمان حیات خود اموالی را بدیشان بخشیده بود) شاهد نخواستند .

حضرت زهرا(س) أم ایمن را شاهد آورد (مروج الذهب ۲/۲۰۰) .

مسعودی در این باره نقل می کند: حضرت زهرا (س) علاوه بر علی(ع) و أم ایمن ، حسنین (ع) را هم به عنوان شاهد آوردند و گواهی دادند که پیامبر(ص) فدک را در زمان حیات خود به فاطمه بخشیده است.

ابن ابی الحدید در این مورد می گوید: وقتی ابو جُحیفه به ابوبکر گفت: پیامبر وعده داد که ۱۳ شتر به من بدهد و ابوبکر بدون آنکه شاهد بخواد دستور داد که به او بدهند (سنن ترمذی ج ۵ ص ۱۱۸)

و دیگر جابر بن عبدالله به ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) به من وعده داد اگر مال بحرین آمد به تو فلان مقدار می دهم و ابوبکر هم بدون آنکه از او شاهد بخواد به او عطا کرد. (صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۶ باب الكفالة فی الفرض)

در روایتی است که خلیفه ابوبکر پس از اقامه شهادت شهود تصمیم گرفت که فدک را به حضرت زهرا باز گرداند پس در ورقه ای از پوست، قبالة فدک را به نام حضرت زهرا(س) نوشت ، لکن عمر سر رسید و مانع شد و قبال را پاره کرد. (سیره حلبی ۳/۴۰۰)

جایگاه فصاحت و بلاغت خطبه فدکیه:

در فضیلت خطبه فدکیه باید به نکاتی چند اشاره کرد:

این خطبه شامل اصول و فروع ، فلسفه ، احکام، مسائل تاریخی، و مسائل گذشته و مسائل مفید برای آینده اسلام است. این خطبه در بر دارنده مضامین عمیق معارف توحیدی ، نبوی ، امام شناسی ، عرفانی ، اخلاقی ، سیاسی و اجتماعی است.

در بخشی از این خطبه بعد از معارف توحیدی و نبوی و پیشوایی اوصیاء الهی ، مبدأ و معاد و بازگشت به سوی خدا ، بانوی بزرگ اسلام موضع خود را در برابر نظام حاکم روشن ساخت و به معرفی خود پرداخت تا نگویند " نشناختیم و نفهمیدیم و نمی دانستیم که دختر پیامبر خدا(ص) و بانوی بانوان جهان با ما سخن می گویند و ما را مخاطب ساخته است."

خطبه حضرت زهرا(س) تداعی خطبه غدیر و خطبه نهج البلاغه است این خطبه فصیح ترین خطبه های اهل بیت(ع) است. این خطبه فصلحت و بلاغت بسیار بالایی دارد . این خطبه میراث گرانبهای اهل بیت(ع) است که تا بحال کسی آن را نشناخته است .

حمله به در خانه حضرت زهرا(س):

چگونه یک مسلمان به خودش جرأت می دهد که کوچکترین اهانتی نسبت به آن حضرت روا دارد.

قیام فاطمه (س):

قیام حضرت زهرا(س) در خانه اش وبه کنار "در" آمدن ایشان ؛ حفظ جایگاه بلند و عظمت حضرت علی(ع) بود تا با منطق قوی خود ، آنها(غاصبان) را از خانه دور نماید؛ یعنی اتمام حجت بر آن افراد. اگر حضرت علی(ع) کنار در می آمد ، آنها با جرأت بیشتری به خانه ام حمله می کردند و هیچ چیز را باقی نمی گذاشتند وبا سوزاندن خانه قضیه را تمام شده می دیدند؛ و بعد ها می گفتند دختر رسول خدا(ص) با علی(ع) موافق نبود چون علی به کنار در آمد. پس فاطمه(س) قیام کرد و از علی (امامت) دفاع کرد و حجت های الهی را بر آنها تمام نمود و نهایت خبثت درونی ، پلیدی درونی دشمنان را برای همیشه در تاریخ آشکار کرد. ودومین مرحله قیام ؛ ایراد خطبه فدکیه بود تا جایگاه عزت اسلام و جایگاه اصول و فروع آنرا به نمایش گذارد واین دیگر حجت الهی بود که حضرت برای آن قیام کرد تا ارزشهای اسلامی تا قیامت باقی ماند.

متن خطبه فدکیه :

روی عبد الله بن الحسن باسناده عن آبائه (ع) أنه (بند ۱)

عبدالله بن حسن نواده امام حسن مجتبی(ع) از پدرانش چنین نقل می کند :

لما أجمع ابوبکر و عمرُ علی منع فاطمة (ع) فدكاً و بلغها ذلك (بند ۲)

هنگامی که ابوبکر و عمر هم دست شدند تا از دسترسی حضرت فاطمه(س) به فدک جلوگیری نمایند؛ این خبر به آن بزرگوار رسید.

لآت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها وأقبلت فی أمة من حَفَدِهَا و نساء قومها(بند ۳)

ایشان مقنعه بست و چادر بر خود پیچید و همراه با گروهی از بستگان و زنان قریش - بنی هاشم به سوی مسجد آمد.

تَطَأُ ذِيُولَهَا مَا تَحْرُمُ مَشِيَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) (بند ۴)

در هنگام راه رفتن چنان پوششی بلندی داشتند که زیر پا می رفت . راه رفتن ایشان شبیه راه رفتن پدر گرامیشان بود.

حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْانصَارِ وَ غَيْرِهِمْ فَنِيَطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً (بند ۵)

تا این که بر ابوبکر که در میان جمع زیادی از مهاجرین و انصار و دیگران حضور داشت وارد شد و به خاطر آن حضرت پرده ای آویختند.

فَجَلَسَتْ ثُمَّ أَنْتَ (بِه سَكُونِ تَاءٍ) أَنَّ أَجْهَشَ الْقَوْمِ لَهَا بِالْبِكَاءِ (بند ۶)

ایشان نشست آنگاه ناله ای سر داد که همه مردم به خاطر او به گریه افتادند.

فَارْتَجَّ الْمَجْلِسَ ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْئَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحَ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فَوْرَتَهُمْ (بند ۷)

مجلس به خروش در آمد و منقلب شد سپس حضرت لحظاتی درنگ نمود تا صدای گریه آن جمعیت فرو نشست و از خروش افتادند.

إِفْتَتَحَتْ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا ، فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ (بند ۸)

آنگاه سخن خود را با حمد و ثناء الهی و صلوات بر رسول خدا(ص) آغاز کرد. - با بردن نام پیامبر(ص) مردم به گریه افتادند و چون ساکت شدند حضرت فاطمه(س) سخن را از سر گرفت و فرمود:

توضیح بر مطلب حجاب در خطبه فدکیه :

آیات حجاب در قرآن:

در درالمنثور آمده که حجاب همسران پیامبر(ص) و غیره در ذی العفده سال پنجم هجری نازل شد.

۱- يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ (اعراف ۲۶)

ای فرزندان آدم، محققا ما لباسی که ستر عورات شما کند و جامه‌هایی که به آن تن را بیارایید برای شما فرستادیم، و لباس تقوا نیکوترین جامه است.

لباس؛ یعنی چیزی که برای پوشیدن و پوشانیدن بدن است.

ریش؛ به معنای هر پوششی است که مایه زینت و جمال باشد. در اصل لغت به معنای پر مرغان است. پر مرغ مایه زینت آن است و در غیر مرغ هم استفاده می‌گردد. (طباطبایی-المیزان)

"یواری سواتکم" وصف برای لباس است، اینکه لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی‌نیاز نیست و آن پوشش عضو است که برهنه بودنش زشت و مایه رسوائی آدمی است، بخلاف ریش که به معنای پوشش زائد بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است.

"لباس التقوی ذلک خیر" - در اینجا از ذکر لباس ظاهر و پوشاندن زشتیهای ظاهری بذکر لباس باطن و چیزیکه سینات باطنی را می‌پوشاند و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوائی اوست باز می‌دارد؛ همانطور که بعضی از انسانها در باطن معایب و نواقصی دارند و آشکار شدنش باعث رسوائی اوست (ردائل اخلاقی)، نتیجه می‌گیریم که انسان‌ها به یک پوشش ظاهری که رسوا کننده نباشد نیاز دارند و یک پوشش باطنی که معایب درونی را حفظ کند و آن لباس تقوی است. مفسرین نظریات مختلفی دارند در مورد این آیه، بعضی آنرا ایمان بخدا و عمل صالح و بعضی دیگر به حسن ظاهر و برخی آنرا به "حیا" تفسیر کرده‌اند. در تفسیر قمی در روایت ابی‌الجارود از معصومین (ع) دارد که مراد از لباس تقوی "لباس عفاف" است.

۲- وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْأَهْلِيَّةِ الْأُولَى..... (احزاب ۳۳)

"قرن" از ماده (ق ر) به معنای پا برجا شدن- کنایه از ثابت ماندن در خانه‌ها باشد. کلمه "تبرج" ظاهر شدن در برابر مردم بصورت جاهلیت قبل از بعثت که نه حیا بود و نه غیرت. امام صادق (ع) روایتی در تفسیر قمی دارد در ذیل این آیه، که بعد از جاهلیت قبل از اسلام، جاهلیت دیگری خواهد آمد، که آن جاهلیت دوم است. پس مفهوم آیه خطاب به زنان این است، "مانند جاهلیت اولی خودنمایی نکنید، بنشینید در خانه‌هایتان و طاعت خدا را بکنید اگر نمی‌توانید حیا داشته باشید.

۳-- " يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ" (احزاب ۵۹) - ای پیغمبر (گرامی) با زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشان را به

چادر فرو پوشند، که این کار برای اینکه آنها (به عفت و حریت) شناخته شوند تا از تعرض و جسارت (هوس رانان) آزار نکشند.

خطاب به زنان پیامبر(ص) - همیشه خطاب قرآنی به در می گویم دیوار گوش کند) ای پیامبر به همسرانت ، دخترانت و زنان مؤمن بگو تا جلباب خود پیش بکشند بدین وسیله بهتر معلوم می شود که زن مسلمان است و در نتیجه ادیت نمی بینند.

کلمه "جلایبب" جمع جلباب است و جامه ای سرتاسری است که تمامی بدنش را می پوشاند و یا روسری مخصوص است که صورت و سرش را ساتر می شود؛ و منظور از جمله پیش بکشید مقداری از جلباب خود را ، این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه هایشان در انظار ناظرین پیدا نشود. پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیکتر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند دیگر ادیت نمی شوند یعنی اهل فسق و فجور ، متعرض آنان نمی گردند (حجاب نشانه مسلمان بودن است)(المیزان).

در تفسیر قمی ذیل این آیه از معصوم نقل شده که فرمود: زنان از خانه بیرون می شدند تا به مسجد آیند و پشت رسول خدا(ص) نماز بخوانند و چون شب می شد و زنان برای نماز مغرب و عشاء بیرون می آمدند ، جوانان سر راه آنان می نشستند و به ایشان متک می گفتند و یا متعرض آنان می شدند . خداوند تعالی این آیه را نازل کرد . در "در المنثور" از ام سلمه روایت شده که وقتی این آیه نازل شد، زنان انصار طوری از خانه ها بیرون شدند که گوئی کلاغ سیاهند و کیسه ای سیاه به خود پوشاندند که سر تا پایشان گرفته بود.

۴- يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۗ إِنَّ اتَّقِيْنَ فَلَآ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (احزاب ۳۲)

ای زنان پیغمبر، شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفیع تر است)؛

اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس زنهار نازک و نرم (با مردان) سخن مگویید مبادا آن که دلش بیمار (هوا و هوس) است به طمع افتد (بلکه متین) و درست و نیکو سخن گوید.

وقتی به زنان پیامبر که بیشترشان پیر و سالخورده بوده و زندگی ساده ای داشتند هشدار داده می شود که با کرشمه و ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند.

کرشمه سخن گفتن زن، بی تقوایی است. «إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»

قرآن برای سخن گفتن نیز آدابی بیان می‌کند. «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»

افراد آلوده، از مقدّسات نیز دست طمع بر نمی‌دارند. يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ... فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

نباید گفتار و رفتار زن تحریک کننده باشد. چون در جامعه نبوی همه افراد سالم نیستند. «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»

نباید کاری کنیم که حتّی يك نفر دچار گناه و فساد شود. «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» و نفرمود «الذین فی قلوبهم»

چشم چرانی و هوسبازی يك بیماری روحی است. «فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»

طوری سخن بگویند که هم محتوا خوب باشد «قَوْلًا مَعْرُوفًا» و هم شیوه، سالم باشد. «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» (استاد قرآنی)

توضیح آیه ۳۲ احزاب:

این آیه به پاره ای از کارها امر می‌کند و از پاره ای از کارها نهی می‌کند و می‌گوید :

ای زنان پیامبر شما برابر با زنان دیگر نیستید ، تقوی پیشه کنید ، در سخن خضوع داشته باشید و مانند سایر زنان آهنگ صدا را فریبنده مسازید و در خانه های خود بنشینید و کرشمه و ناز مکنید. امور بین زنان پیغمبر و سایر زنان مشترک است. از این آیه می‌توان نتیجه گرفت: که تکلیف همسران پیامبران (ویا زنان با تقوی) سخت تر و شدید تر است و پاداش و کیفرشان به نسبت اعمال دو چندان است (المیزان ذیل ایه مزبور)

پس تکلیف زنان پیامبر و زنان مؤمن و متدین مسئولیتشان برای حفظ دین و ارزشهای دینی سنگین تر است. هنگام سخن گفتن مراقب باشید صدا را نازک و لطیف مکنید چون دل مردان دچار ریه و خیالهای شیطانی می‌شود و شهوت تحریک می‌گردد در نتیجه آن مردیکه دردل بیمار است به طمع می‌افتد –

بیماری دل در برخی از مردان ، نداشتن نیروی ایمان است . ایمان آن چیزی است که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می دارد.

۵- و اذا سالتموهن متاعا فسنلوهن من وراء حجاب ذلک اطهر لقلوبکم و قلوبهن ؛

هنگامی که چیزی از لوازم و اسباب زندگی از همسران پیامبر بخواهید از پشت حجاب بخواهید، (این کار دل های شما و آنها را پاک تر می دارد) . در این آیه برای این که هنگام عاریت گرفتن چیزی از زنان پیامبر، آنها در معرض دید مردم قرار نگیرند دستور داده شده که وسیله مورد نیاز خود را از پشت پرده و یا پشت در بگیرند . منظور از حجاب در این آیه پوشش زنان نیست بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر است و آن این که مردم موظف بودند به خاطر موقعیت و شرائط خاص همسران پیامبر (ص) هر گاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده باشد و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند . البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است . علت آن است که زنان پیامبر به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمت ها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتد این دستور خاص به آنها داده شد و به تعبیر دیگر به مردم دستور داده شد که هنگام تقاضای چیزی از آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند . بنا بر این سایر زنان مشمول این دستور نیستند تا جای نگرانی باشد و همان رعایت پوشش و حجاب اسلامی برای آنها کافی است و البته عمل به این دستور بر آنها واجب نیست نه این که جایز نباشد و اگر عمل به این دستور با در نظر گرفتن همه جوانب و لوازم آن برای سایر زنان مسلمان ممکن باشد عمل به آن مطلوب و شایسته است ولی باید مسائل جانبی و حاشیه ای آن را در نظر گرفت و اگر به هر دلیل مشکل ساز بود ترک آن بهتر و مفید تر است.

۶- وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ.....(نور ۳۱)

و زنان مؤمن را بگو تا چشمها (از نگاه ناروا) بپوشند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنچه قهرا ظاهر می شود (بر بیگانه) آشکار نسازند، و باید سینه و بر و

دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود یا پدران یا پدران شوهر یا پسران خود یا پسران شوهر.....

الف: برای زنان جایز نیست نظر کردن به چیزیکه برای مردان جایز است. و برایشان واجب است که عورت خود را از اجنبی چه مرد و چه زن بپوشانند. "لا يُبْدِين" کلمه ابداء یعنی اظهار است و مراد از زینت زنان، مواضع زینت است زیرا خود زینت از قبیل گوشواره و دست بند اظهارش حرام نیست پس مراد به اظهار زینت محل آن است.

در روایت شیخ صدوق از معصومین آورده شده است: مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می باشد. منظور از "يَحْفَظُن فَرُوجَهُنَّ" که در جای جای قرآن است در حفظ فرج از زنا است ولی در اینجا مراد از آن حفظ از نگاه است (المیزان ذیل همین آیه)

ب: خُمُر جمع خِمار است و خِمار آن جامه ایست که زن سرخود را با آن می پوشاند و زائد آن را به سینه اش آویزان می کند. کلمه "جیوب" جمع جُیب به ضم جیم و سکون یاء معنایش معروف است و مراد به جیوب سینه هاست و معنا این است که بزنان دستور بده تا اطراف مقنعه ها را به سینه های خود انداخته و آنرا بپوشانند.

ج: کلمه "بعولة" شوهران است و طوائف هفتگانه از محرمهای سببی و نسبی هستند - دیگر اینکه مراد به نساء زنان مؤمنین است که جائز نیست خود را در برابر زنان غیرمؤمن برهنه کنند.

د: در فقیه از امام صادق (ع) آمده است: سزاوار نیست برای زن که در برابر یهود و نصاری برهنه شود ، چون می روند نزد شوهران خود تعریف می کنند.

۷- مسئله حجاب و حیا و ورود به خانه دیگری .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَلْعُوكِمْ أَلْحَمْ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَصُومُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ.....(۵۸- نور)

ای کسانی که ایمان آورده اید، باید بردگانتان و نیز نوجوانانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، هنگام ورود به خانه های شما، در هر شبانه روز سه مرتبه از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و در نیمروز آن گاه که لباس های خود را از تن بیرون می آورید، و پس از نماز عشا. این سه زمان، زمان هایی هستند که شما دوست نمی دارید دیگران از وضع شما در آنها آگاه شوند،

شرح این آیه ؛ وضع کردن لباس است و کنایه از این است که اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال او را ببینند و مراد به آیه شاید هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود (امروزه زنان و مردان نامحرم در کنار یکدیگر با عنوان حریم خصوصی زشتیهای اخلاقی و رفتاری را به نمایش در می آورند - گویا خداوند هیچ حریمی را برای آنها قرار نداده است - دین گریزی و تبلیغات سوء فضای مجازی در زمینه قلعه حیوانات فضای انسان و انسانیت را از زنان دور ساخته است) آیه نشان می دهد که در این سه موقع سه عورت است برای شما که طبعاً شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع گردد.

۸- بازنشستگان از ازدواج:

وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ... (نور ۶۰)

این آیه شریفه پوشش و حجاب زنان سالخورده را استثنای نموده است و می فرماید: زنان سالخورده ای که از سن ازدواج آنها گذشته باشد و دیگر امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای روئین خود را بر زمین بگذارند، در حالی که خود را آرایش و زینت ننموده باشند.

کلمه قواعد، جمع قاعده است زنی که از نکاح باز نشسته باشد، و دیگر بخاطر پیری اش کسی به او میل نداشته باشد. پس بر هر زنی حجاب واجب است الا زن مسن، که می تواند بی حجاب باشد البته در صورتیکه کرشمه و تبرج نداشته باشد. "وإن يستعففن" کنایه از خود پوشی یعنی همین زنان سالخورده، که اگر خود را بپوشاند بهتر از برهنه بودن است.

در حدیثی از امام صادق (ع) در ذیل همین آیه می خوانیم که فرمود: "الخمارة، و الجلباب، قلت بین یدی من کان؟ قال بین یدی من کان غیر متبرجة بزینة." «

یعنی منظور (آیه شریفه) روسری و چادر است، راوی می‌گوید از امام پرسیدم برابر هر کس که باشد می‌توان روسری و چادر را برداشت؟ حضرت فرمود برابر هر کس که باشد در صورتی که آرایش و زینت نداشته باشد. (الکافی، ج ۵، ص ۵۲۲، باب القواعد من النساء...)

در پایان، آیه شریفه می‌فرماید: با همه این احوال اگر چنین زنانی باز جانب حجاب و عفت را رعایت کنند و خود را بیوشانند، پسندیده‌تر و به تقوا نزدیک‌تر است. (تفسیر نمونه)

معنای لغوی حجاب برای پوشش زنان در عصر ما چیست؟

کلمه حجاب به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب، و بیشتر استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهومی پوشش است که پرده وسیله پوشش است و شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوششی "حجاب" نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد.

در داستان سلیمان غروب خورشید را این طور توصیف می‌کند "حتی توارت بالحجاب" یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد - و پرده حاجز میان قلب و شکم را "حجاب" می‌نامند.

ابن خلدون در مقدمه خویش فصلی دارد "فصل فی الحجاب کیف یقع فی الدّول" در این فصل بیان می‌کند که حکومتها در بدو تشکیل میان خود و مردم حائل و فاصله ای قرار نمی‌دهند ولی تدریجاً حائل و پرده میان حاکم و مردم ضخیم تر می‌شود تا بالاخره عواقب ناگواری بوجود می‌آید، ابن خلدون کلمه "حجاب" را به معنای حائل نه پوشش بکار برده است.

اگر اسلام زن را پشت پرده می‌کند، نه اینکه زنان از خانه بیرون نروند، و نه اینکه زندانی شوند، پس مراد اسلام حبس زن در خانه نیست چرا که حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) و دیگر زنان بزرگ تاریخ پیوسته در اجتماع بودند.

پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد و آیات مربوطه همین معنا را می‌رساند و فتوای فقهاء هم همین مطلب است. آیات سوره نور و احزاب حدود پوشش و تماسهای زن و مرد را ذکر می‌کند، بدون اینکه کلمل حجاب را بکار ببرد، آیه ای که کلمه حجاب دارد مربوط است به زنان پیامبر(ص)- و سرّ اینکه آیات قرآن تأکید

دارد که با زنان پیامبر(ص) نمی توانید نکاح داشته باشید چون شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوء استفاده می کرد و ماجرا ها می آفرید.

بدون شک در عصر ما که بعضی آنها عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غرب زده ،بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند ، سخن از حجاب گفتن برای این دسته نا خوشایند و گاه افسانه است ولی مفساد بی حساب و مشگلات و گرفتاریهای روز افزون برخاسته از زنان ، جامعه را دچار بحرانهای اجتماعی و سیاسی کرده است و انحرافات بسیاری را در نسلهای نوجوان و جوان بوجود آورده است.

حجاب کسب کرامت و احترام بیشتر به زن است و مصونیت یک زن یعنی مصونیت یک جامعه از آلوده شدن به گناه – پوشش در تمام ادیان برای حفظ کرامت انسانی و مصون بودن از هوا و هوس است که سعادت زندگی فردی و اجتماعی را در پی دارد.

مقام معظم رهبری: حجاب برتر که شما اشاره کردید مراد همین چادر ایرانی خود ماست که حقیقتاً حجاب برتر است و هیچ تردیدی در آن نباید کرد.
آیه الله بهجت(ره) : حجاب کامل همان چادر است.

آیه الله فاضل لنکرانی: در سؤال به اینکه آیا استفاده از مقنعه و مانتو و روسری بهتر است یا چادر؟ پاسخ داده است: استفاده از چادر بهتر است - دیگر مراجع چادر را حجاب برتر می دانند.

حجاب در اسلام به عنوان یکی از ضروریات دینی بشمار می رود که هیچ یک از فقهاء و علماء از صدر اسلام تا کنون در ضروری بودن آن تشکیک نکرده اند. منکر حجاب کافر و مرتکب کشف حجاب بدون انکار فاسق است و در قیامت به کیفر شدید و عذاب سخت الهی گرفتار خواهد بود.

کلمه حجاب از جمله احکام ارشادی دینی است به این معنا که حکم اسلام به حجاب تأیید حکم عقلی است و دانشمندان و اندیشمندان مسلمان دلایل عقلی مختلفی را برای حجاب بیان کرده اند. (با استفاده از مجموعه آثار شهید مطهری ج ۱۹ ص ۴۳۰)

به حکم عقل حجاب برای حفظ ناموس و عصمت و عفت و حیاء و به جهت جلوگیری از ایجاد صحنه های بی عفتی و حفظ روابط زنان و مردان از تیرگی های اهریمنی و بر طرف نمودن جنایات و تبه کاری و برقراری اصول خانوادگی و تعدیل امور زندگانی و منع از اسراف و تبذیر و تجمل و بی عدالتی و روابط شیطانی ، ضروری و بدیهی است. در کشف حجاب هزاران فتنه و فساد و بی ناموسی و بی عفتی و بی عصمتی و عشق و عاشقی و شیوع زنا و هرزگی و ضایع گشتن نسلها و معلوم نبودن پدرها و مادرها و خواهران و برادران و بی غیرتی صاحبان غیرت و فساد غریزه تناسلی و تمایل جنسی و ریخته شدن آبرو و حیا پدید می آید. چگونه مردان با غیرت و حمیت ، حاضرند ببینند اشخاص اجنبی و نامحرم به همسر آنها نگاه می کنند و سرو صورت و سینه همخوابه های ایشان را می بینند و از نظر به آنها لذت می برند و آنان را از جاده عفاف منحرف می کند ، و فریب می دهند و موجبات عدم سازش و آسایش آنها را با شوهران خود فراهم می آورند. (همان)

روایات در موضوع وجوب حجاب و پوشش:

در کافی از امام باقر(ع) روایت است: جایز نیست برای دختری که حیض دیده که مقنعه خود را بردارد و مکشّفه بیرون آید (وسایل الشیعه کتاب النکاح ، ابواب مقدماته باب ۱۲۶ ، ح ۱)

در کافی از امام صادق(ع) روایت است: کسی نیست که از عمل زنا مبرا باشد زیرا برای هر یک از اعضاء انسانی زناى مخصوصی است ، زناى چشم ؛ "نگاه کردن به نامحرم است" – زناى دهان ؛ "بوسیدن نامحرم" – زناى دست ؛ "مسّ کردن نامحرم است به هر صورت" – (همان- باب ۱۰۴ ح ۲)

روایت دیگر: خداوند نظر کردن بر موهای زنان شوهر دار و غیر شوهر دار را حرام کرده است زیرا در نظر کردن ، شهوت حرکت می کند و هنگامی که شهوت هیجان کرد میل به حرام پیدا می کند در آن وقت تاب و تحمّل نمی توان نمود (همان کتاب – باب ۱۰۴ ح ۱۲)

مرد نابینا و کور مادر زادی بنام عبدالله بن مکتوم حضور پیامبر(ص) شرفیاب شد ، عایشه و حفصه نزد آن حضرت بودند، پیامبر(ص) فرمود: بر خیزید و داخل اندرون بشوید.

عرض کردند : این شخص نابیناست.

فرمودند: غضب خداوند شدید است بر زن شوهر داری که چشم خود را از نظر نمودن به غیر شوهر و محارم خود پر کند و هر زنی که مرتکب چنین عملی بشود خداوند تمام اعمال او را باطل و بدون اجر قرار می دهد، و اگر فراش شوهر خود را به غیر او بدهد بر خداست که او را به آتش دوزخ بسوزاند پس از آن که در قبر معذب بوده باشد (همان باب ۱۲۹ ح ۲ و ۱)

امام علی (ع) فرمود: یکی از دامهای شیطان صحبت با زنان نامحرم است. (منابع: المیزان و تفسیر جامع ایت الله بروجردی)

ادامه خطبه:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمُ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ (بند ۹)

خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و بر توفیقاتش شکر می کنم.

وَ النَّنَاءُ بِمَا قَدَّمْ، مِنْ عُمومِ نِعَمِ ابْنَدَاها،

و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می خوانم؛ بر نعمت های گسترده ای که از آغاز به ما داده

وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسْدَاها وَ تَمَامِ مَنِيَوِ الْآها!

و بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته؛

سبوغ= وسیع و فراخ در محاورات فصیح می گویند: «ذرع سابغ»؛ زره رسا، نه دراز و نه کوتاه.

آلاء= جمع «الی» نعمت.

إسداء: عطا، بخشیدن

جمع «منت»، نعمت های گران قدر

جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدُّها، (بند ۱۰)

نعمت هایی که از شماره و احصا بیرون است

وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُها، وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُها،

و بخاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست و انتهای آن از ادراک انسان ها خارج است.

وَ نَدَبُهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا

بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده

جم= زیاد.

ندب: دعوت نمودن

نای=فاصله گرفتن- قابل جبران نیست

أبد=همیشگی

ندب= او را بکاری فرا خواند و انجام آن را از او خواست

أمد= از زمانی نه چندان دور.

زاد=افزایش داد

افزایش نعمت‌ها با قدرشناسی:

شکرگزاری در برابر نعمت‌ها، مواهب الهی را در زندگی ما بیشتر و بیشتر می‌کند. همچنانکه حضرت محمد بن علی الجواد(علیه‌السلام) فرمودند: «مَا شَكَرَ اللَّهُ أَحَدٌ عَلَى نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا عَلَيْهِ إِلَّا اسْتَوْجِبَ بِذَلِكَ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يُظْهَرَ عَلَى لِسَانِهِ "شکرگزاری نکرد بنده‌ای خدا را به علت نعمتی که به او داده شده مگر اینکه خداوند واجب کرد که نعمتش را بیشتر کند قبل از آنکه شکر الهی بر زبان بنده جاری شود.» در این حدیث حضرت بیان کردند که قبل از آنکه زبان بنده حمد و ستایش الهی را بگوید؛ خداوند دستور زیاد شدن نعمت‌ها را می‌دهد. (زهة الناظر و تنبيه خاطر، حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، مدرسة الإمام المهدي(عج)، قم، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۳۷).

بسیار قدرناشناسی است که در مقابل نعمت‌های خداوند، زبانی شکرگزار نداشته باشیم. از این قدرناشناسی، امام نهم ما شیعیان به عنوان گناه یاد کرده و فرمودند: «نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِيئَةٌ لَا تُغْفَرُ (همان) نعمتی که برای آن تشکر صورت نگیرد؛ مانند گناهی نابخشودنی است.» اما برای شکر نعمت، نیاز است نعمت‌ها را شناخت و از وجود آنها آگاه شد و غفلت نکرد.

وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِأَجْزَالِهَا، (بند ۱۱)

و خلائق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده

وَ تَتَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا .

وبا دعوت دوباره بندگان به شکر خواسته است نعمتها را دو چندان نماید.

ثنی = دو برابر

الندب = ذکر و شمارش

شرح بندهای ۹ و ۱۰ و ۱۱-

شاکر بودن :

شاکر بودن خصلتی است الهی که هر انسان با ایمان باید برای رهایی از عذاب دنیوی و اخروی و رسیدن به سعادت و اوج کمال انسانی خود را به دین خوی خدایی آراسته گرداند. شکر نعمت های خداوند ، وظیفه انسانی است که مایه رشد و تعالی روح و آثار بیشماری برای خود ایشان خواهد بود. این انسان است که به شکرگذاری و آثار ارزشمند آن نیازمند است وگرنه خداوند، ذاتی است نامحدود و بی نیاز....
 أَنْ أَشْكُرَ اللَّهُ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (لقمان ۱۲)

"لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد" (ابراهيم ۷) اگر شکر گذاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران و ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است. شکر نعمت ، نعمت افزون کند ، کفر نعمت از کفایت بیرون کند. نعمتهای خداوند بر بندگان بی اندازه است و هیچ آفریده ای را به نهایت و شمارش آن راهی نیست.

"وَ إِنْ تَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا" (نحل ۱۸)

و اگر نعمتهای خدا را بشمارید ، نمی توانید - عجز و ناتوانی بشر از شکر گذاری نعمتهای الهی. شکر هر نعمت ، پرهیز از حرام است ، (این آنچه است که از این خطبه تا اینجا نتیجه می گیریم که این قوم شکر گزار نبودند و پرهیز از حرام نداشتند و خلافت و امامت را کنار گذاشتند).

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، (بند ۱۲)

و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی مثال است و شریک و مانند ندارد.

كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا

این سخنی است که روح آن اخلاص است.

وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أُنَارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا.

و قلوب مشتاقان با آن گره خورده و آثار آن در افکار پرتوافکن شده است.

اسرار لاله الا الله:

حضرت زهرا(س) با گفتن "لا اله الا الله" - قلعه محکم توحید را یاد آوری فرمود. هر کس عقیده به این کلمه توحیدی داشته باشد محفوظ از آتش جهنم است. "لا اله الا الله" اسراری دارد و آن قلعه محکم ولایت است.

قلعه محکم برای مسلمانان:

پیامبر(ص) فرمود: "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" - پس خداوند یکتاست و بی همتاست و شریک ندارد. "الله" مستجمع جمیع صفات خداوندی است. انسان هیچ مؤثری در عالم نبیند به جزء خدا "لا مؤثر فی الوجود الا الله"، و غالب کسانی که ایمان دارند در توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید عبادی، غیر خدا را نیز در کارها تأثیر نمی دهند.

کلمه توحید دژ محکم است و اگر ولایت نباشد کلمه توحید نمی تواند قلعه محکم خدا باشد، قلعه محکم خدا مرکب از توحید و ولایت است. و در اینجا ضرورت دارد حدیث متواتر و صحیح سلسله الذهب بررسی گردد.

حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر بن محمد الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب قال حدثني رسول الله صلى الله عليه و آله قال حدثني جبرئيل قال سمعت عن الله تعالى قال كلمة لا اله الا الله حصني فمن قال لا اله الا الله دخل في حصني و من دخل في حصني امن من عذابي! بشرطها و أنا من شروطها:

امام علی بن موسی الرضا(ع) هنگام ورود یا خروج(به احتمال قوی خروج است) به نیشابور به استناد از پدرانش نقل می کند:

" كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا. " كلام «لا إله إلا الله» یعنی هیچ معبودی بجز الله نیست» دژ و حصار من خدا است پس هر کس به دژ و حصار من داخل شود از عذاب من امنیت خواهد یافت، و این شروطی دارد و من (علی بن موسی الرضا) یکی از آن شرط آن هستم.

بنابر بسیاری تفسیرها ماجرای حدیث سلسله الذهب امام رضا علیه السلام با تاکید روی جمله شرط ها و شروط ها همان آیه اکمال و آیه تبلیغ را یادآوری می کند و می گوید: شرط اساسی کلمه لا اله الا الله پذیرش ولایت و رهبری امام و در پی آن فقیه است و بدون پذیرش ولایت اساسا زنده بودن و مسلمانی و رستگاری اخروی شما زیر علامت سؤال است.

بی شک، آنچه سبب شد که امام(ع) این حدیث را املا کند، ذیل حدیث بود که بیانگر نظام و فلسفه سیاسی اسلام و تداوم حرکت غدیر و عاشورا است. زیرا اگر ما بپذیریم جمله «بشرطها و شروطها و أنا من شروطها» نیز صادر شده، امام(ع) سه اصل مهم اعتقادی را به عنوان راه رستگاری، به گونه ای صریح بیان کرده اند:

۱- لا اله الا الله، که بیانگر توحید است،

۲- بشرطها، که بیانگر نبوت است،

۳- و شروطها، که بیانگر لزوم اعتقاد به امامت ائمه معصومین است.

و اگر جمله «بشرطها» نباشد و تنها جمله «بشرطها و أنا من شروطها» باشد، چون امامت، جانشینی نبوت است و امامت، دلالت بر نبوت نیز دارد، از این صورت هم باز، سه اصل مهم را می توان استخراج و برداشت نمود. (منابع حدیث سلسله الذهب- عیون الاخبار الرضا ص ۱۳۴، ح ۳- امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۰۱- معانی الاخبار، دارالمعرفة، تحقیق حسین غفاری، ص ۳۷۱- شیخ صدوق، توحید، دارالمعرفة، ص ۲۴ و ووو.....)

و باز به همین دلیل است که در تاریخ سیاسی اسلام، امامت، بیشترین سخنان و حماسی ترین صحنه ها را (همچون غدیر خم که کاملترین انتخاب و عاشورا که خونین ترین صحنه در تاریخ بشریت است) به خود اختصاص داده است. و در جریان تحقق یافتن چنین نظامی (نظام امامت)، با فراز و نشیب بسیار، فلسفه سیاسی اسلام، شکل گرفته و تکامل و تبیین یافته است. سفر تاریخی امام رضا(ع) از مدینه به

طوس و اجتماع عظیم مردم نیشابور و سخنان طلایی حضرت در آن سامان که از مراکز بزرگ علمی جهان آن روز به شمار می آمده را نیز باید تداوم همان خط تحقق نظام امامت دانست.

أَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، (بند ۱۳)

خدایی که رؤیتش با چشم ها غیر ممکن است،

وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ.

و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدّسش برای عقل و اندیشه ها ممتنع است.

إِبْتِدَاعَ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَا قَبْلَهَا،

موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشته باشد.

وَ أَنْشَأَهَا بِلَا اِحْتِدَاءٍ أَمْثَلَةٌ أَمْثَلَهَا .

و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد.

«ابتداع»: بدون مثال و نقشه قبلی، اختراع.

احتدأ: «پیروی کردن».

شرح بند ۱۳ -

خدانشناسی:

خداوند هر چه را آفریده ابتکاری و بدون سابقه بوده - نقشه ای از پیش در میان نبوده و رنج و تلاشی

تحمل نکرده - هر سازنده ای مایه و مواد اولیه می خواهد که از آن چیزی بسازد ولی خدا بی مایه و

بدون مواد اولیه همه چیز را افرید. (اصول کافی ج ۱ باب ۲۲-کلیات توحید ح ۱)

هفتصد و پنجاه آیه در زمینه خدانشناسی از علوم طبیعی در قرآن آمده است و نشانه های شناخت خداوند

در روی زمین بسیار است.

راههای یقین به وجود خداوند تبارک و تعالی در یک دسته بندی کلی :

۱- راه عقل مثل برهان امکان و وجوب

۲- راه حس و تجربی با برهان نظم

۳- راه دل یا برهان فطرت – که این راه آسانترین راه شناخت وجود خداست. یعنی در درون اعماق روح انسانی شناخت، گرایش و عشق به خداوند نهفته است – همیشه یک نقطه نورانی و یک جاذبه نیرومند در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت و نزدیکترین راه بسوی خداست. (معارف الاسلامی ج ۱ ص ۴)

كُوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ دَرَنَهَا بِمَشِيَّتِهِ، (بند ۴)

آنها را به قدرتتش تکوین نمود و به اراده اش خلق کرد،

مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا،

بی آن که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد،

وَ لَا فَايْدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا

یا فایده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود.

إِلَّا تَثْبِيْتًا لِحِكْمَتِهِ،

جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد

وَ تَنْبِيْهَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ،

و مردم را به اطاعتش دعوت کند. قدرت بی پایان خود را از این دریچه نشان دهد.

وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ

خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد.

وَ إِعْزَازًا دَعْوَتِهِ،

و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریح قوت بخشد.

ذراً = از ماده «ذراً» آفرید.

إعزاز = گرامی داشتن و ارجمند داشتن

شرح بند ۱۴:

راههای پذیرفتن کلام حق:

بعضی ها کوردل هستند و راه ایمان را گم کرده اند. آنها یا قادر نیستند و یا نمی توانند و یا نمی خواهند تسلیم امر خدا شوند با اینکه می دانند خداوند تعالی بر همه چیز قادر و تواناست و اراده او قوی است ولی آگاهی ندارند که باید در طول اراده خدا حرکت کنند و در کسب فضل و فضیلت کوشا باشند. این کوردلان با زور و ظلم و چپاول در اجتماعات می خواهند جایگاه خود را محکم کنند و نخستین هدف آنها حرکت به سوی سیاست بدون دین است که گمراهی و انحراف آن بسیار است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنْ نَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (روم ۵۴)

و تو مردمی را که کور (دل و کافر) هستند نتوانی از ضلالتشان به راه هدایت آری، تنها تو آنان را که به آیات ما ایمان می آورند و در پی آن ایمان تسلیم امر ما شوند توانی (هدایت کنی و سخن خدا را) به گوش هوششان برسانی.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (ال عمران ۷۳)

و ایمان نیاورید مگر به آن کس که پیرو دین شما باشد؛ بگو: راه سعادت آن است که خدا بنماید-تا مبادا معلوم شود که به امتی دیگر نیز مانند شریعت شما عطا می گردد، یا بتوانند با شما نزد پروردگار احتجاج کنند. بگو: فضل و رحمت به دست خداست، به هر که خواهد عطا کند، و خدا را رحمت بی منتهاست و به همه امور داناست.

ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَىٰ طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَىٰ مَعْصِيَتِهِ، (بند ۱۵)

سپس برای اطاعتش پاداش ها مقرر فرموده و برای معصیتش کیفرها،

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (طه ۷۵)

و کسانی که با ایمان به نزد پروردگارشان آیند در حالی که کارهای شایسته کرده باشند آنان بالاترین درجات را خواهند داشت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه؛ ۱۲)

"و هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و روز قیامتش نابینا محسور کنیم".

مَعِيشَةٌ ضَنْكًا چیست؟

این آیه درصدد بیان این نکته است که اعراض از یاد خدا، سبب سختی، تلخی و تنگی معیشت می شود و این، در هر صورتی صادق است؛ یعنی اعراض کننده از یاد خدا، در هر صورت، معیشت ضنک دارد. گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد؛ بلکه ممکن است که پول و درآمدهای فراوان باشد؛ ولی بخل، حرص و آز، زندگی را بر او تنگ کند. اصولاً تنگی زندگی، بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی، نبودن غنای روحی و عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود و وابستگی بیش از حد به مادیات است و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی ها، در امان است.

یاد خدا، مایه آرامش جان، تقوا و شهامت است و فراموش کردن او، مایه اضطراب، ترس و نگرانی است؛ زیرا طمع و حرص انسان، حدی ندارد و انسان، هر چه به دست آورد، باز درصدد چیز دیگری است و شخص بی خبر از خدا، چون پیوسته به تمایلات نفس متوجه است، هر چه تلاش کند، راضی نمی شود و از این جهت، با وجود وسعت نعمت و وسایل، پیوسته در تنگی است؛ ولی آنان که به دنیا، با دیده دیگری نگاه می کنند و به یاد خدا هستند، این طور نیستند

ذِيَادَةُ لِعِبَادِهِ عَنِ نِقْمَتِهِ (بند ۱۶)

تا بندگان را بدینوسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد.

وَ حَيَاشَةٌ لَهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ؛

و به سوی باغ های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

اطاعت از اولی الامر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء؛ ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد. نخست، به مردم با ایمان دستور می دهد: از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعت ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد؛ زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد، لذا در آغاز آیه می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ).

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دهد، می فرماید: «و از رسول خدا اطاعت نمائید) «و أَطِيعُوا الرَّسُولَ.

پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس، سخن نمی گوید.

پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است.

بنابراین، اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر: خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) واجب الاطاعة بالغیر و شاید تکرار «أَطِيعُوا» در آیه، اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد.

و در مرحله سوم، فرمان به اطاعت از (أُولُوا الْأَمْرِ) می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردمند، می فرماید: «و از اولوا الامر که از خود شما است اطاعت کنید».... (ایت الله مکارم شیرازی)

در منابع اسلامی به قدری درباره این موضوع تأکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

۱- از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى

صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ أَدَاءِ أَمَانَتِهِ :

تنها نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید؛ زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها کنید.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «اگر علی(علیه السلام) آن همه مقام در نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیدا کرد، به خاطر راستگویی در سخن و اداء امانت بود(نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۹۶)

۳- و نیز از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود: "إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ، لَوْ انْتَمَنَيْتُ وَ اسْتَنْصَحْتَنِي وَ اسْتَشَارْتَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ :

اگر قاتل علی(علیه السلام) امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی می خواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام می داشتم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم(همان)

سخن فاطمه (س) در وصف پیامبر (ص):

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ،

و گواهی می دهم که پدرم محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست؛

اخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ،

پیش از آن که او را بفرستد، برگزید؛

وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ،

و پیش از آن که او را برگزیند، برای این مقام او را نامگذاری کرد.

وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ،

و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود،

إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، بَسْتَرِ الْأَهْوِيلَ، مَصُونَةٌ،

در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند و در پشت پرده های هول انگیز نیستی، پوشیده
وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ .

و به آخرین سر حدّ عدم مقرون بودند.

عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ،

این، بخاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود.

وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

و به حوادث جهان احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می دانست.

حیاشته= گر شکاری را به طرف کسی برانند می گویند: «حُشْتُ عَلَيْهِ الصَّيْدَ: شکار را به سوی او راندم»

ابتعثه = او را مبعوث داشت.

مکنونه=مستور.

أهویل =جمع «اهوال» حوادث ترس آور.

مصونه = محفوظ.

مائیل=جمع «مائل»، عاقبت و آخر کار.

الدهور=جمع «دهر» روزگاران دراز.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۗ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (نساء. ۸۰)

هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که مخالفت کند (کیفر مخالفتش با خداست و) ما
تو را به نگهبانی آنها نفرستاده ایم. (سخن و رفتار پیامبر همچون قرآن، حجّت و لازم الاجراست)

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ (بند ۱۷)

او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند،

وَ عَزِيمَةً عَلَىٰ إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ.

و حکمش را اجرا نماید و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد.

فَرَأَى الْأُمَّمَ فُرْقًا فِي أَدْيَانِهَا،

هنگامی که مبعوث شد، امت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند؛

عُكْفًا عَلَىٰ نِيرَانِهَآ، وَعَابِدَةً لِأَوْثَانِهَآ،

گروهی بر گرد آتش طواف می کنند و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده اند

مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَآ .

و با این که با قلب خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند.

فِرْقًا=گروه- جمع فرقه

عُكْفًا=جمع «عاکف»، ملازمان.

اوثان=جمع «وثن»، بت ها.

شرح بند ۱۷-

شیوه های تبلیغ:

شیوه های تبلیغ و دعوت پیامبر(ص) در مدت ۲۳ سال یکی از عوامل اصلی در موفقیت مکتب اسلام در برابر شرک جاهلی (با تمام امکانات و استعدادهایش) شد.

- زمانیکه آغاز دعوت رسمی پیامبر(ص) بعد از سه سال دعوت پنهانی شروع شد. قریش مردم را بر انگیخت تا آنان دست به تحریف و ترور شخصیت وی بزنند ، سیاست فشار قبیله ای در برابر تبلیغ حضرت رسول(ص) و رسالت او شروع شد. قصدشان یا مصالحه بود یا تهدید ؛ ولی با تهدید خود می خواستند امر تبلیغ را از حضرت باز ستانند.
- دیگر اینکه رفع حاشیه امنیتی که توسط حامیان حضرت مثل ابوطالب ایجاد شده بود ، در برنامه آنها بود ولی حمایت ابوطالب همچنان بر حضرت باقی ماند.
- دیگر تطمیع بودن، متوقف کردن تبلیغ رسول خدا(ص)-اما باز ناموفق بودند . آنها سعی داشتند با پیشنهاد منصب ، ثروت و تقدیم هدایا و زنان زیبا او را تطمیع کنند که شاید از دعوت خود دست بردارند.
- و حيله دیگر پیشنهاد مصالحه – مشرکان اصرار داشتند که پیامبر(ص) کار خود را محدود کند و حداقل با خدای آنان کاری نداشته باشد. آنها می خواستند پیامبر به خدایان آنها احترام بگذارد تا

آنها هم به خدای پیامبر احترام بگذارند. "قل یا ایها الکافرون لا أعبد ما تعبدون....." آیه کافرون نازل شد.

- جنگ روانی : ابزارهای روانی جدید ، تمسخر و استهزاء تا شخصیت پیامبر را منزوی سازند و نزد مردم عادی او را تحقیر کنند ، شاید از تعداد پیروانش کاسته شود.
- ناسزاگویی، روزی در صفا ابوجهل پیامبر(ص) را دید و به او ناسزا گفت, اما رسول خدا(ص) جوابی نداد و به خانه برگشت.
- آزار جسمی؛ وقتی رسول خدا (ص) مردم را به توحید دعوت کرد. ابولهب در پی حضرت می رفت و سنگ بسوی او پرتاب می کرد و می گفت : ای مردم رطاعت نکنید! ویا اینکه این ابی مغیط ، پیامبر(ص) را در حال طواف دید و به او ناسزا گفت و عمامه اش را بدور گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم پیامبر (ص) را از دست او گرفتند.
- توهین و نسبتهای ناروا " دروغگو- جادوگر- دیوانه- جن زده- شاعر – "خواستند قداست پیامبر(ص) را بشکنند.
- شکنجه های یاران پیامبر(ص) ، بلال حبشی، عمار یاسر، ابن مسعود، ابوذر....- (سیره نبوی ابن هشام ج ۱ ص ۳۵۵- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۹۸- المصنف ابن ابی شیبه ج ۷ ص ۳۳۱- انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۴۷- طبقات کبری ج ۱ ص ۲۰- مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۴۹)

فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] ظُلْمَهَا، (بند ۱۸)

خداوند به نور محمد (صلی الله علیه و آله) ظلمت ها را برچید

وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا،

و پرده های ظلمت را از دل ها کنار زد

وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ عُمَمَهَا

و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشم ها برطرف ساخت.

بُهْمَا= جمع «بهمة» مسایل مشکل و پیچیده و حیرت زا.

عُمَم= تحیر و راه نیافتن.

شرح بند ۱۸ :

هدف از بعثت رسول گرامی اسلام(ص):

هدف از بعثت رسول خدا (ص) و یا پیامبران آشنائی انسان با مبدأ و معاد است. به گونه ای که اگر این گروه در میان مردم نبودند هدف یادشده به ندرت جامه عمل به خود می پوشید و با وجود این تمدنها و پیشرفتهای علمی هنوز بشر دست از بت پرستی بر نداشته و و یک میلیارد مسیحی پیامبری به نام مسیح را خدا می انگارند.

پیامبر اکرم(ص) در ضمن حدیثی فرمودند: " ولا بعث الله نبياً و لا رسولا حتى يستكمل العقل و يكون عقله أفضل من جميع عقول أمته" خداوند هیچ پیامبری و رسولی را بر نیانگیخت جز این که خردها را تکمیل نماید ، عقول را به کمال رساند و از این نظر باید خرد او از عقول امت وی بالاتر باشد. شکی نیست که تثبیت یکتاپرستی در جامعه بشری از طریق بالا برون خرد و بینشها صورت می یرد.

علی (ع) فرمود: خداوند محمد (ص) را پیامبر خود بر انگیخت تا وعده خود را انجام دهد و پیامبری را بوسیله او خاتمه ببخشد و مردم روی زمین در آن روز مذهبهای گوناگون و بدعتهای زیاد و روشهای مختلف داشتند، گروهی خدا را به مخلوق تشبیه می کردند و برای او عضو و مکان قائل بودند، گروهی در نامهای او تصرف می نمودند و گروهی به غیر خدا اشاره می کردند (بتها را می پرستیدند) . پیامبران آنان را از گمراهی به شاهراه توحید هدایت کرده و از چنگال جهالت نجات داد.

پیامبر بشر گمراه را از وادی شرک و الحاد به فضای نورانی توحید رهنمود کرد.

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: خداوند پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا در باره توحید و صفات خدا نمی دانند فرا گیرند و به ربوبیت و یگانگی پروردگار پس از انکار ایمان آورند. پیامبران مبعوث شدند تا دو دستگی ها و اختلافات میان بشر پایان یابد.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه^٢ وَمَا اختلف فيه^٣ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ^٤ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا فيه^٥ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ^٦ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(بقره ٢١٣)

مردم یک گروه بودند، خدا رسولان را فرستاد که (نیکوکاران را) بشارت دهند و (بدان را) بترسانند، و با آنها کتاب به راستی فرستاد تا در موارد نزاع مردم تنها دین خدا به عدالت حکمفرما باشد؛ و در کتاب

حق، اختلاف و شبهه نیفکندند مگر همان گروه که بر آنان کتاب آسمانی آمد، برای تعدی به حقوق یکدیگر، پس خداوند به لطف خود اهل ایمان را از آن ظلمت شبهات و اختلافات به نور حق هدایت فرمود، و خدا هر که را خواهد راه راست بنماید.

قانون و تمدن‌های بشری، قادر بر حل اختلافات نیستند. زیرا هر گروه و فردی بدنبال خواست‌های خود است. حل اختلافات باید از طریق قانون الهی و داوری انبیا صورت گیرد. قانونی که مصون از تحریف و خطاست و داوری که از هوا و هوس و اغراض نفسانی معصوم است. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ ... مَعَهُمُ الْكِتَابَ»

بهترین راه حل اختلاف، تقویت ایمان به معاد است. انبیا برای پیشگیری از اختلافات، از بشارت و برای درمان آنها، از انذار استفاده می‌کنند. «مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ.»

وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ (بند ۱۹)

او برای هدایت مردم قیام کرد،

وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ .

و آنها را از گمراهی و کور دلی رهایی بخشید و چشمهایشان را بینا ساخت و بصیرت داد.

وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ

و به آیین محکم و پایرجای اسلام رهنمون گشت

وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ،

و آنها را به راه راست دعوت فرمود.

غوايه = گمراهی، ضد رشد.

عمايه = کوری و گمراهی.

شرح بند ۱۹:

استقامت رسول خدا(ص) در دعوت به حق:

هدایت مردم- هدف از بعثت پیامبران آموزش کتاب آسمانی و حکمت بود. البته مقصود از کتاب ، کتاب هر پیامبری است که با آن مبعوث شده است مانند " صحف" نسبت به موسی و عیسی و قرآن نسبت به پیامبر(ص). مقصود از حکمت ، دستورات حکیمانه است که ضامن سعادت انسان در دو جهان می باشد نه حکمت مرادف با فلسفه نظری-

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(بقره ۱۲۹) پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی و بر این کار، قادری.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۗ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۗ (ابراهیم ۴)

و ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها معارف و احکام الهی را بیان کند، آن گاه خدا هر که را خواهد به ضلالت و ا می گذارد و هر که را خواهد به مقام هدایت می رساند.

مراد از «لسان قوم» در این آیه، تنها لغت و زبان مردم نیست، زیرا گاهی ممکن است گوینده ای با زبان مردم سخن بگوید ولی مردم حرف او را درست نفهمند، بلکه مراد آسان و قابل فهم گفتن است، به گونه ای که مردم پیام الهی را بفهمند.

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(نحل ۴۴)

با دلایل روشن (معجزات) و کتاب های پندآموز آسمانی (آنان را فرستادیم) و به سوی تو نیز این ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنها نازل شده روشن کنی و باشد که بیندیشند.

می توان حدس زد که وظیفه پیامبر(ص) نه تنها تلاوت قرآن بود بلکه باید مفاهیم بلند و عالی قرآن را برای آنان روشن نماید.

و دیگر هدف از بعثت پیامبران اتمام حجت بر بندگان است . رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ(نساء ۱۶۵)

رسولانی را فرستاد که (نیکان را) بشارت دهند و (بدان را) بترسانند تا آنکه پس از فرستادن رسولان، مردم را بر خدا حجتی نباشد. عقل همچون وحی، حجت الهی است، ولی چون مدار ادراکاتش محدود است، به تنهایی کافی نیست و حجت تمام نیست. لذا انبیا از دانستنی‌های غیبی و ملکوتی و اخروی که دست عقل از آن کوتاه است خبر می‌دهند.

پس سعادت بشر در گرو پیروی از دستورات الهی است که تنها از راه گزینش اختیاری انسان صورت می‌گیرد به گونه ای که اگر با انتخاب آگاهانه و آزادانه خویش راه انبیاء الهی را بر گزیند و آنرا بپیماید به مقامی می‌رسد که کائنات به آن مقام غبطه می‌خورند. اگر پیامبران نبودند انسان در تارهای محدودیتش که برای خود تنیده بود گرفتار می‌آمد جز خوردن و خوابیدن و ارضای غریزه کاری نداشت و تا دو قدمی خود را نمی‌توانست ببیند؛ از این گذشته مفاهیم عالی و معنوی مثل ایثار و گذشت و محبت و فداکاری را هم نمی‌توانست درک کند. (منابع قرآن - سیری در نهج البلاغه استاد مطهری- ره- منشور جاوید ایت الله سبحانی)

ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارَ وَ رَغْبَةَ وَ اِيْثَارَ، (بند ۲۰)

سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد.

فَمُحَمَّدٌ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ،

سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد

قَدْ حُفَّتِ الْمَلَائِكَةُ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ،

فرشتگان نیکوکار و خشنودی پروردگار غفار آن حضرت را در بر گرفت.

وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ .

و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد.

صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ

درود خدا بر پدرم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امین وحی الهی

وَ صَفِيَّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيَّهِ،

و برگزیده و بهترین از میان خلائق که پسندیده اوست.

و السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش.

حُف = فراگرفته شد.

مجاورة = همنشینی

صفتیه = برگزیده

شرح بند " ۲۰ ":

قبض روح پیامبر(ص):

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۚ أَفَأِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْفَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴ آل عمران)

محمد پیامبر خداست و پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند ، آیا هر گاه او فوت کند یا کشته شود به آیین گذشتگان خود بر می گردید ؟

هر کس به آیین گذشتگان خود باز گردد خدا را ضرر نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

در تمام روزهایی که پیامبر(ص) در بستر بود ؛ فاطمه(س) در کنار بستر ایشان نشسته و لحظه ای از او دور نمی شد، ناگاه پیامبر(ص) به دختر خود اشاره کرد که با او سخن بگوید. حضرت زهرا(س) قدری سر خود را خم کردند و سر را نزدیک پیامبر(ص) آورد آنگاه پیامبر(ص) آهسته با وی سخن گفت: کسانی که کنار بستر آن حضرت بودند سخن پیامبر را نشنیدند ، وقتی سخن ایشان به پایان رسید ، حضرت زهرا(س) به شدت گریست و سیلاب اشک از دیدگانش جاری شد. ولی مقارن همین وضع پیامبر(ص) بار دیگر به دخترش اشاره کرد و آهسته با وی سخن گفت. این بار حضرت زهرا خوشحال شد ، وجود این دو حالت متضاد و در دو وقت مقارن ، حاضران را متعجب ساخت و خواستند از حقیقت ماجرا آگاه شوند حضرت زهرا(س) فرمود: راز پدرم را فاش نمی کنم.

پس از درگذشت پیامبر(ص) ، روی اصرار عایشه ، حضرت آنها را از حقیقت ماجرا آگاه ساخت و فرمود: پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع ساخت و بار دیگر به من فرمود که تو نخستین کسی

هستی که از اهل بیت من به من ملحق می شود. این خبر مرا خوشحال کرد و فهمیدم که پس از اندکی به پدرم ملحق می شوم (ابن سعد. محمد. الطبقات الكبرى. چاپ اول ج ۲ ص ۲۴۷-۲۴۸)

علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت قبض روح شد نفس او در دستم روان گشت سپس آن را به چهره کشیدم، من عهده دار غسل او بودم در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند و درودیوار و صحن خانه به ضجه در آمده بودند. (اشتهاردی. محمد. سوگنامه آل محمد. قم چاپ اول ص ۱۸-۱۹)

قرآن، قانون قوم برگزیده:

ثُمَّ التَّفَتَّتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ (بند ۲۱)

سپس رو به اهل مجلس کرد

وَ قَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ

و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شمرد و فرمود: شما! ای بندگان خدا!

نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَةُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ،

مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید

وَ أَمَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ

و نمایندگان خدا بر خویشان و مبلغان او به سوی امت ها می باشید.

بُلْغَاؤُ = جمع «بلیغ»، رسانندگان پیام یا خبر.

شرح بند ۲۱:

حکم بندگان در اطاعت او امر و نواهی الهی:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (نساء ۸۰)

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سر باز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسئول نیستی)

باید توجه داشت «حَفِيظٌ» از این نظر که صفت مشبیه است و معنی ثبات و دوام را می رساند با «حافظ» که اسم فاعل است تفاوت دارد، بنابراین «حَفِيظٌ» به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب

حفظ چیزی می باشد، در نتیجه مفهوم آیه چنین می شود: مسئولیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسئولیت رهبری، هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است.

ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نه در مقابل انحراف های آنها مسئولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد، و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، و نه از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می تواند داشته باشد.

بنابراین، در حوادثی مانند جنگ احد - که شاید آیه ناظر به آن هم باشد - پیامبر(صلی الله علیه وآله) وظیفه داشته است از نظر فنون جنگی حداکثر دقت و مراقبت را در طرح نقشه جنگ و حفاظت مسلمانان از شرّ دشمن به خرج دهد، و مسلماً اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این دستورات اطاعت خدا بوده.

ولی اگر کسانی دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند، مسئولیت آن متوجه خود آنها است، نه پیامبر(صلی الله علیه وآله)

باید توجه داشت این آیه یکی از روشن ترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قبول احادیث او می باشد، لذا کسی نمی تواند بگوید: قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را قبول ندارم؛ چرا که آیه فوق صریحاً می گوید: «اطاعت از حدیث و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) اطاعت فرمان خدا است».

و هنگامی که می بینیم پیامبر(صلی الله علیه وآله) طبق «حدیث ثقلین» - که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه، آمده - صریحاً احادیث اهل بیت(علیهم السلام) را سند و حجت شمرده است، می یابیم که: اطاعت از فرمان اهل بیت(علیهم السلام) نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست، و کسی نمی تواند بگوید: من قرآن را می پذیرم ولی احادیث اهل بیت(علیهم السلام) را نمی پذیرم؛ زیرا این سخن بر ضد آیه فوق و آیات مشابه آن است. (ایت الله مکارم شیرازی)

..... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر ۷)

آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

اطاعت از ولی فقیه:

علمای شیعه اطاعت ولی فقیه را در زمان غیبت کبری با شرایط ویژه واجب می دانند . صاحب جواهر در ادامه به حدیث امام زمان (ع) ، گفته : صاحب الزمان در توقیع مبارک خود فرموده است" ؛ و اَمَّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثا فانهم حُجَّتی علیکم و انا حجة الله." در حوادث و موضوعات دیگر زندگی به روایان حدیث ما رجوع نمایید که آنان حجت من و من حجت خدایم. (صاحب جواهر- ج ۲۱ ص ۳۹۵)

او می گوید: مراد از حکم کردن فقیه تنها نقل حدیث نباشد بلکه وجوب امتثال از او امر فقیه در کار است و بنابراین اگر کسی از دستورهای فقیه واجد شرایط سرپیچی کند ، کافر باشد . امام عصر مهدی صاحب الزمان (ع) فرمود: فقیه واجد شرایط حجت من و من حجت خدایم. مخالفت با او امر فقیه واجد شرایط موجب کفر می شود چون فقیهان نایب امامان معصوم (ع) و خود امامان نیز نایب پیامبرند. اصل پیامبر است و بقیه همه فروع اویند و ولایت ایشان از او باشد و اثبات ولایت فقیه منحصر به صاحب جواهر نیست بلکه بزرگانی مثل ملا احمد نراقی و امام خمینی (ره) است.

وَزَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ. (بند ۲۲)

پاسدار حق الهی در میان شما و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست

وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ،

و آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده؛ کتاب الله ناطق

وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ،

و قرآن صادق و نور آشکار

وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ،

و روشنایی پر فروغ است.

بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ،

کتابی که دلایل روشن، باطنش آشکار،

مُتَجَلِّیَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَرٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ،

ظواهرش پر نور و پیروانش پر افتخار.

قَانِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدٌّ إِلَى النِّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ،

کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می خواند و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می کند

زعیم = پیشوا- رهبر

السَّاطِعُ، =نور ساطع» نور برآمده همراه با درخشندگی است

اللامعُ، = اسم فاعل از «لمعان» روشن شدن و درخشیدن.

مُعْتَبِطٌ = آرزو بردن به حال کسی بدون آن که زوال آن را از وی بخواهد، در مقابل حسد که زوال آن را آرزو می کند.

مُؤَدٌّ = ایصال، رساندن.

قاند = پیشوا- رهبر

شرح بند ۲۲:

وصف امیرالمؤمنین ، منزلت و فضیلت، وصی پیامبر(ص):

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ «(مائده ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً به مردم برسان؛ و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای؛ خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم، نگاه می دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران [جوج] را هدایت نمی کند.

علامه امینی (ره) در کتاب الغدير، نام سی تن از دانشمندان و علمای اهل سنت را ذکر می کند که آنان گفته اند: آیه شریفه در روز غدیر خم در باره حضرت علی (ع) نازل شده است(الغدير ج ۱ ص ۲۱۴-۲۴۹)

رسول خدا(ص) در شأن علی(ع) در روز غدیر فرمود: " من كنتُ مولاهُ فعليُّ مولاهُ ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ؛ کسی که من مولای اویم ، پس علی (ع) مولای اوست و رهبر اوست – خدایا دوست بدار هرکس که او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن دارد.

الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي(مائده ۳)

امروز، کافران از (زوال) آئین شما مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید؛ و از (مخالفت) من بترسید!
امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.

علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير نام پیش از پانزده تن از علماء و دانشمندان اهل سنت را ذکر نموده
که آنان گفتند این آیه در روز غدیر در باره حضرت علی(ع) نازل شده است. (الغدير ج ۱ ص ۲۳۰-۲۳۸)

حضرت فاطمه(س) فرمود: " فما جعل الله لأحد بعد غدیر خم من حجة ولا عذر ". (دلائل الامامة ص ۳۸) خداوند
پس از غدیر خم، برای هیچ کس (در نپذیرفتن امامت و ولایت امیرالمؤمنین (ع)) - عذر و دلیلی باقی
نگذاشته است.

حضرت فاطمه(س) فرمود: " " إِنَّ السعيد كلّ السعيد ، حق السعيد ، من أحبّ علياً في حياته و بعد موته
(مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۲)

سعادت‌مند کامل و حقیقی کسی است که علی را در حیات او و پس از رحلتش دوست بدارد.

سُلَيم بن قيس می گوید: که پیامبر(ص) در سخنی بلند فرمود: به درستی که خداوند مرا به دوست داشتن
چهار نفر از یارانم امر کرده است و به من خبر داده که خود نیز آنان را دوست دارد، او به من امر کرده
که آنان را دوست بدارم و بهشت مشتاق آنان است.

گفتند: ای پیامبر خدا: این افراد چه کسانی هستند؟

فرمود: علی بن ابیطالب و آنگاه لب فرو بست.

بار دیگر سؤال کرد: این افراد چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: علی ابن ابیطالب. دیگر سخن نگفت.

برای بار سوم پرسیدند: ای پیامبر خدا! این افراد چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: علی و سه نفر دیگر که همراه اویند و او پیشوا و رهبر، و راهنما و هدایتگر آنان
است. این چهار تن سستی روا نمی دارند، گمراه نمی شوند، متزلزل نمی گردند، و آرزوهای دور و
درازی که سبب سخت شدن دل‌هایشان گردد، ندارند. سه تن دیگر سلمان و ابوذر و مقداد هستند (دانشنامه

امیرالمؤمنین (ع) - (ج ۱۱ ص ۲۲۴ - بحار الانوار ۱۴۶/۶۳/۲۶)

رسول گرامی (ص) فرمود: اگر درختان قلم شوند و دریاها مرکب و جنیان حسابگر شوند و آدمیان نویسندگان ، نمی توانند فضایل علی (ع) را بر شمارند. (مناقب ، خوارزمی ص ۲)

مناقب حضرت علی (ع) فراوان و بیشمار است و ما به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱- تولد در کعبه، افتخاری که از آغاز خلقت تا پایان برای کسی اتفاق نیفتاده است و نخواهد افتاد (مولود کعبه)

۲- شرافت خانوادگی- به لحاظ انتساب به بنی هاشم و داشتن پدری چون ابوطالب و مادری چون فاطمه بنت اسد، که جلالت هر دو بسیار والاست.

۳- پرورده دامن رسول خدا (ص): از کودکی و نوجوانی در دامن پیامبر بزرگ شد و همواره با او بود.

۴- سبقت در اسلام آوردن- به اتفاق علماء و مورخان ، اولین کسی که از مردان به پیامبر (ص) ایمان آورد علی (ع) بود. (الغدیر ج ۳ ص ۲۳۷) و همچنین جزء اولین پیشگامان در نماز بود و چند سال جزء خدیجه کبری (س) و علی مرتضی (ع) همراه پیامبر (ص) کسی نماز نمی خواند.

۵- خفتن در بستر پیامبر (ص)- لیلة المبیت- آنگاه که مشرکان برای قتل پیامبر (ص) همدست شدند وی در بستر رسول خدا (ص) خوابید و همان شب پیامبر (ص) از مکه بیرون رفت و آغازی برای هجرت به مدینه بود- ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله... (بقره ۲۰۷)

۶- هجرت با رسول خدا (ص)- هجرت یک فضیلت است و مهاجران از وجهه خوبی بر خوردار بودند - حضرت علی (ع) هم افتخار مهاجرت از مکه به مدینه را داشت.

۷- گشوده ماندن در خانه او به مسجد پیامبر (ص). در اوایل هجرت پیامبر (ص) همه درهایی را که از خانه ها به مسجد گشوده می شد، بست و تنها در خانه علی (ع) باز ماند " و سدّ الابواب الاّ بابہ" (دعای ندبه)- پیامبر (ص) اینکار را به امر خدا انجام داد.

۸- جان پیامبر (ص)- در واقعه مباحله ، حضرت علی (ع) همچون جان پیامبر (ص) به شمار آمده است" و أنفسنا و أنفسکم..... (ایه مباحله - آل عمران ۶۳)

۹- **حُب علی(ع) ایمان است.** در احادیث فراوان محبت علی(ع) نشانه ایمان به شمار آمده و دوستی با او دوستی با خدا و رسول و از سوی دیگر ، بغض او نشانه کفر و نفاق شمرده شده استو (میزان حق- حُب علی(ع))

۱۰- " **علی مع الحق و الحق معه**" (الغدیر ج ۷ احقاق الحق ج ۵ - بحار ج ۳۸)

۱۱- " **پدر امت-** أنا و أنت أبوا هذه الأمة- (بحار ج ۳۶ ص ۸ ص ۲۶ به بعد)

۱۲- **ولی مؤمنان-** رسول خدا (ص) بارها او را به عنوان امام مسلمین ، وصی خود خلیفه پیامبر(ص) ، ولی خدا، ولی مؤمنان معرفی کرده و امامت خلق را پس از خویش بر عهده او نهاده است - آیه ولایت - آیه ابلاغ - آیه تکمیل اشاره به این مقام والا و فضیلت جاودانه دارد.

۱۳- **قسیم بهشت و جهنم-** در روایات بسیاری حضرت علی(ع) به عنوان " قسیم الجنة و النار " معرفی شده است.

۱۴- **میزان اعمال-** میزان کمال و صحت عمل انسانها با وجود حضرت علی(ع) سنجیده و حساب می شود. "إن امیر المؤمنین و الائمه من ذریته هم الموازین" (بحار ج ۷ ص ۲۵۲)

۱۵- **رستگاری پیروان-** " علی و شیعته هم الفائزون " بصورت متواتر نقل شده است.

۱۶- **حدیث منزلت-** " أنت منی بمنزلة هارون من موسى الا أنه لا نبي بعدی " که همه مقامات مربوط به پیامبر را (جز رسالت و پیامبری) داراست.

۱۷- **دانای بی نظیر-** هر کس هر چه از ایشان می پرسیدند پاسخ می فرمود: پیش از آنکه مرا از دست دهید از من سؤال کنید.... و نشان دانش فراوان است. (دانشنامه امام علی(ع) ج ۱۱ ص ۸۵)

۱۸- **پارسایی و عدالت-** ساده ریستی در لباس و خوراک و مسکن- و صاحب عدالت در قضاوت و حکومت مبارزه با ظلم و تبعیض و حیف و میل - دادخواهی مظلوم .

۱۹- **جهاد و شهادت -** (لا فتی الا علی) مبارزه با کفر و نفاق و الحاد و سرانجام شهادت-

۲۰- پیامبر فرمود: ای "علی"؛ هر کس از زنان و یارانم با تو مخالفت و مبارزه کند، مرا عصیان کرده است و هر که عصیانم کند خدا را عصیان کرده است و من از آنها بیزارم، تو نیز از آنها برائت بجوی.

ب: ای "علی" پس از من بر کشتن تو همدست می شوند و ستم می کنند و برای این کار جلسات پنهانی بر پا می دارند و هر کس در این جلسات پنهانی شرکت کند من از آنها بیزارم. وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (نساء ۸۱) و آنها (در حضور تو) می گویند: فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون شدند گروهی از آنان در شب نشینی خود غیر از آنچه تو می گویی و غیر آنچه در حضور تو می گفتند در سر می پروراندند. و خداوند آنچه را که شبانه در سر می پرورند می نویسد، پس، از آنها روی برتاب و بر خدا توکل نما، و خدا در تکفل امور کافی است.

پ: ای "علی" عایشه و حفصه پس از من با تو مخالفت خواهند کرد و فرمانت را نمی پذیرند و عایشه با سپاهیان مسلح به جنگ تو می آید - اگر آن دو زن چنان کارهایی کردند که قرآن بر آن گواهی داده آنها را از سوی من طلاق بده که آن دو مطلقه اند و پدرانشان در کار و کردارشان با آنها شریکند. (منظور از طلاق، پیمان شکنی و خروج بر خلیفه، آن حرمت ویژه زنان پیامبر (ص) بدست خودشان می شکند و آن جایگاه و احترام را از دست می دهد). (حدیث ۱۶- روایات ابو موسی عیسی بن مستفاد بجلي- مترجم عبد الحسين طالعی)

بِه تَّنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، (بند ۲۳)

از طریق او به دلایل روشن الهی می توان نائل گشت

وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ،

و تفسیر واجبات او را دریافت و شرح محرمات را در آن خواند

وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ،

و دلایل روشن و براهین کافی را بررسی کرد

وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمُؤَهَّبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

و فضائل مستحب و رخصتهای مباح و آیین های واجب را دست یافت.

عزائم = جمع عزیمة = قصد

المندوبه = مستحب

رخصت = اجازه

الموهوبه = از ریشه وهب = بخشیدن

شرح بند ۲۳:

شناخت واجب الهی:

ابوبصیر می گوید: نزد امام باقر (ع) نشستیم بودم که مردی به او گفت: به من بگو که آیا ولایت علی از سوی خداست یا از سوی پیامبرش؟

حضرت خشمگین شد و سپس گفت: وای بر تو! پیامبر خدا (ص) خدا ترس تر از آن بود که چیزی بگوید و خدا بدان فرمانش نداده باشد، بلکه! خداوند خود آن را واجب کرد همانگونه که نماز و زکات و روزه و حج را واجب کرد. (دانشنامه امام علی (ع) ج ۸ ص ۲۶۲-۲۶۴)

علی (ع) ولی مؤمنین و ولی امور مسلمین است، اسلام منهای مفهوم ولایت، هیچ حاکمیتی را بر مردم نمی پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قابل نیست و آنکه ولی و حاکم مردم است یک سلطان نیست- یعنی عنوان حکومت از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی شود از بُعد این که او هر کاری را که می خواهد می تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست بلکه از باب ولایت و سرپرستی او و اینکه ولی مؤمنین یا ولی امور مسلمین است، این حق یا این شغل و یا این سمت مورد توجه قرار می گیرد. قضیه حکومت در اسلام از این جهت مورد توجه است (هدیه غدیر ص ۱۷۴-۱۷۶)

امام خمینی (ره) فرمود: ارزش غدیر بر آن است که با اقامه ولایت یعنی با رسیدن حکومت به دست صاحب حق همه این مسائل حلّ می شود و همه انحرافات از بین می رود. (صحیفه نور ج ۲۰ ص ۲۹)

استاد محقق معروف جهان سنت، عبدالله علایلی در سخنرانی در لبنان گفت: "من أنکر الغدیر فقد أنکر الاسلام بالذات" هر کس منکر غدیر شود منکر اصل اسلام شده است.

او در ادامه می گوید: فرماندهی پس از پیامبر، مؤمن به همه جزئیات احکام و رهبری شعار اسلام را کسی باید بگیرد که چون خود او باشد در همه چیز، علم، تقوی، ایمان، جهاد، تحمل، اطلاع، سعی، ایثار، بینش و و این همه را با هم از میان تربیت شدگان اسلام تنها علی داشت و همین بود که خلیفه

اَوَّل ابوبکر بن ابی قحافه می گفت: مرا کنار بگذارید، مرا کنار بگذارید! من بهترین شما نیستم و خلیفه دوّم عمر بن خطاب می گفت: علی از من و ابوبکر برای خلافت سزاوارتر بود. (حماسه غدیر ص ۳۶)

اگر غدیر است پس تأکید بر امامت دوازده ام بعد از رسول خدا شاخص است – اگر غدیر است تأکید بر عدم تغییر حلال و حرام و تبیین آنان توسط امامان شاخص است. اگر غدیر است پس اشاره به منافقین و شناخت آنها و برخورد با آنان شاخص است.

ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند بزرگ اهل سنت می گوید: شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی وصی رسول خدا بوده است و اگر کسی مخالف این امر باشد در پیش ما از اهل عناد است. (علی کیست؟ ص ۳۴۵)

علی روزی بعد از نماز عشا تفسیر "الحمد" را به ابن عباس آموخت. می دانی این تفسیر تا چه هنگامی بطول انجامید، بلی، تا اذان صبح – امام در تفسیر ساعتها "الف و لام" را و بعد "ح" را و بعد "م" و بعد "د" را به تفسیر کشاندند. (المناقب ج ۲ ص ۳۰ بحار الانوار ج ۴ ص ۱۴۷)

حضرت امام صادق (ع) فرمود: هر کس چیزی از امر ما را بر ضد ما پخش کند هم چون کسی است که ما را به عمد کشته است نه به خطا! (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۹۶ ح ۱۶)

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: حزب "علی" حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان" حزب علی (ع) حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شیطان است. (بحار ج ۴ ص ۲۶ و ج ۳۸ ص ۹۵)

امام صادق (ع) فرمود: پیامبر یکصد و بیست مرتبه به معراج رفت و در هر یک از آنها خدای متعال او را به ولایت علی و امامان توصیه فرمود: پیش از آنکه به واجبات سفارش می فرمود. (بحار الانوار ج ۱۸ ص ۳۸۷)

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ، (بند ۲۴)

سپس افزود: خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده است.

وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ،

و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور.

وَ الزَّكَاةَ تَزَكِيَةً لِّلنَّفْسِ،

«زکات» را موجب تزکیه نفس

شرح بند ۲۴:

جایگاه ایمان:

حدّ ایمان و کفر:

ایمان به معنای تصدیق است. و کفر به معنای پوشاندن است.

مقصود از ایمان در عقاید و کلام، اعتقاد به وحدانیت خداوند و باور داشتن روز قیامت و رسالت پیامبر خاتم(ص) و اذعان به نبوت پیامبران (نبوت عامه و خاصه) و کتب آسمانی و پیشین و آنچه که پیامبر اسلام از تعالیم و احکام الهی برای بشر آورده است.

"لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ" (حجرات ۱۴) هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است (با کنار گذاشتن ولایت ایمان را از خود دور کردید).

"وَجَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوءًا" و با آنکه پیش نفس خود به یقین دانستند که آنها معجزه خداست باز از کبر و نخوت و ستمگری انکار آن کردند، (ثقل اکبر و ثقل اصغر) و گفتند "حسبنا کتاب الله" در حالیکه ظواهر قرآن را گرفتند و وعترت را رها کردند. قرآن پر از مفاهیم و ارزشهای ولایت و امامت است ولی عاقل باید آن را بشناسد و درک نماید.

رسالت پیامبر(ص) جدا از ولایت وصی او نیست پس هر گاه انسانی وحدانیت خدا یا روز قیامت و یا رسالت پیامبر اکرم(ص) انکار نماید مسلماً محکوم به کفر خواهد بود. گرچه حقیقت ایمان همان اعتقاد قلبی است ولی نباید پنداشت که به آثار و لوازم عملی آن نیز ملتزم باشد. (آیت الله سبحانی- کتاب منشور عقاید اسلامی)

ایمان مراتبی دارد و هر مرتبه ای از آن نیز برای خود اثری ویژه دارد. کمترین مرحله ایمان، اعتقاد قلبی و عدم انکار است؛ مرتبه دیگر ایمان که مایه رستگاری انسان در دنیا و آخرت است، در گرو آثار عملی آن می شود. (همان)

تنها چیزی که ضربه شدیدی به ایمان می زند و انسان را بسوی کفر می کشاند " بدعت" است که جزء شریعت اسلامی نیست ولی به دین نسبت می دهند. "ادخال ما لیس من الدین فی الدین" بدعت از گناهان کبیره است و در حرمت آن هیچ تردیدی نیست. بدعت نوعی تصرف در دین از طریق افزودن و کاستن شریعت است. بدعت آن چیزی است که پس از رحلت رسول گرامی(ص) حادث شد و دلیل شرعی خاص یا عام نیز بر جواز آن در کار نباشد(علامه مجلسی- بحار ۲۰۲/۷۴)

اذان و ولایت:

در کتاب "السّلافة فی امر الخلافة" آمده است؛ مردی خدمت رسول خدا (ص) رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا ، ابوذر در اذان پس از گفتن " أشهد أنّ محمّد رسول الله " به ولایت "علی" شهادت می دهد و می گوید "أشهد أنّ علیاً ولی الله" .

رسول خدا(ص) فرمود: آری؛ این چنین است و مگر سخن مرا که در غدیر گفتم " من كنت مولاه فعلى مولاه". هر که من رهبر او هستم ، علی(ع) هم رهبر اوست . فراموش کرده اید هر که این پیمان را بشکنند به زیان خود اقدام کرده است (جواهر الولاية ص ۳۸)

نماز برای دوری از کبر:

فرا خوانی و دعوت قرآن از مردم به صراط مستقیم:

امام صادق(ع) فرمود: " اهدنا الصراط المستقیم" هو امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و معرفته است.(بحار ج ۲۴ ص ۱۲)

امام سجاد(ع) فرمود: "نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم" (همان)

امام باقر(ع) فرمود: " علی بن ابیطالب و الائمه من وُلد فاطمه (همان - بحار ص ۱۶)

علی (ع) فرمود: "أنا کتاب الله الناطق و هذا هو الصّامت" (غنچه غدیر ص ۱۲۵) من کتاب ناطق هستم و قرآن کتاب صامت است. پس اعتقاد به نبوت و امامت و ولایت و آنچه که خداوند تعالی برای هدایت بشر

(شریعت) فرستاده است بخاطر دوری از شرک است و نماز و روزه و انجام فرائض و عبادات، تنها راه رسیدن به وحدانیت خدا است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم سفارش می کند که در برابر مؤمنان تواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومند باشید: «اذلّة علی المؤمنین و اعزّة علی الکافرین». (سوره مائده، آیه ۵۴)

و در جای دیگر می فرماید: «و احفض جناحک للمؤمنین؛ برای مؤمنان حفظ جناح (تواضع) کن». (سوره حجر، آیه ۸۸) آدمی تواضع و فروتنی را در پرتو نماز به دست می آورد. یکی از اسرار نماز این است که خودبینی و تکبر را در هم می شکند و درس تواضع در برابر خداوند را می آموزد.

«حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین؛ در انجام همه نمازها و نماز میانی (ظهر) کوشش و مواظبت کنید در حال عبادت و خضوع کنان برای خدا به پا خیزید». (سوره بقره، آیه ۲۳۸)

نمازگزار در هر شبانه روز، در هفده رکعت نماز واجب خود سی و چهار بار پیشانی بر خاک و زمین می نهد و به سجده در برابر خالق خود می افتد، که سمبل نهایت تواضع است و در سجده خودش را همچون پر کاهی در میان اقیانوس بزرگ می نگرد، بلکه نقطه ای در برابر وجود بی نهایت خدا می بیند و به این ترتیب خود را بنده کوچک و ناچیز خدا دانسته و هر گونه خودخواهی، غرور، سرکشی و طغیان را از خود دور می سازد.

فضیلت‌های نماز:

۱- فلسفه نماز همان یاد خدا تا در پناه خدا از خطا دور بماند..... اَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (عنکبوت ۴۵) نماز را بر پا دار، که نماز، انسان را از زشتی‌ها و گناه باز می دارد و یاد خدا بزرگ تر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهائی انجام می دهید!.

۲- نماز سدی در برابر گناهان آینده است چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می کند و نهال تقوی را در دل پرورش می دهد. "ایمان و تقوی" نیرومندترین سدّ در برابر گناه است و این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشا و منکر بیان شده است.

۳- نماز غفلت زا است، بزرگترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذایذ زود گذر آن گردند. نماز در شبانه روز هشدار است و باز دارنده.

۴- نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است و انسان را به توبه و اصلاح گذشته و دعوت می کند.

۵- نماز خودبینی و کبر را در هم می شکنند. پرده های غرور و خودخواهی با برپایی نماز کنار می رود. امام علی(ع) می فرماید: " فرض الله الایمان تطهیراً من الشرك و الصلوة تنزیهاً عن الکبر " خداوند ایمان را برای پاکسازی انسانها از شرک واجب کرده و نماز را برای پاکسازی از کبر.

۶- نماز وسیله پرورش فضایل اخلاقی و تکامل معنوی انسان است چرا که انسان را از محدوده ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد و به ملکوت آسمانها دعوت می کند و با فرشتگان هم راز می سازد.

۷- نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می دهد ، روح اخلاص را زنده می کند با نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه. امام صادق(ع) فرمود: نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می شود نماز است اگر مقبول افتاد سایر اعمال نیز قبول می شود و اگر مردود شد سایر اعمال نیز مردود می شود (کافی ج ۳ ص ۲۶۸)

۸- نماز پاکسازی زندگی است ، مکان نماز گزار ، لباس نماز گزار، فرشی که بر آن نماز می خواند آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند ، باید از هر گونه غصب و تجاوز و ظلم به حقوق دیگران بدور باشد . نماز رعایت و حفظ دین خدا و احترام به حقوق دیگران است.سؤالی در اینجا مطرح است: آیا نماز اهل سقیفه ، نماز بوده است؟

سومین مرحله از بیانات بانوی گرامی اسلام در این فراز:

تزکیه و نقش آن در پاکیزگی جان:

اسلام به عنوان یک آیین جامع که تمام نیازهای مادی و معنوی در آن پیش بینی شده یا به عرصه ظهور گذاشت و با توجه به اینکه اسلام از همان عصر پیامبر با تأسیس حکومت همراه بوده و نیز با توجه به اینکه اسلام توجه خاصی به حمایت از محرومان و نیازمندان و مبارزه با فاصله طبقاتی داشته ، روشن می شود که نقش بیت المال و زکات که یکی از منابع در آمد بیت المال است از مهمترین نقشهاست. (اشاره به غصب فدک توسط اهل سقیفه برای حفظ منافع مادی و شخصی خود)- بدون پشتوانه مالی و منظم و مطمئن و رعایت عدالت ، امکان ندارد حکومت اسلامی در بر نامه های خود سامان گیرد. (منشور عقاید امامیه - رساله حقوق امام سجاد(ع))

زکات برای پاکیزگی جان است. زکات بدن ، یعنی عبادت و طاعت و بندگی ، یعنی روزی پنج بار به جانب حق روی آوردن و خود را شتشو دادن و از گناه ببری دانستن یعنی سیر صعودی به سمت معنویات و تکامل فردی - زکات گاهی برای جان است و گاهی برای علم است و گاهی برای مال است. هر سه مورد قربة الی الله- آنکه در طاعت الهی تخلف داشته باشد پس فرمان پیامبرش را نیز تخلف کرده است و فرمان وصی پیامبرش را هم نادیده گرفته است پس در امامت و رهبری دنباله رو حق و حقیقت نیست. پیامبر(ص) فرمود: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي (کتاب خصائص امیرالمؤمنین ص ۲۹)

وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ، (بند ۲۵)

و نمو روزی. «روزه» را عامل تثبیت و پایداری در اخلاص. (ارتباط تزکیه نفس با افزایش روزی)

وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ،

«حج» را وسیله تقویت آیین اسلام و استواری در دین.

وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ،

«عدالت» را مایه هماهنگی و یکپارچگی دل ها.

تَنْسِيقاً = نظم و ترتیب دادن.

شرح بند ۲۵:

تزکیه در شناخت آیین اسلام و عمل به آن:

تزکیه در لغت به معنای پاک گردانیدن است و اصطلاحی دینی و اخلاقی است. صورتهای گوناگون تزکیه در قرآن ناظر بر معنایی عام است و آن دور ساختن غیر حق از حق و نا پاکی از پاک است که شامل پالودن نفس از گناه و خویهای ناپسند و پالایش مال از چیزهای حرام و فاسد است. و همین پالودن نفس، که انسان را در آخرت به اجر و پاداش می رساند. تزکیه نفس یعنی انجام عمل صالح و دوری از اعمال ناپسند و رذائل اخلاقی تا وعده رستگاری محقق شود.

تزکیه و تهذیب دو واژه مترادف هستند - تزکیه پاکیزه شدن وجود انسان از شرک و گناهان است - تزکیه زایل کردن پلیدیها و آلودگیها و اعتقادات فاسد چون شرک و کفر است. تزکیه پاک شدن اخلاق از رذائل اخلاقی مانند تکبر و بخل و گناهان کبیره و قتل نفس و زنا و شرابخواری است (طباطبائی ج ۱ ص ۳۳ ذیل ایه ۱۵۱ بقره) - و تزکیه سبب خوش خلقی و عروج و بالا رفتن مراتب انسان نزد خداوند تعالی و دریافت فیض الهی می شود.

تزکیه نفس افزایش روزی است که یکی از آن علم کتاب و معرفت و حکمت است " يعلمهم الكتاب و الحکمة". علم بر دو قسم است علمی که تزکیه مقدمه آن است (علم شریعت) و نوع دوم علم معرفت و حکمت است که غایت و نهایت تزکیه است. (ویزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمة- آل عمران ۱۶۴ - جمعه ۲).

تزکیه در عرفان عبارتند از زودودن نفس و تخلیه آن از عقاید باطل و اوصاف مذموم و میراندن هوای نفس، تربیت کردن و به صلاح آوردن نفس، و از صفت نفس آماره به صفت نفس مطمئنه رساندن است. (نجم رازی ص ۱۷۳-۱۷۴) - (شمس الدین آملی ج ۲ ص ۱۲)

خلاصه اینکه مدار سیر و سلوک و کمال سعادت آدمی بر تزکیه استوار است زیرا تزکیه مقدمه شناخت نفس است و شناخت نفس نیز شناخت حق را در پی دارد. از این رو تا تزکیه کامل نشود شناخت و معرفت حقیقی خداوند میسر نگردد. (غزالی ص ۱۰۷ - میبیدی ج ۱ ص ۴۶۳-۴۶۴ - نجم رازی ص ۱۷۳ - ۱۷۴)

تزکیه قوای غضبیه و شهویه و وهمیه را به اعتدال می رساند.

تزکیه نفس و روزه:

پیامبر(ص) فرمود: روزه نیروهای شهوت ، سرمستی و غرور را که عامل سقوط انسان است از بین می برد و روزه فایده های روحی و روانی بسیاری برای انسانها دارد.

تزکیه نفس و حج:

یکی از مهمترین فروع دین اسلام حج است . حج نخستین بار در دین ابراهیم (ع) انجام شد. آنهم بعد از طی مراحلی که خداوند برای تزکیه نفس به ابراهیم(ع) امر نمود. شروع تزکیه نفس در اسلام پس از فتح مکه و برانداختن بتهای قریش بود.

علی (ع) فرمود: خداوند حج بیت الله الحرام را بر شما واجب کرده است. همان خانه ای که آنرا قبله مردم قرار داده است و مردم همچون تشنه کامانی که به آبگاه می روند به سوی آن رو می کنند و همانند کبوتران به آن پناه می برند. خداوند آن را مظهر تواضع مردم در برابر عظمتش و تسلیم آنان در برابر عزتتش قرار داده است. (گزیده ها و هزار و یک نکته در باره غدیر) حج عامل دوری از خود خواهی و عامل تزکیه نفس است – حج طهارت می خواهد ، طهارت در مال و اخلاق و اجتماع و بندگی، و آنگاه قربانی نفس خویش برای رضای خدا تا کسب سیر و سلوک و حق مداری.

تزکیه و برپایی عدالت:

عدالت یعنی نه ظلم کن و نه زیر بار ظلم برو . (امام خمینی "ره")

علی با حق و حق با علی- علی با قرآن و قرآن با علی – پس جایگاه او عدالت است شیوه او در میدان عمل عادل بودن است. او هرگز عدالت را در حکومت داری فراموش نمی کند. او در عمل شکست ناپذیرترین و استوارترین است در انصاف و عدالت انعطاف ناپذیرترین است چون او خدا باور و آگاه ترین کس به سنت پیامبرش است.

هدف امیرالمؤمنین علی(ع) از ورود در میدان قدرت و سیاست و زمامداری و قبول مسئولیت فقط عبارتند از اقامه عدل بود (امام خامنه ای)

شعار امیرالمؤمنین این بود: "الدلیل عندی عزیز حتی أخذ الحق له و القوی عندی ضعیف حتی أخذ الحق منه" ستمدیگانی که در نظر ما ذلیل و پستند از نظر من عزیز و محترمند تا حقشان را بگیرم و نیرومندان ستمگر در نظر من حقیر و پستند تا حق دیگران را از آنها بستانم. (نهج البلاغه خطبه ۳۷ ص ۸۱)

"علی می خواهد در جامعه عدالت را برقرار کند ، اصلاح نماید و فساد را از بین ببرد ، دین را به همان شکلی که پیامبر ارائه کرده بر گرداند ، انحرافها را و تحریفها را از بین ببرد و این بدون قدرت ممکن نیست و وقتی می بیند کسانی آمده اند و درخواست می کنند ، قبول می کند و وارد عرصه می شود. (مقام رهبری ۶۶/۲/۳۰)

وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ (بند ۲۶)

«اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام. و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی.

شرح بند ۲۶:

وجوب اطاعت از اهل بیت (ع): ایجاد همبستگی- دوری از تفرقه- اطاعت از فرمان الهی

صحرائنشینی از اطراف مدینه از پیامبر (ص) پرسید: حاجیان قوم من خبر آورده اند که در غدیر خم اطاعت علی (ع) را واجب کرده ای. آیا این از جانب خدا بوده است؟

فرمود: خدا آن را واجب کرده و اطاعت او را بر اهل آسمان ، زمین واجب نموده است. (اسرار غدیر ص ۲۶۲- بحار ج ۴۰ ص ۵۴)

آخرین واجب الهی:

امام باقر (ع) فرمود: فریضه ها یکی پس از دیگری نازل می شود و ولایت ، آخرین آنها بود ، پس خدای عزوجل نازل کرد، "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی". امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم. خدای عزوجل در این آیه می گوید: پس از این دیگر فریضه ای را بر شما فرو نمی فرستم ، چرا که فرائض را برایتان به کمال رسانده ام. (الکافی ج ۱ ص ۲۸۹ ح ۴) - (تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۲۲) - (دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۵)

پیامبر اعظم(ص) فرمود: شناخت آل محمد مایه نجات از آتش است و حُب آل محمد جواز و پروانه عبور از صراط است و ولایت آل محمد وسیله در امان بودن از عذاب الهی (خصائص امیرالمؤمنین ص ۳۱)

وحدت و دوری از تفرقه:

مقصود از وحدت اسلامی چیست؟

اینکه می اندیشید که از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شود و سایر مذاهب کنار گذاشته شوند! نه!

وحدت اسلامی به هیچ وجه ربطی به وحدت مذاهب ندارد. منظور از وحدت اسلامی ، متشکل شدن مسلمین است در یک صنف در برابر دشمنان مشترکشان-علی(ع) برای احقاق حق خود از هیچ کوششی خوداری نکرد و از تمام امکانات استفاده کرد تا اصل امامت را احیاء کند اما هرگز از شعار (یا همه یا هیچ) پیروی نکرد. علی(ع) در برابر رباپسندگان حَقّش قیام نکرد ، علی(ع) در حساب خود به این نکته رسیده بود " که مصلحت اسلام در آن شرایط ترک قیام و بلکه همگامی و همکاری است.

وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، (بند ۲۷)

«جهاد» را موجب عزّت اسلام.

وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ،

«صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق.

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ،

«امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم.

وَ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةَ مِنَ السُّخْطِ، وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَةً لِلْعَدَدِ،

«نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا. «صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت.

وقایه= از وقی - نگهداری کردن

بر= نیکی کردن

سُخَط = خشم

مَنَمَاءَة = از نمو - رشد و افزایش

شرح بند ۲۷:

جهاد علی(ع) بقاء و عزت اسلام بود :

علی(ع) در طول بیست و پنج سال ما بین رحلت پیامبر(ص) و رسیدنش به حکومت از مال شخصی ، خود کارهای آباد سازی می کرد ، باغ درست می کرد. چاه حفر می کرد. آب جاری می کرد . مزرعه درست می کرد. عجیب این است که همه را در راه خدا می داد. (سیمای معصومین در آیینه نگاه رهبری ص ۹۷)

راه کفر ، انکار علی (ع) است.

ابن هارون عبدی می گوید: من در مخالفت با "علی" با خوارج هم عقیده بودم . روزی نزد ابوسعید خدری نشسته بودم، شنیدم که می گوید: مردم به پنج چیز مأمور شدند به چهار تا عمل کردند و یکی را وا گذاشتند .

کسی در آنجا گفت: ای ابوسعید، آن چهار چیز که به آنها عمل شد کدام است؟

گفت: نماز - زکات - حج-روزه،

گفت: آن یکی که عمل نشد کدام است ؟

گفت : ولایت علی ابن ابیطالب(ع)

پرسید: مگر آنها مثل آنها واجب و فرض است؟

گفت : آری

گفت: پس مردم راه کفر را در پیش گرفته اند!

پاسخ داد: گناه من چیست؟!!!(فرهنگ غدیر ص ۴۶۴- بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۷۸)

امام علی(ع) در نامه خود (نامه ۶۲) به مالک اشتر می نویسد:

من اول دست خود را پس کشیدم ، تا دیدم گروهی از مردم از اسلام باز گشتند و مردم را به نابودی دین محمد (ص) دعوت می کنند. پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین بر نخیزم شکاف یا انهدامی در اسلام خواهم دید که مصیبت آن از فوت خلافت چند روزه بسی بیش تر است.

امر به معروف و نهی از منکر بخاطر مصلحت عمومی:

بیانات حضرت رسول گرامی(ص) در روز غدیر:

ای مردم! علی یاور دین خدا و مدافع رسول خداست. نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی(ع) است در حالیکه نسل هر پیامبری از صلب خود اوست. پس به "علی" حسد نورزید که اعمالتان باطل می شود و قدمهایتان می الغزد. با علی دشمنی نکنید که جزء بدبخت با علی دشمنی نمی ورزد.

ای مردم! نور از جانب خدا در من نهاده شده و سپس در "علی" و بعد نسل او تا مهدی(ع)-

ای مردم! بعد از من پیشوایانی می آیند که شما را بسوی آتش دعوت می کنند و روز قیامت یاری نمی شوند ، من از آنان بیزارم . آنان و یارانشان و پیروانشان و تابعینشان در پائین ترین درجه آتش اند و بد است جای متکبران بدانید که آنان "اصحاب صحیفه" هستند پس باید هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند. راوی می گوید: در این هنگام عده کمی مقصود حضرت را از اصحاب صحیفه فهمیدند.

ای مردم! خداوند مرا امر و نهی فرموده و من هم به امر الهی "علی" را امر و نهی نموده ام پس علم امر و نهی نزد اوست. پس امر او را گوش دهید تا سالم بمانید و او را فرمان برید تا هدایت شوید و نهی او را بپذیرید تا به راه راست روید و به سوی مقصد و مراد او بروید و راه های دیگر شما را از راه او منحرف نگرداند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف ۹۶)

و اگر اهل شهرها و روستاها ایمان می آوردند و پروا پیشه می کردند مسلماً درهای برکت هایی از آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم ، و لکن آیات ما را تکذیب کردند ، پس آنها را به سزای آنچه کسب می کردند دچار ساختیم.

برکات و رحمت خدا از آسمان و زمین بستگی بوجود امام دارد "نحن اهل البيت النعیم الذی أنعم الله بنا علی العباد" (تفسیر صافی ذیل سوره تکاثر) – ما اهل بیت پیامبر(ص) آن نعمتی هستیم که خدا بر مردم ارزانی داشته است.

از امام صادق(ع) سؤال شد : چرا نیاز به پیامبر و امام داریم؟

پاسخ دادند: تا جهان پایدار بماند ، زیرا خداوند عذاب را از مردم بر می دارد تا گاهی که در جهان پیامبر یا امامی باشد.

رسول خدا(ص) فرمود: خداوند متعال چهار چیز را در چهار چیز قرار داده است ، برکت علم را در تعظیم استاد ، بقاء ایمان را در تعظیم خداوند، لذت زندگی را در خوبی کردن به والدین و رها شدن از آتش را در ترک آزار خلق(اثنی عشر)

معنی رحم، و اهمیت صله رحم:

واژه رحم در اصل به معنی خویشاوندی است، و از نظر عرف و لغت شامل همه خویشاوندان از زن و مرد، از دور و نزدیک خواهد شد، گرچه آنها که نزدیکتر هستند، در مورد صله رحم نسبت به آنها تأکید بیشتر شده است.

هیچیک از امامان(ع) اهل کینه و انتقام و دشمنی نبودند، آنها قلبی مهربان و صاف داشتند، بدی را با خوبی جواب می دادند، و این خصلت جوانمردانه یک اصل ثابت در زندگی همه امامان (ع) بود، که اگر برآستی امروز این اصل در میان مسلمانان رعایت گردد، قطعاً جامعه ما دگرگون می شد و بخش عظیمی از رذائل اخلاقی از میان می رود و جای خود را به صفا و صمیمیت خواهد داد.

شیوه برخورد امامان (ع) با دوست و دشمن، بر اساس حب و بغض نبود، بلکه آنها بر اساس اخلاق حسنه اسلامی با مردم رفتار می کردند، و میزان در زندگی آنها حقیقت و صفای اخلاقی بود، نه حب و بغض، آنها تربیت شده قرآن بودند که می فرماید:

و لا تستوی الحسنه و لا السیئه اذفع بالتی هی احسن فاذا بینک و بینہ عداوه کانه ولی حمیم» (فصلت ۳۴) «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.

امامان (ع) بر اساس این آیه، با حلم و مدارا، جهل و خشونت را دفع می کردند و با عفو و گذشت با خشونتها مقابله می نمودند، و به طور کلی بدی را با نیکی دفع می کردند، و هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی دادند، چرا که این روش، از شیوه های انتقام جویان است و موجب لجابت و سرسختی منحرفان خواهد شد.

پیامبر (ص) و امامان (ع) برای جذب دشمنان و نفوذ در دیگران از این روش استفاده فراوان کردند و در این راه توفیقات بسیار کسب نمودند.

عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَّقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللُّوْحَ وَالشَّمْسَ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَنُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ. (بحار الأنوار، جلد ۵۴، صفحه ۱۷۰)

از جابر نقل شده است که گفت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اولین چیزی که خدا خلق نمود نور من بود پس از آن نور علی شکافت. سپس عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز و نور بصر و عقل و معرفت خلق شد.

امام علی(ع) فرمود: خداوند متعال با هر کس که صله رحم کند رابطه برقرار می کند و با هر کس که قطع رحم کند قطع رابطه می کند. (غررالحکم ص ۴۰۵)

امام رضا(ع) فرمود: رحم ما آل محمد (ص) به عرش الهی متصل بوده و پیوسته می گوید خدایا رحمت کن کسی که به من صله کرد و جدا و قطع کن هر کس را صله ما راقطع کند(تفسیر جامع ج ۳ ص ۴۷۹)

یکی از مهمترین وظایف شیعیان در غیبت امام زمان (ع) صله و پیوند با آن حضرت است و این صله و پیوند مفهوم وسیعی داشته و در ابعاد متعددی مصداق پیدا می کند به عبارت دیگر افراد موظف اند با تمامی تواناییها و امکانات خود در این مسیر قدم بر دارند: اعم از جان و مال و امکانات و توانایی های فکری و معنوی و خلاصه هر آن چه خداوند در اختیار آدمی قرار داده است. مرحوم صاحب مکیال و مکارم در کتاب خود بابتی را به صله امام زمان (ع) اختصاص داده است: صله امام زمان (ع) یک امر ضروری و واجب است.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (آل عمران ۹۲)

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آنچه دوست می دارید، (در راه خدا) انفاق کنید؛ و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن آگاه است. پس مائیم بر و تقوی و راه هدایت و تقوی و دعای ما از خداوند محبوب نمی ماند. (مکیال المکارم ج ۲ ص ۳۵۴)

خدیجه (س) مصداق آیه ۹۲ سوره آل عمران است.

پیامبر اسلام (ص) پس از فوت حضرت خدیجه (س) همسران دیگری را اختیار کردند، اما درباره این بانو فرمود: «هیچ یک از همسرانم مثل خدیجه نبودند.» ویژگی حضرت آن بود که تمام اموال و زندگی خود را در راه خدا، هدف پیامبر، رسالت ایشان، انفاق کرد. اولین بانویی که برای استمرار رسالت پیامبر (ص) اموال خود را به نبی اسلام تقدیم کرد، ایشان بود. بسیاری از انسان ها زمانی که یک حکومت استقرار و قوام می یابد شروع به سرمایه گذاری در آن می کنند. مزیتی که برای ام المؤمنین در اینجا ذکر شده آن است که همه اموال خود را در راه حکومتی وقف کرد که هنوز استقرار نیافته بود. در زمانی که تبعیت و پیروی از پیامبر جرم محسوب می شد و پیروان ایشان شکنجه و آزار می دیدند، وی دست از حمایت از رسول خدا برداشت.

علامه طباطبائی (ره) فرمود: "ارحام" شامل همه افراد است که از راه تولد با انسان نسبت پیدا می کنند یعنی نزدیکان و بستگان و در نگاه فقهی نزدیکان و بستگان نسبی در زمره ارحام قرار گرفته و وجوب صله بر آنها جاری می شود، و نسبت نسبی نباید به قدری دور باشد که مردم آنها را از بستگان شخص ندانند. صله ارحام امری نسبی و درجات و حدودش قابل تغییر است البته با رعایت نقض نکردن حد واجبش. بالاترین درجه صله رحم کمک جانی به خویشاوندان است در جایی که یکی از بستگان در خطر

است باید تا پای جان ایستاد و در چارچوب اسلام از وی رفع خطر کرد. { اشاره حضرت زهرا(س) در خطبه به رابطه اش با رسول خدا(ص) و جانشین بر حقش علی ابن ابیطالب (ع) بود}.

ما دو نوع پدر و مادر داریم ؛ پدر و مادر ظاهری که همه می دانند چیست و کیست- پدر و مادر حقیقی همان نبوت و ولایت است .

وَ الْقِصَاصَ حَقًّا لِلدَّمَاءِ، (بند ۲۸)

«قصاص» را وسیله حفظ نفوس.

وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضًا لِلْمَغْفِرَةِ،

«وفای به نذر» را موجب آمرزش.

وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ،

«جلوگیری از کم فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها.

وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهَاً عَنِ الرَّجْسِ،

«نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی ها.

وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللُّعْنَةِ،

«پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار.

وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ اِجَابًا لِلْعَفَةِ،

«ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس.

وَ حَرَّمَ اللهُ الشِّرْكَ اِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ .

و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق.

حَقَّنَا=نگهداری و بازداشتن خون از ریختن.

بخس =نقص و کم دادن.

قَذَف=انداختن شیء.

حَرَّمَ اللهُ= در نسخه بدل «وَ حَرَّمَ الشِّرْكَ» روایت شده است.

شرح بند ۲۸:

شناخت احکام الهی در احتجاج حضرت زهرا(س):

قصاص چیست؟

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ- (بقره ۱۷۹)

ای عاقلان، حکم قصاص برای حفظ حیات شماست تا مگر (از قتل یکدیگر) بپرهیزید.

برای شما در قصاص حیات و زندگی است. (اجرای عدالت، تضمین کننده حیات جامعه است)

حیات، دارای انواعی است:

حیات طبیعی. مثل زنده شدن زمین در بهار و بعد از باران.

حیات معنوی. مثل دعوت پیامبر(ص) که عامل زنده شدن مردم است.

حیات برزخی که شهدا و صالحین دارند.

حیات اخروی که برای همه است.

حضرت علی(ع) فرمود: " فرض الله اليمان من الشرك و القصاص حَقْنَا لِلدَّمَاءِ . خداوند ایمان را

بخاطر پاک کردن دل از شرک و قصاص را برای حفاظت خونها واجب و مقرر فرمود. (نهج البلاغه

حکمت ۲۴۴)

والوفاء بالنذر:

نذر ریشه قرآنی دارد. خداوند در سوره آل عمران از همسر عمران نام برده که نذر کرد که خداوند به او

فرزندی عطا کند تا او را از قید کار و مسئولیت خانه آزاد کرده و به خدمتگزاری معبد بگمارد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ (آل عمران ۳۶) پس چون فرزندش

را بزاد گفت پروردگارا من دختر زاده ام و خدا به آنچه او زایید داناتر بود

از جمله حوادثی که در ماه «ذی الحجة الحرام» رخ داده است و با آیات قرآن مجید ارتباط دارد، نزول سوره مبارکه انسان در شأن امیر مؤمنان علی(ع) و خانواده بافضیلت ایشان می باشد که در بیست و پنجم

این ماه واقع شده و به همین مناسبت، این روز در تاریخ جمهوری اسلامی ایران با عنوان «روز خانواده» نامیده شده است. از آنجا که تفسیر کامل سوره مذکور در اینجا نمی‌گنجد، فقط به مختصر شأن نزول آن اکتفا می‌کنیم:

«ابن عباس» می‌گوید: حسن و حسین (ع) بیمار شدند. پیامبر (ص) با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند. حضرت به علی (ع) گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود برای شفای فرزندان خود نذری می‌کردی. علی (ع) و فاطمه (س) و فضّه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین (ع) نیز گفتند ما هم نذر می‌کنیم که روزه بگیریم.

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند. امام علی (ع) سه من جو قرض کرد، فاطمه (س) یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت. هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد، «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ»؛ سلام بر شما ای خاندان محمد! من مستمندی از مستمندان مسلمین

هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند. آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را هم چنان روزه گرفتند و نزدیک افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد. اینان همگی آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (و بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند.

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد و اینان باز سهم غذای خود را به او دادند. هنگامی که صبح شد، علی (ع) دست حسن و حسین (ع) را گرفته بود و خدمت پیامبر (ص) آمدند. زمانی که پیامبر (ص) آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند! فرمود: این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد. هنگامی که وارد خان فاطمه (س) شد، دید دخترش در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشمهایش به گودی نشسته است. پیامبر (ص) ناراحت شد، در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر. خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید، سپس سوره «هل آتی» را بر

او خواند.

شأن نزول فوق برگرفته از روایاتی است که علاوه بر شیعه، در میان اهل سنت نیز مشهور؛ بلکه متواتر است؛ زیرا اگرچه بعضی از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نکرده اند و یا سوره «هل آتی» را از سوره های مکی شمرده اند؛ ولی بسیاری از آنها این قضیه را در کتابهای خود نقل کرده اند. (الغدیر علامه امینی)

احتجاج حضرت علی(ع) به آیات سوره «هل آتی»:

علاوه بر روایات و گفتار مفسران قرآن اعم از شیعه و سنی از صدر اسلام تا کنون که نزول این سوره در شأن امام علی(ع) و خانواده اش را اثبات می کند، خود حضرت علی(ع) نیز در مواردی برای اثبات حقانیت خود به آیات این سوره احتجاج فرموده است. با توجه به عصمت آن حضرت، شأن نزول مذکور، به صورت قطع و یقین اثبات می گردد.

در اینجا فقط به دو مورد از احتجاجات آن جناب اشاره می کنیم:

الف) در حدیث مفصلی از امام صادق(ع) چنین روایت شده است که: پس از غصب خلافت به وسیله ابوبکر، حضرت علی(ع) با او احتجاج نمود و برای اثبات حقانیت خود، چهل و سه مورد از فضایل خود

را به ابوبکر بیان فرمود و او تصدیق کرد. در میان جملات آم این فراز از فرمایشات امام علی(ع)

به چشم می خورد که فرمود:

"فَأَنْشِدُكَ بِاللَّهِ أَنَا صَاحِبُ الْآيَةِ "يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا"

«مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتَ؛ تُو رَا بَه خَدَا سُو كُنْد مِي دَهْم كَه آيَا صَا حِبْ آيَه «يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ...» مَنْم يَا تُو؟ أَبُو بَكْرٍ كَفْت: بَلَكَه تُو بِي.

ب) جابر جعفی از امام باقر(ع) در یک روایت طولانی نقل کرده است: پس از مرگ «عمر بن خطاب» و جریان شورای شش نفری، وقتی که حضرت علی(ع) دید مردم می خواهند با «عثمان» بیعت کنند، برای اتمام حجت برخاست و خطبه ای خواند که فرمود:

إِسْمَعُوا مِنِّي كَلَامِي فَإِنَّ يَكُ مَا أَقُولُ حَقًّا فَاقْبَلُوا وَ إِنْ يَكُ بَاطِلًا فَانْكِرُوا؛ سخن مرا بشنوید! اگر گفته های من حق باشد، بپذیرید و اگر باطل باشد، انکار کنید. سپس موارد بسیاری از فضایل خود و خانواده اش را بیان نمود و در ضمن آنها فرمود:

"نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَزَلَ فِيهِ وَ فِي وُلْدِهِ " إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا

غیری؟ قالوا: لا؛ (الی آخر السورة)

شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما غیر از من کسی هست که در باره او و فرزندانش این آیه نازل شده باشد:

گفتند: نه - (احتجاج، مرحوم طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۳۴- ۱۴۵، فراز فوق در ص ۱۴۰؛ نور الثقلین، عروسی حویزی، ج ۵، ص ۴۷۴، ح ۲۳؛ المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲۰، ص ۱۳۴)

امروزه عده ای در جبهه ولایت مشغول پاسداری از ارزشهای الهی و اصول انسانی هستند، نیروهای فرهنگی، اجرایی، هنری، نظامی و غیره، در مقابل تهاجم فرهنگی و مشکلات موجود در جامعه امروزه مثل سلطه بیگانگان و گزینه های روی میز آنها و تحریمها حرف اولشان استقامت و پایداری و توجه نکردن به تهدید هاست. آنان می خواهند استقامت ملت مسلمان را در هم بشکنند ولی اندیشمندان در صدد یافتن راه حلها و شیوه های مبارزه با این سیل خانمانسوز هستند، ووای بر حال کسانی که ناخواسته و ندانسته در جامعه امروزی ارزشهای اسلامی و مودت بین مسلمانان و وحدت بین مسلمین را به فراموشی می سپارند و جزء خود و منافع شخصی به چیز دیگری نمی اندیشند.

نذر چیست و چگونه باید باشد؟

نذر التزام به انجام یا ترک عملی به نحو خاص بخاطر خداست که با صیغه خاصی منعقد می شود. "مثل الله علی" و انجام آنچه که نذر شده واجب است و تخلف از آن گناه است و کفاره دارد.

پیشینه نذر:

نذر در قرآن صورتهایی دارد : همسر عمران برای مریم که به خدمت خانه خدا در آید- نذر سکوت در قرآن برای حضرت مریم (س) – نذر در آیین های دین حنیف ابراهیم(ع) بوده است. در میان جاهلیت و پیش از اسلام در جزیره العرب نذر متداول و رایج بود. وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (بقره ۲۷۰)

و هر نفقه ای که (در راه حق) انفاق نمودید و هر تعهدی که (در راه خدا) بر عهده گرفتید ، بی تردید خدا آن را می داند (و پاداش می دهد ، و تخلف از آن ستمکاری است) و هرگز برای ستمکاران یآوری نیست.

شرایط نذر:

- ۱- صیغه
- ۲- توانایی اداء
- ۳- نداشتن منع شرعی یعنی نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک نماید ، نذر او صحیح نیست.
- ۴- شرایط عمومی؛ نذر کننده بالغ ، عاقل ، مختار و مصمم باشد و از تصرف در مال خود ممنوع نباشد – نذر زن بدون اجازه شوهر باطل است ولی اگر با اجازه شوهر نذر کرد ، شوهر نمی تواند نذر او را بهم بزند و یا از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.
- ۵- اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفاره بدهد (کفاره اش مانند کفاره ماه رمضان است)

شرایط نذر قربانی:

اگر کسی قربانی می کند و این خون را ببرد به جائی بمالد ، اصلش از دین یهود است – همین الان در بعضی از ادیان شرقی بت پرست اینطور است که بچه انسان را برای بت ذبح می کنند ؛ جالب اینکه بچه خودشان را ذبح نمی کنند ، بچه ای را می دزدند و می آورند جلوی بت قربانی می کنند و همانجا جلوی بت دفن می کنند و خونس را به سرو گردن بت می مالند. دین اسلام هرگز در مورد مالیدن خون قربانی چیزی نگفته است و اصل قربانی مستحب است ولی خون آنرا مالیدن به جائی؛ نه! بلکه خون نجس و

پلید است و باید از آن اجتناب کرد. قربانی برای سلامتی و دفع بلا برای دین یهود است و در دین اسلام نیست که قربانی کنید برای سلامتی، بلکه قربانی فقط برای قرب الی الله است. این مباحث که دفع بلا و سلامتی است از ادیان دیگر است. قربانی از اولین عبادتهاست از اولین نوع پرستش خداوند است، یعنی بهترین چیز را که دارید تقدیم بخدا نمایید (برای مستضعفان) و یا مثل زمان جنگ که زنها طلا در راه خدا می دادند. (حجت الاسلام استاد احمد عابد)

ابن جریج گوید: در جاهلیت چنین رسم بوده که خون و گوشت شتر قربانی را به در و دیوار کعبه می‌مالیدند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند، اگر چنین عملی درست باشد ما سزاوارتریم که آن‌ها را به در و دیوار کعبه بمالیم سپس این آیه نازل گردید (تفسیر ابن ابی حاتم)

لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولكن یناله التقوی منکم كذلك سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هداکم وبشر المحسنین (حج ۳۷) - نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست.

مراسم نذر انواع سفره به اسم انمه (ع) اعتباری ندارد و وارد نشده است.

ام سلمه نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله.. عید اضحی فرا می‌رسد من بهای قربانی ندارم پس آیا اجازه دارم قرض بگیرم و قربانی کنم؟

حضرت فرمود: قرض بگیر و قربانی کن، زیرا آن قرضی است ادا شدنی (یعنی این قرض را خداوند سبحان ادا می‌کند چون در جهت رضای اوست) - (من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۱۳)

لعن چیست؟ موارد جواز لعن؟ موارد حرام بودن لعن؟

لعن به معنای راندن و دور کردن - آنچه که در شریعت تجویز شده لعن کردن به رؤسای ظلم و ضلالت، کافرین و فاسقین و ظالمین جایز است.

امام باقر (ع) فرمود: لعنت هر گاه از دهان متکلم بیرون گردد بین او و کسی که لعن در باره اش صادر شده مردد می‌ماند، اگر راهی در آن پیدا نکرد بار دیگر به طرف متکلم بر می‌گردد و او شایسته این

کلام است . اینک بترسید و مؤمنی را لعن نکنید که به خودتان بر می گردد (پاداش نیکبها و کیفر گناهان ترجمه ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص ۶۸۶)

گناه لعن بر اشخاصی که مرده اند و ثابت نیست که مستحق باشند بیشتر و وبال آن افزون تر است. حضرت رسول (ص) فرمود: مردگان را دشنام ندهید که ایشان رسیده اند به آنچه پیش فرستاده اند و نیز خوب نیست لعن کردن بر جمادات و حیوانات .

در تفسیر امام حسن عسکری (ع) آمده است: هر گاه دو نفر با هم نزاع کنند و یکدیگر را مورد لعن قرار دهند لعنتها بالا می روند و از خداوند اذن می خواهند که بر کدام یک از آنها فرود آیند ، خداوند به فرشتگان می گوید: اینک بنگرید اگر لعن اهلّیت برای لعن دارد و آن دیگری شایسته لعن نیست ، هر دو لعن را به لا عن (لعن کننده) بدهید .

کسانی را که نباید نفرین کرد:

پیامبر(ص) فرمود: به خودتان نفرین نکنید- فرزندانتان را نفرین نکنید- خدمتکارانتان را نفرین نکنید- اموال خود را نفرین نکنید- زیرا ممکن است این نفرین در لحظه ای باشد که آن از طرف خدا به استجابت برسد.(سنن ابی داوود ج ۲ ص ۸۸ عن جابر بن عبدالله - صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۳۰ ح ۳۰۰۹)

چرا ائمه(ع) طوایفی را نفرین می کردند:

امام علی(ع) در دعائی از قریش به خدا دادخواهی می کند زیرا انواع بدیها و خیانتها در حق فرستاده خدا انجام دادند اما کاری از پیش نبردند و رنج و بلا گریبان آنها را گرفت . امام علی(ع) در جنگها و پیمان شکنی های افراد ، که بیعت خود را با امامشان شکستند و بر دشمنیها افزودند دست به اسمان می برد و از خداوند تقاضا می کرد تا آنها را بی درنگ مجازات نماید و مهلتشان مدهد مانند جنگ جمل که جماعت حمله ور به نصایح امامشان گوش فرا ندارند.

نفرین امام علی(ع) بر خوارج و در خواست پیروزی بر آن سرکشان- نفرین امام حسن(ع) بر معاویه و یارانش - نفرین امام حسین(ع) بر دشمنان اسلام در عاشورا- و نفرین اولاد حسین(ع) بر جنایتکاران زمان خود که نتیجه آن این بود که آب خوشی از گلویشان پایین نرفت.(نهج الدعاء ج ۲)

تفاوت نهی از سب " با مرگ گفتن":

در قرآن مجید میان سب و مرگ گفتن فرق است. قرآن مرگ گفتن به مستکبرین را ذکر کرده است با واژه "قُتِلَ" و در قرآن و عربی و معادل فارسی آن " کشته باد (مرگ بر) می باشد.

نهی از شرابخوری در اسلام:

یکی از محرمات قطعی در اسلام نوشیدن شراب است که عقل را ضایع می کند. رسول خدا(ص) پس از زودن شرک از دل‌های اعراب ، نشر احکام را که از جمله آنها تحریم شراب خواری است ، آغاز کرد ولی چون شرابخواری یکی از عادات دیرینه بت پرستان بود و مشروب فروشی یکی از راه‌های درآمد عده ای بود (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالنَّبْغِيَّ بَعْضُهُمْ أَلْحَقٌ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ")-(اعراف ۳۳) بگو که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم به ناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیلی نفرستاده است و این که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است".

خداوند متعال چنین صلاح دید که حرمت شراب را بتدریج بیان دارد؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ (ای کسانی که ایمان آورده اید ، در حالی که مستید به نماز نزدیک نشوید تا آن گاه که (مستی زایل شود و) بدانید چه می گوئید....(۴۳ نساء)

يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منفع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما..... (بقره ۲۱۹)

از تو حکم شراب و قمار را می پرسند بگو در آن دو گناهی است بزرگ و منافعی است برای مردم اما اثر سوء آن دو در دلها بیش از منافع صوری آنها است

کلمه خمر؛

بطوریکه از لغت استفاده می شود به معنای هر مایع مست کننده است ، مایعی که

اصلا به این منظور درستش می کنند، و اصل در معنایش ستر (پوشیدن) است

و اگر مسکر را خمر و پوشاننده خواندند، بدین جهت است که عقل را می پوشانند، و نمی گذارد میان خوب و بد و خیر و شر را تمیز دهد، روپوش را هم که زنان با آن سر خود را می پوشانند از همین جهت خمار می گویند، و نیز می گویند (خمرت الاناء) یعنی من روی ظرف را

پوشاندم و نیز اگر می گویند (اخمرت العجین) معنایش این است که من مایه خمیر را داخل خمیر کردم اگر مایه را خمیر گفته اند، به این جهت است که قبلا خمیر می شود، و رویش را می پوشانند.

و خمر به معنای مسکر در عرب تنها در شراب انگور و خرما و جو استعمال می شده چون غیر این چند قسم مسکری نمی شناختند و بعدها مردم به تدریج اقسام آن را زیاد کردند که هم از جهت نوع بسیار شد، و هم از حیث درجه سکرش انواع مختلفی پیدا کرد، و به هر حال همه انواع خمر است.

و اما مضرات اخلاقی شراب این است که علاوه بر آثار سوئی که گفتیم در درون انسان دارد و علاوه بر اینکه خلقت ظاهری انسان را زشت و بی قواره می کند، انسان را به ناسزاگوئی و می دارد، و نیز به دیگران ضرر می رساند، و مرتکب هر جنایتی و قتلی می شود، اسرار خود و دیگران را فاش می سازد، به نوامیس خود و دیگران هتک و تجاوز می کند، تمامی قوانین و مقدسات انسانی را که اساس سعادت زندگی انسانها است باطل و لگد مال می کند، و مخصوصا ناموس عفت نسبت به اعراض و نفوس و اموال را مورد تجاوز قرار می دهد، آری کسی که مست شده و نمی داند چه می گوید و چه می کند، هیچ جلوگیری که از افسار گسیختگی مانعش شود ندارد، و کمتر جنایتی است که در این دنیای مالا مال از جنایات دیده شود و شراب در آن دخالت نداشته باشد، بلکه مستقیم و یا حداقل غیر مستقیم در آن دخالت دارد.

و اما ضررهای عقلیش این است که عقل را زایل و تصرفات عقل را نامنظم و مجرای ادراک را در حال مستی و خماری تغییر می دهد، و این قابل انکار نیست و بدترین گناه و فساد هم همین است، چون بقیه فسادها از اینجا شروع می شود و شریعت اسلام همانطور که قبلا هم گفته شد اساس احکام خود را تحفظ بر عقل قرار داده، خواسته است با روش عملی، عقل مردم را حفظ کند، (و بلکه رشد هم بدهد)، و اگر از شراب، و قمار، و تقلب، و دروغ، و امثال این گناهان نهی کرده، باز برای این است که اینگونه

اعمال ویرانگر عقلمند و بدترین عملی که حکومت عقل را باطل می سازد در میان اعمال شرب خمر، و در میان اقوال دروغ و زور است. پس این اعمال یعنی اعمالی که حکومت عقل را باطل می سازد، و در راس آن سیاست هائی است که مستی و دروغ را ترویج می کند، اعمالی است که انسانیت را تهدید می کند، و بنیان سعادت او را منهدم ساخته، آثاری هر يك تلخ تر از دیگری ببار می آورد، آری شراب مثل آب شور می ماند که هر چه بیشتر بنوشند تشنه تر می شوند، آنجا که کار به هلاکت برسد، آثار این آب آتشین هم روز به روز تلخ تر، و بر دوش انسانها سنگین تر است، چون مبتلای به شراب جرعه ای دیگر می نوشد تا بلکه شاید خستگیش بر طرف شود، ولی تلاشی بیهوده می کند.

بیان حضرت زهرا(س) در این فراز انسان را از اعمال ناپسند دور می کند، ایشان اعمال ناپسند مردم را در زمانهای مختلف بر می شمارد. ایشان با بیان خود حجت را بر مردم تا قیامت تمام کرد. حجتی را که حضرت مطرح کرد، رسالت پیامبر(ص) و پایداری در امر ولایت بود. ایشان بخوبی بیان کردند " کسانی که اهل وفای به عهد (عهد اخوت و قبولی ولایت "علی" در روز غدیر) نیستند، پس اعمال آنان زشت و زننده است، اعمالی که حق از باطل را تمیز نمی دهد، مانند عهد شکنی و دزدی و خیانت و شرابخواری و.....- اینان از خداوند هیچ ترس و واهمه ای ندارند چون در عدالت و میزان به شک افتاده اند و کار باطل خود را بر مبنای عدالت توجیح می کنند؛ پس اگر چیزی را غصب کردن فوراً لب به اجتهاد می سپارند و حرکت و کار خود را شایسته می شمارند.

خطبه فدکیه تنها یک منشور نظام اسلامی و دینی نیست بلکه به کسانی که در توهم نظام لیبرالیسم پوسیده غرب و شرق هستند پاسخی دندان شکن می دهد.

ای کسی که جهان غرب روح و جسم تو را آشفته ساخته و بی حیایی و بی غیرتی و دزدی و چپاول را تنها عنصر بقاء خود می دانی و آزادی خود را اینگونه در اذهان و در اعیان (به غلط) به نمایش در می آوری - بدان دین اسلام برای همه جهان و بشریت برنامه خردمندانه دارد، برنامه ای که تو را از ایدئولوژی غربیها بی نیاز می کند و سعادت در دنیا و آخرت را برای تو تضمین می کند. فقط دینت را باور کن و یقین داشته باش و در رفع شبهات وارده تحقیق داشته باش تا نگاه تو ایده آل گردد.

فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (بند ۲۹)

اکنون که چنین است، تقوای الهی پیشه کنید و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمایش بپرهیزید

و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید .

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِي مَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ،

خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید

فَاتَّه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛

و راه علم و آگاهی را پیش گیرید

چرا که از میان بندگان خدا تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند.

تفاتة= از مصدر قوی - پرهیزکاربودن

نهی= بازداشتن

خشی=ترسیدن

شرح بند ۲۹:

دعوت حضرت زهرا(س) به تقوی الهی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ-(آل عمران ۱۰۲) ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگار باشید و حق تقوای الهی را بجا آورید و البته نخواهید مرد مگر اینکه مسلمان بمیرید.

حضرت فاطمه(س) همه را به تقوی الهی دعوت می کند و پرهیزگاری فراموش شده را به آنان گوش می نماید و با بیان آیاتی از قرآن حجت را بر آنان تمام می کند.

حق تقوی الهی پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می گردد. در تفسیر درالمنثور از پیامبر(ص) و در معانی الاخبار از امام صادق(ع) نقل شده که در مورد حق تقوی گفته شده: "إن يطاع فلا يعصى و يذكر فلا ينسى و يشكر فلا يكفر"- یعنی حق تقوی و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی و هیچگاه معصیت ننمایی و همواره به یاد او باشی و او را فراموش نکنی و در برابر نعمتهای او شکرگذار باشی و کفران نعمت ننمایی.

پیام های تقوی:

- ۱- مؤمن هر روز باید مرحله بالاتری را ببیماید.
- ۲- تقوای واقعی در سایه ایمان به مبدأ و معاد است.
- ۳- تقوا، رمز حسن عاقبت است.
- ۴- ایمان آوردن کافی نیست با ایمان ماندن لازم است. پایان کار از شروع ان مهمتر است. (مسلمان مردن)
- ۵- اسلام درس تقوی می دهد - اسلام درس حیات مسلمانی می دهد- اسلام می گوید بخود آرید. اسلام درس گذشت و ایثار می دهد- اسلام احکام تکلیفیه دارد پس از آموزش و رهایی از جهل- اسلام میدان بخود آمدن است نه پذیرای معصیت و گناه و انحراف است و نه به محرمات و شرک و کفر جای مانور می دهد. اسلام حُجُب دارد برای موانع و تو باید آن حُجُبها را با تقوی دور نمایی و صاف و زلال شوی.
- ۶- اسلام هم به کیفیت تقوی توجه دارد و هم به تداوم آن تا پایان عمر.
- ۷- انسان در سرنوشت و عاقبت خود نقش دارد.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (فاطر ۲۸) این است و جز این نیست که فقط علما و دانشمندان از خدا خشیت دارند. حضرت زهرا (س) در این بند می فرمایند: فقط علما و دانشمندان بر طبق آیه قرآن از خدا خشیت دارد. آنها کسانی هستند که امر خدا را اطاعت می کنند و از منکرات دوری می نمایند. قول و فعل آنها یکی است. انذار فقط در علماء اثر دارد. علمائی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش و افعالش می شناسد.

فاطمه (س)، جایگاه خود، پیامبر (ص) و علی (ع) را بازمی شناساند. (بند ۳۰)

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ!

سپس فرمود: ای مردم!

اغْمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله)

بدانید من فاطمه ام و پدرم محمد است (که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد).

أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْعًا

آنچه می گویم، آغاز و انجامش یکی است .

و لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ عَطَاءً،

و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد و آنچه را می گویم غلط نمی گویم.

و لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطاً

و در اعمالم راه خطا نمی پویم.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است.

حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (توبه ۱۲۹)

و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

شططا= دوری و تجاوز از حق

عنتم= آنچه موجب مشقت و دشواری شما باشد.

شرح بند ۳۰-

صفات حضرت رسول(ص):

رسول خدا(ص) بشری از جنس شماست . یکی از صفات حضرت این است که از خسارت دیدن شما و از نابودشدن شما ناراحت می شود. و خیرخواه شما بود.

او به خیرخواهی نسبت به مؤمن و غیر مؤمن ، حریص بود. پیامبران (ص) همه خیرخواه مردم بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ قُلْنَا لِمَنْ قَالَ اللَّهُ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ
وَلَايْمَةَ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ؛ دین، نصیحت و خیرخواهی است. اصحاب می گویند: پرسیدیم: خیرخواهی
برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا و کتابش و برای رسول خدا و پیشوایان مسلمین و تمام مسلمانان.»
روشن است که نصیحت به معنای اندرز در مورد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله معنی ندارد و
معلوم می شود مراد از واژه نصیحت در قرآن، خیرخواهی است.

از خیرخواهی نوح علیه السلام بود که در مرحله اول سیصد سال مردم را به خیر و نیکی دعوت کرد و کسی از مردم دعوت او را اجابت نکرد. حضرت نوح علیه السلام به آنها سیصد سال دیگر مهلت داد و در این مدت باز آنها را به خیر و صلاح دعوت نمود و آنها باز اجابت نکردند. می خواست نفرین کند، ولی باز هم از سر خیرخواهی سیصد سال دیگر به آنها مهلت داد که مجموعاً نهصد سال شد و در این مدت طولانی فقط هشتاد نفر ایمان آوردند و خداوند به نوح علیه السلام خبر داد که: «از قوم تو هرگز ایمان نمی آورند مگر همانهایی که ایمان آورده اند. پس غمگین مباش به آنچه ایشان می کنند.»

رفتار حضرت نوح علیه السلام درس بزرگی است برای تمامی مبلغان و واعظان که تا آنجایی که توان دارند، به دنبال نصیحت و خیرخواهی مردم باشند و زود احساس خستگی نکنند و سریع از هدایت مردم ناامید نشوند.

حضرت هود علیه السلام وقتی مبعوث شد مردم خویش را نصیحت و هدایت کرد؛ ولی آنها از سخنان هود علیه السلام به خشم آمدند و به او حمله کردند و گلوی او را آن قدر فشردند که نزدیک بود جان دهد و تا یک شبانه روز بیهوش افتاده بود. با این حال، خدا به او خطاب فرمود که مبادا از هدایت و خیرخواهی مردم ملول و خسته شوی و باید به کار خویش ادامه دهی.

آن حضرت هفتصد و شصت سال مردم را دعوت به حق نمود و به دنبال خیرخواهی و نصیحت آنان بود تا آنجا که خداوند اراده کرد با ریگهای بیابان احقاف و سنگهای آن، مردم را هلاک نماید. هود علیه السلام از سر خیرخواهی به آنان فرمود: «می ترسم که این تلها ی ریگ و سنگ مأمور به عذاب شما گردند؛ ولی با این وجود، مردم اجابت نکردند.

در این زمان که چنین سختیهایی وجود ندارد و حقیقتاً باید خدا را بر این موضوع شکر گذاری کرد، که یک مبلغ با ماندن یکی دو سال در محلی می تواند تحوّل عظیمی در مردم ایجاد نماید و بسیاری از آنان را هدایت کند.

در سطح جهانی نیز اگر مبلغ ناصح و خیرخواه در شهر و کشوری استقامت کند، در مدت کمی می تواند جمع زیادی را هدایت نماید.

حضرت صالح علیه السلام در شانزده سالگی برای تبلیغ دین خدا مبعوث شد و مردم را به خیر و صلاح دعوت نمود تا اینکه سنش به ۱۲۰ سالگی رسید؛ ولی آنان اجابت نکردند.

حضرت شعیب علیه السلام دویست و چهل و دو سال عمر کرد و قوم خود را نصیحت کرد تا پیر شد. مدتی از قوم خود غایب گردید و دوباره به صورت جوان برگشت و قوم خویش را به نیکی دعوت نمود؛ اما آنها گفتند: آن گاه که پیر بودی، سخن تو را باور نداشتیم؛ چگونه امروز که جوانی باور کنیم؟

آنچه در خیرخواهی مهم است:

هر شخصی که زبان به نصیحت و خیرخواهی باز کرد، این گونه نیست که واقعا خیرخواه و ناصح باشد. باید دید به چه چیزی انسان را راهنمایی می کند و به کدام خیر، انسان را می خواند؟ بسیاری کسانی که قلم خیرخواهی به دست می گیرند و زبان به نصیحت می گشایند؛ ولی در واقع قصد انحراف و خیانت به مردم را دارند. نمونه بارز تاریخی آن جریان شیطان و حضرت آدم علیه السلام و حوا علیهاالسلام می باشد.

نمونه ای از مدعیان خیرخواهی، برادران یوسف علیه السلام هستند که از در خیرخواهی وارد شدند و یوسف علیه السلام را به چاه انداختند. امروزه نیز ظاهر صلاحان و برادر نمایانی وجود دارند که جامعه و افراد را به درّه بیچارگی و چاه بدبختی سوق می دهند.

فَإِنْ تَعْرُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي ذُنُونٍ نِسَاءِكُمْ، (بند ۳۱)

هر گاه نسبت او را بجوید، می بینید او پدر من بوده است نه پدر زنان شما!

وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي ذُنُونٍ رَجَالِكُمْ،

و برادر پسر عموی من بوده است نه برادر مردان شما.

وَ لَنِعْمَ الْمَعْرِي إِلَيْهِ (صلى الله عليه و آله).

و چه پر افتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد!

فَبَلِّغْ بِالرَّسَالَةِ صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ،

آری، او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد و مردم را به روشنی انذار کرد.

مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ

از طریقه مشرکان روی بر تافت

عزی = نسبت او را بررسی کنید.

صادعاً = از «صدع» آشکار کردن، شکافتن، به جای آوردن فرمان.

مائلا = روی بر تافتن

مَدْرَجَةٌ = راه، محله، مرکز.

شرح بند ۳۱:

شناخت پیامبر(ص):

دعوت پیامبر(ص) در قلمرو ایمان بخدا و شناخت خدا و صفات او و افعال الهی و دوری از شرک بوده است. وحی خاص پیامبر(ص) است چون وسیله ارتباط با عالم غیب است. رسول خدا(ص) آخرین حلقه از سلسله انبیاء الهی است و بعد از ایشان پیامبری نیامد پس باید بعد از خود برطبق فرمان الهی وصی برای خود داشته باشد تا امور جامعه را اداره نماید و شریعت اسلامی را حفظ نماید.

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد(ص) هنگام بازگشت از آخرین سفر حج خود، به امر خداوند، حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین و وصی خود به مسلمانان معرفی نمود. اهمیت انتخاب امام علی(ع) به جانشینی پیامبر اسلام به حدی است که خداوند، انجام این کار عظیم را، انجام کامل رسالت پیامبر(ص) عنوان نموده است. این مراسم در مکانی به نام غدیر خم، واقع در مسیر مکه به مدینه برگزار شد. مسلمانان حاضر در غدیر خم که شمار آنان به دهها هزار نفر می رسید، پس از این انتخاب، باشور و اشتیاق بسیار، با امام علی(ع) بیعت کردند. خداوند، انتخاب امام علی(ع) را اکمال دین و اتمام نعمت‌ها عنوان کرده و دین اسلام را برای امت برگزید. با تمام سفارشی که پیامبر اسلام به جانشینی امام علی(ع) نمود، ولی پس از رحلت ایشان، برخی از مهاجرین و انصار ولایت ایشان را نپذیرفته و ابوبکر بن ابی‌قحافه را به خلافت برگزیدند. عرارغم آنچه در قران آمده بود: آیه اکمال که می‌گفت: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. حدیث غدیر در منابع شیعه و سنی به تواتر وجود دارد. و صحابه و تابعین آنرا نقل کرده اند.

ضَارِبًا تَبَجَّهْمُ، أَخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، (بند ۳۲)

و بر گردن هایشان کوبید و گلویشان را فشرد، تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند .

دَاعِيَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد.

يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُتُ الْهَامَ، حَتَّىٰ أَنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُوا الدُّبْرَ،

بت ها را در هم می شکست و مغزهای متکبران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد

ثَبَجٌ= وسط هر چیز و عمده آن، میان پشت و کتف.

كَظَامٌ= جمع «كظم»، گلو، دهان، راه تنفس.

يَنْكُتُ= از «نکت» به رو انداختن و به سر درافکندن را می گویند

أَنْهَزَمَ= انهزام» شکست خوردن.

الدُّبْرَ= پشت گرداندند، کنایه از شکست

شرح بند ۳۲:

شریعت پیامبر(ص):

پیامبر(ص) با آوردن شریعت خود زمینه تحولی عمیق در جهان بشریت و پی ریزی تمدنی کاملاً نو را فراهم ساخت. برای حفظ این شریعت از آفات و خطرات احتمالی آینده و نیز هدایت و اداره امت جاوید ، چاره ای اندیشید و کیفیت رهبری را پس از خود بیان کرد؛ زیرا هرگز معقول نیست او شریعتی ابدی را پایه گذاری کند ولی برای رهبری آن پس از خود که ضامن بقای شریعت است ، طرحی ارائه ندهد و جامعه اسلامی را بدون تکلیف رها کند ! بنابراین ادعای اینکه ؛پیامبر اسلام(ص) چشم از جهان فرو بسته و در باره رهبری پس از خود هیچ سخنی نگفته است پذیرفتنی نیست. آن حضرت بر مشخصات خلیفه بعد از خود ، کراراً تصریح کرده و به اصطلاح در مسئله رهبری روش "تنصیص" را برگزیده است نه روش انتخابی مردم را-

پیامبر(ص) مسئله امامت بعد از خود را با حکمت و اندرز نیکو برای مردم آن زمان بیان کرد ، تا آنها دچار گمراهی نشوند. بنابراین ، رفتار و گفتار و نحوه عملکرد ایشان بهترین الگو برای ایجاد وحدت بود تا حسادت و تکبر در بین نباشد زیرا یکی از موانع اصلی ایجاد امت واحده از منظر قرآن ، نژاد پرستی

و قوم گرایی است. پس دعوت پیامبر(ص) از روی حکمت و اندرز نیکو ، همان حجتی است که حق را نتیجه می دهد بطوریکه هیچ شکی و وهمی و ابهامی در آن نماند. ولی بعضی معاند و لجبازند ، باطل را سرمایه خود کرده و قصد دارند بوسیله باطل ، حق را سرکوب نمایند و از راه مکابره و لجبازی با دهن هایشان نور خدا را خاموش نمایند. اینها مردمی هستند که آرائ باطل در دل هایشان رسوخ نموده و تقلید از مذهبهای خرافی نیاکان و اسلاف بر آنان چیره گشته و دیگر نه برهان آنانرا بسوی حق هدایت می کند و نه موعظه سوقشان بسوی حق می دهد و این دسته را رسول خدا(ص) مأمور شده از راه مجادله آنان را دعوت کند. اذْعُ إِلَي سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... (نحل ۱۲۵)

حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، (بند ۳۳)

و تاریکی ها برطرف گشت. صبح فرا رسید

وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ،

و حق آشکار شد.

وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ،

نماینده دین به سخن درآمد و زمزمه های شیاطین خاموش گشت.

وَ طَاخَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ،

افسر نفاق بر زمین فرو افتاد.

وَ انْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ

گره های کفر و اختلاف گشوده شد

صبحه = شب صبح را شکافت.

أسفر = روشن شد.

شقاشق = جمع «شققه» آنچه شتر مست از دهان بیرون کند، کنایه از سخنوری.

طاخ = تهمت کردن کسی را به قول یا به فعل

شیط = از ریشه شوظ = مردمان پست و فرومایه. سب کردن و بدزبانی کردن

شرح بند ۳۳ :

شناخت شریعت محمد صلی الله و علیه و آله:

مبارزه حضرت رسول(ص) ادامه یافت تا تاریکی ها به روشنایی تبدیل شد و حق از میان ناحقی ها جلوه کرد. پیشوای دین پند و اندرز و وعده و وعید خود را که همان وعده و عید الهی بود آشکار ساخت تاهیا هو و یاوه گوییهای شیاطین و منافقین و مشرکینی که قصد آنها تفرقه و جدائی از دین بود خاموش گردد.

پیامبر (ص) برانگیخته شد تا صفات عالی انسانی را کامل سازد و انسانها را از ظلم بخود دور سازد چون آن ظلم شرک است. رمز پیشرفت اسلام در همان سهولت و آسانی آن نهفته است. اسلام هر گونه عسر و حرجی را نفی می کند و پیامبر(ص) خود را آورنده شریعتی سهل و آسان معرفی می کند (جئْتُ بشریعة سهلة سمجة) دعوت و آیین پیامبر اسلام جهانی است و به قوم و منطقه خاصی اختصاص ندارد پس او ابتداء قوم خود را به آیین خود فرا می خواند" و ما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم" (ابراهیم ۴) ارسال رسول به زبان قوم خویش ، هرگز به معنی انحصار دعوت به آن گروه نیست. شریعت پیامبر(ص) عمیق است چون او دارای شریعت خاتم ، و قرآن او آخرین کتاب آسمانی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.

بدان که اسلام ناسخ شرایع پیشین است و با آمدن آن شریعتهای گذشته دیگر رسمیت ندارند.

"مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا" (احزاب ۴۰)

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست (پس زینب زن فرزند پیغمبر نبود و پس از طلاق او را تواند گرفت) لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست، و خدا همیشه (حکمش وفق حکمت و مصلحت است، زیرا او) بر همه امور عالم آگاه است.

او بود که با ناخالصی ها مبارزه کرد چون دشمنان اسلام کمر به نابودی اسلام بسته بودند پس از هیچ کاری در راه نابودی آن خودداری نمی کردند . دشمنان از انجام هر کاری مأیوس شده بودند فقط به یک جهت امیدوار بودند ، آنها فکر می کردند که چون حافظ و نگهبان اسلام پیغمبر است و وقتی از دنیا رفت اسلام بی قیم و بی سرپرست می گردد و نابودی برای اسلام حتمی خواهد بود، و این مجالی خواهد شد برای کسب مقام و قدرت و تسلط بر مردم ، و نقل احادیث از پیش تعیین شده و جعلی در مقابل احادیث نقلی پیامبر، پس بر این اساس خلافت را غصب کردند و روشنایی دین را به تاریکی سپردند و

کتاب صحاح سته را تألیف کردن و عموم علمای اهل سنت کوشیدند که در این کتاب معایب خلفا ثلاث را نقل نکنند و فضائلی را برای آنان جعل نمایند . آنها احادیث پیامبر(ص) را برای خلفا ثلاث نوشتند(مراجعه به کتاب الغدير- علامه امینی) در این قسمت با استفاده از همین صحاح در صدد آنیم که بگوییم :

اولا- فضائلی که برای خلفای ثلاث نقل شده با آنچه که از آنها دیده شده یا نقل شده در تضاد است.

ثانیا – بر فرض هم که صحیح باشد حداکثر می گوید که آنان انسانهای خوبی بودند ، مگر سایر اصحاب به زعم آنها انسانهای خوبی نبودند؟ پس چه شد که این سه باید این همه تجلیل شوند؟؟!!!!!! چه شد که اگر کسی به خلفاء ثلاث توهین کند خونس مباح می شود ولی توهین و سب و لعن به نفس رسول گرامی اسلام(ص) یعنی علی(ع) (تا یک قرن ادامه داشت و در عصر صادقین (ع) توسط عمر بن عبد العزیز حاکم وقت برداشته شد) جزء برنامه های خلفای جور بود . معاویه و یا بسیاری از آنانی که جنگ افروز بر علیه اسلام بودند باید تجلیل بشوند . چرا باید کسانی که عهد شکن بودند و به جنگ علی(ع) در جمل رفتند تجلیل شوند و یا مثل اصحاب صفین که جزء " فئۃ باغیه" (گروه متجاوز- این لفظ از زبان رسول خدا(ص) در باره معاویه و پیروانش بیرون آمد آنجا که به عمار فرمود تو را " فئۃ باغیه" می کشد.) بودند.

چرا کسانی که حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند مرتد شناخته شده و اهل جهنم اند- و کسانی که با علی بیعت نکردند و مجری قتل هزاران بی گناه شدند جایگاهشان در بهشت بوده و حتی با رسول خدا در یکجا می باشند و این مطالب و هزاران مطالب جعلی دیگر، برای توجیح حرکات نا شایسته و ضد اسلام آنان رقم خورد . غلو گویی و زیاده روی در فضائل خلفای ثلاث (با جعل نسب و لقب و کنیه و فضیلتها) گمراهی مردم را از خط خالص ولایت و امامت تدوین کرد.(خلفا در صحاح سته – پیامبر در صحاح سته نوشته استاد حسین طیبیان)

وَفُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ (بند ۳۴)

و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودید،

مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ .

در حالی که گروهی اندک و تهی دست بیش نبودید!

فُهِتُمْ= به زبان آوردید.

نَفَر = مردم (کمتر از ده نفر)

الْبَيْض = جمع «ابيض» سفیدپوستان.

الْخِصَاص = جمع «اخصص» گرسنگان.

فاطمه (س) جایگاه مهاجران و انصار را باز می‌شناساند:

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، (بند ۳۵)

آری، شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید.

مُدْقَةَ الشَّارِبِ،

و از کمی نفرات همچون جرعه ای برای شخص تشنه

وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَ قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ،

و یا لقمه ای برای گرسنه و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می رود، بودید.

وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ،

و زیر دست و پاها له می شدید! در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود

وَ تَفْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةً حَاسِنِينَ،

و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید.

تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ.

و پیوسته از این می ترسیدید که دشمنان زورمند شما را برابند و ببلعند!

مُدْقَةَ = آب اندک

نُهْزَةَ = فرصت

قَبَسَةَ = شعله کوچک آتش

مَوْطِيءَ = لگدکوب.

تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ، = گنداب، آب آمیخته با بول شتر

تَفْتَاتُونَ = از «قوت» به معنای غذا یعنی آذوقه خود قرار می دادید

خطف=ربودن

شرح بند (۳۵-۳۴):

شناخت عرب جاهلیت:

مسئله تنصیص بودن مقام خلافت و اینکه امت در تعیین جانشین برای پیامبر نقشی ندارد ، در ذهن صحابه نیز وجود داشت. ولی چه شد که اختیار خلافت بدست گروهی افتاد که مدعی اخلاص در عمل بودند! در حالیکه بنا بر گفته پیامبر (ص) و حضرت زهرا(س) غاصبان و گمراهان بر لب پرتگاه جهنم بوده ، و جرعه ای آب آلوده و گندیده را به وقتش می نوشند و طعمه آنان پوست شتران بود و خلاصه هیچ چیز مفید نداشتند فقط عزت دینی را پایمال کردند و خود مردمانی خوار و ذلیل و مطرود بودند .

صدیقه طاهره (س) در خطبه خطاب به ابوبکر و همراهان وی فرمود: (کنتم تشربون الطرق- طرّق برکه ای که در آن داخل شوند و در آن ادار شود و سرگین حیوانات در آن ریخته شود و کدر ماند. (لسان العرب ۱۵۱/۸) شما طرّق می نوشیدید و برگ درختان را می خوردید و ذلیل و خوار بودید و می ترسیدید که مردم پیرامونتان امواتان را بر بایند، پس خدا به وسیله پیامبرش شما را نجات داد. (بلاغات النساء ۱۳ص ۲۴)

نوع زندگی عرب جاهلیت:

عرب جاهلی بر اثر شرایط جغرافیایی بد، از معیشت نامناسبی برخوردار بود.

اکثر مناطق عربستان دچار بی‌آبی بود و این مسئله اوضاع اقتصادی آن مردم را دشوار کرده بود. دارای اصلی و عمده قبایل صحرائنشین، شتر بود که تحمل تشنگی را بیشتر از چهارپایان دیگر داشت. گاهی البته مردان جنگی و رزمجو، صاحب اسبی بودند که از آن برای تعقیب و گریز یا صید حیوانات صحرائی استفاده می‌کردند. کویر خشک و خشن سرزمین عربستان به سختی چیزی هدیه می‌داد و گاهی هم که گشاده‌دست می‌شد، حشره‌ای یا جرعه آب گندیده‌ای بیش عطا نمی‌کرد.

آب به عنوان ضروری‌ترین عنصر حیات، کم‌یاب‌ترین تحفه کویر بود. عرب در چنین سرزمینی، با قوت لایموتی شب را به صبح و روز را به شب می‌رساند. گاهی بر اثر شدت تنگ‌دستی و گرسنگی، فرزندان خود را می‌کشتند؛ چنانکه قرآن کریم آنها را از این عمل نهی کرده و می‌فرماید:

«فرزندان خود را از بیم فقر و تنگ‌دستی به قتل نرسانید. ما شما و آنها را روزی می‌دهیم» (انعام ۱۵۱)

این اتفاق معمولاً در سال‌های خشک رخ می‌داد که عرصه بر عرب جاهلی سخت تنگ می‌شد.

در سرزمین حجاز میزان ریزش باران بسیار ناچیز بود، اما همان مقدار کمی هم که می‌بارید، بر اثر عبور از شوره‌زارها بسیار تلخ شده، به علت تابش آتش‌بار خورشید بسیار متعفن می‌گردید. اما چون این آب تنها نوشیدنی کویر به شمار می‌رفت، مورد استفاده کاروان‌های زیادی بود و این امر باعث می‌شد چیزهایی مثل سرگین شتر و پلیدی‌های دیگر بر آن آب افزوده گردد، که خوردن آن را بسیار دشوار می‌کرد، ولی این همه تعفن مانعی بر عرب تشنه نبود.

بخش دوم: خوراک و پوشاک عرب جاهلی:

عرب جاهلی، انسانی رشد نیافته و بدوی است که نمی‌توان در سراسر عمر او نکته‌ای قابل تأمل پیدا کرد. خوراک او بدترین خوراک‌ها، رفتارش بسیار ناخوشایند، پوشاکش خشن و محل خوابش سنگلاخ می‌باشد. خدا در میان این انسان‌ها به فراموشی سپرده شده و دین، کهنه پوستینی است که هیچ ارزشی ندارد و شیطان تنها فرمان‌روای سرزمین قلب‌های آنها است.

ابن‌خلدون در مقدمه تاریخ خود، خوراک عرب جاهلی را چنین وصف می‌کند:

«اغلب افراد انواع کژدم‌ها و خبزدوک (نوعی ملخ بیابانی که به هنگام گرمای بیابان و هنگام پریدن، صدایی از خود تولید می‌کند و بر روی سنگ می‌پختند).

می‌خوردند و به خوردن علمیه‌ها افتخار می‌کردند و آن پشم شتر است که آن را با خون در می‌آمیختند.

مردم آن سرزمین، در وضع معیشتی بسیار بدی به سر می‌بردند. آب‌شان گندیده بود و خوراک‌شان گلو آزار، تن‌پوشی خشن بر تن داشتند و پای برهنه راه می‌پیمودند، فقر اقتصادی در آن جامعه بیداد می‌کرد و گویی فرهنگ بهره‌مندی و استفاده صحیح از نعمت‌های الهی در بین‌شان وجود نداشت و از این رو، فهم اقتصادی صحیحی نیز نداشتند. این وضع البته در میان برخی از اعراب جاهلی رواج داشت و در برخی مناطق (مکه) با تجارت و در برخی مناطق (یثرب) با کشاورزی زندگی دشواری نداشتند.

حضرت علی(ع) دشواری‌ها، تنگ‌ناها و سختی‌های زندگانی آن روزگار را بدین‌گونه گزارش کرده است:

«ما مردم عرب در میان امت‌های دیگر سخت‌ترین زندگی و خشن‌ترین لباس‌ها و اثاثیه را داشتیم و بیشترین غذای ما هبید و پوست بود و پشم، معمولاً لباس‌مان را تشکیل می‌داد» (محمّدباقر محمّدي، نهج‌السعادی فی مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۱).

امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) در خطبه‌های خود؛ برای برشمردن صفات دوره جاهلی و گوش‌زد کردن آن، این بود که مردم بدانند از کدام منجلاّب نجات یافته و بر چه مرکبی سوارند، که اگر ریسمان این مرکب رهوار را رها کنند، در جهنمی سوزان گرفتار خواهند آمد که هیچ‌گاه یارای نجات نخواهند داشت.

بر همین اساس است که امام می‌فرماید:

«ألا و إنّ بلّیتکم قد عادت کھیأتها یوم بعث الله نبیّکم» (نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتی، خطبه ۱۶).

«به هوش باشید که گرفتاری امروز شما، مانند روزگار بعثت پیامبر اکرم (ص) و واپسین لحظه‌های جاهلیت بازگشت کرده است».

و در جای دیگر می‌فرماید: «حتی إذا قبض الله رسول رجع قوم علی الأعباب و غالتهم السبل، و اتكلوا علی اللوائج و وصلوا غیر الرحم و ...» (همان - خطبه ۱۵۰) «اما همین‌که خداوند رسول خود را فرا خویش خواند، گروهی به واپس گراییدند و در مغاک انحراف فرو رفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند. ساختار اسلام را از بنیاد جابه‌جا کردند و در غیر جایگاهش نهادند، کانون هر خطا و گناهی و در جایگاه غوطه‌وری در فساد و تباهی. آری، بدین سان، سرگردان وادی حیرت شدند و درست همانند راه و روش فرعونیان، در اوج سرمستی به از خود بیگانگی دچار آمدند.

نتیجه‌گیری:

حضرت علی(ع) و حضرت زهرا(س) در تمام این گفته‌ها و درد دل‌ها، یک نکته را در نظر دارد و آن اینکه ای مسلمانان، بدانید اگر روزی از اسلام روی برگردانید یا از آن برای دنیای خود استفاده کنید، به مغاک (گودال) گرفتاری دچار خواهید آمد؛ همان گرفتاری که روزی در میان آن دست و پا می‌زدید.

فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) (بند ۳۶)

اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمد که درود خدا بر او و خاندانش باد، نجات داد.

بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيِ،

بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی.

بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ وَ دُوبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ هَلِ الْكِتَابِ،

بعد از آنکه او با شجاعان نادان و با گرگ های عرب و سرکشان یهود و نصاریدر گیر شد.

فَأَنْقَذَكُمْ = شما را نجات داد

مُنِيَ = گرفتار شد

دُوبَانَ الْعَرَبِ = سرگردگان عرب

مَرَدَةَ = جمع «مارد» طغیان گران و سرکشان.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، (بند ۳۷)

ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش کرد

أَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَّتْ فَاعِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و هر گاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود،

قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا،

پدرم برادرش علی (علیه السلام) را در کام آنها می افکند و آنها را بوسیله او سرکوب می نمود

فَلَا يَنْكِفُ حَتَّى يَطَأَ صِمَاحَهَا بِأُخْمِصِهِ،

و او هرگز از این مأموریت های خطرناک باز نمی گشت، مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می کرد

وَ يُحْمَدُ لَهَا بِسَيْفِهِ

و آتش جنگ را با شمشیرش خاموش می نمود

نَجَمَ = آشکار شد، «نَجَم» آشکار شدن و روییدن گیاه ها

قَرْنٌ=شاخ

فَعَرَتْ=گشوده شد «فَعَرَتْ فَاغْرَةَ»: دهانی گشوده شد.

قَذَفَ= فعل ماضی از قَذَفَ: انداخت

لَا يَنْكِفِيْأُ= بر نمی گشت، دست بردار نبود.

يَطَأُ= مضارع از مصدر «وَطِئَ» لگدکوب می کرد.

أَحْمَصِهَ=فرورفتگی کف پا.

وَ يُخْمِدُ= إخماد»: خاموش کردن.

لَهَبَهَا= شعله آتش.

شرح بند ۳۶ و ۳۷:

شاخ شیطان:

مرحوم علامه جعفری (ره) فرمود: منظور از حزب شیطان – شاخ شیطان – تشکیل افراد و گروههایی از تعدادی افراد انسان نماست که هوا و هوس و خودکامگی ها و مقام پرستی و..... آنها را با یکدیگر متشکل ساخته و هم داستان و هم پیاله نموده است. (شرح نهج البلاغه- محمد تقی جعفری ج ۳ ص ۱۹۳)

شاخ شیطان تولی و طرح دوستی با دشمنان خداست و عامل تعیین کننده حزب انسانی است که در روز قیامت هر گروهی با پیشوای خود محشور می شود.

یوم ندعوا کل أناس بامامهم.....(اسراء ۷۱) (به یاد آر) روزی که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایشان به پیشگاه حقیقت می خوانیم.....

برخی از صفات شیطان در مقابل انسان:

۱- حسادت- که در قلب ابلیس بود و از سجده بر آدم خود داری کرد.

۲- اصرار بر گمراه ساختن انسانها – آنها انسانها را رها نمی کنند. " و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون(اعراف ۲۰۲) و مشرکان را برادرانشان (یعنی شیاطین انس و جن) به راه ضلالت و گمراهی می کشند و هیچ کوتاهی نمی کنند.

۳- بیوفائی- شیاطین آتش فتنه را روشن می کنند ولی خود را در معرکه قرار نمی دهند. و نسبت به یاران خود بی وفا هستند. و به وعده های خود عمل نمی کنند - چنانکه در جنگ بدر به شکل انسانی " سرافة بن مالک" آشکار شد. و کفار را تحریک به جنگ کرد و به آنان وعده پیروزی داد. (تفسیر نور ج ۴ ص ۳۵۳)

شاخ شیطان فرقه ضاله وهابیت :

فرقه ضاله وهابیت ، بدعتها و وارد کردن عقاید باطل بین مردم و رایج کردن آن - و تقویت خرافات - و..... از دیگر کارهای وهابیت است. آنها همانگونه که برای خداوند جسم قائل هستند و خداوند را صاحب اعضاء می دانند و می گویند خدایی که کشتی گیر است سوار بر مرکب است . می توان از آسمان به او آویزان شد. خدایی که حساب و کتاب نمی داند و برای اینکه بندگان در آخرت او را بشناسند ساق پای خود را عریان می سازد.

"شاخ شیطان" وهابیت : عنصر باطل حیاتی ، عنصر حیوانی ، دارای فتاوی زشت و مستهجن و غیر شرعی ، از قبیل رضاع کبیر، انهدام اماکن مقدس شیعیان، بچه دار شدن از راه دور ، تزویج زنا، (یک بچه و چند پدر-) حلال شمردن بسیاری از کارهای حرام- وبدعت شمردن بسیاری از کارهای مباح و حلال- منع مردم از زیارت- وبسیاری دیگر از مسائلی که بر مبنای عقل نیست.

وهابیت از دیر باز حرکت و جنبشهای باطل داشته اند ؛ در سیاست و اجتماع و دین و مذهب بر مبنای اصول محمد بن عبدالوهاب با شعار اصلاح دین و اجتماع قوی تر شده است و علیه وحدت تشیع و تسنن کتابها می نویسند و تبلیغات سوء دارند و می گویند ما آیات قرآن را تأویل می کنیم.

وهابیت همه مسلمانان را کافر یا اهل شرک می پندارند ولی خویشان را مسلمان واقعی می دانند- استغاثه و توسل به اولیای الهی را حرام و جهاد با مخالفان عقیده خویش را واجب تلقی می کنند و می گویند: با کافران و مشرکان آنقدر باید جنگید تا فتنه ای باقی نماند و دین الهی جاودان گردد. وهابیت از اصول اعتقادی ابن تیمیه استفاده می کند و فضائل مسلم اهل بیت(ع) را که در صحاح و مسانید اهل سنت وارد شده است انکار می کنند. کتاب " منهاج السنة" که به قول مرحوم علامه امینی(ره) که آنرا "منهاج البدعة" دانست که احادیث مربوط به فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی(ع) و خاندان او را که بسیاری از محدثان به صحت آنها تصریح کرده اند ، بدون ارائه مدرکی ، انکار می کند و همه را مجعول می داند. شاگرد شیطان ، محمد بن عبد الوهاب است که در سده دوازدهم هجری شروع به پیروی از مذهب استادش کرد

و حتی پا را فراتر نهاد و مسلمین را مُلحد و مشرک و کافر دانست و اولین ملاقات را با جاسوس انگلیسی " مستر همفر " انجام داد . مستر همفر می گوید: خلاصه من گمشده خودم را در محمد بن عبد الوهاب یافتم . عبد الوهاب معتقد بود که باید برداشت خود را در مسأله شرک و توحید بر دیگران تحمیل شود اگر چه از طریق تهدید به قتل و خونریزی و غارت اموال باشد(اشاره به کشتار و هابیت از مسلمانان ددر دنیای امروز) – که اسنادش در کتابهای بنیان گذار این مذهب موجود است . او در ۹۲ سالگی در گذشت ولی حاکمان فعلی عربستان و برخی از عالمان دینی اهل قضاوت در عربستان از او پیروی می کنند و برخی از کشورهای اسلامی از قبیل پاکستان و برخی از مردم حاشیه نشین ایران و افغانستان نیز تحت تأثیر این عقاید قرار دارند.

شباهت و هابیت به خوارج:

کشتن مسلمانان و جهاد علیه آنان و وانهادن کفار و مشرکان و دوستی با آنان است –خوارج مسلمانان را بخاک و خون می کشیدند و اموال آنها را به غارت می بردند و ناموس آنان را مباح می شمردند. حضرت رسول(ص) در باره صفات خوارج فرمود:

"انها قرآن می خواندند ولی قرآن از گلوی آنان فراتر نمی رود و دلهایشان آنرا درک نمی کند . از قرآن جز خواندن الفاظ آن بهره ای دیگر ندارند."

در هیچ جای تاریخ ذکر نشده که وهابیون با کافران بجنگند یا مشرکی را بکشند . آنها تنها مسلمانان را از دم شمشیر گذرانده اند ، بی آنکه گناهی از آنها سر زند . کافی است کشتار کربلا و طایف و یمن و حجاز را از نظر بگذرانید. آیا امروز یک گلوله را به سمت مشرکان جهان شلیک کرده اند؟ نه! آنان همان گاو شیرده برای کافران و مشرکان هستند!

خوارج مسلمانان را کافر می دانستند و مرتکب گناهان کبیره را در آتش دوزخ جاودانه می دانستند . آنها خون و مال مسلمانان غیر خود را حلال می دانستند و فرزندان آنها را اسیر می کردند و هر کس مخالف عقاید خود می دانستند خون و مال او را حلال می شمارند.

خوارج ظاهری مقدس مآب داشتند ولی قشری کوتاه نظر بودن . نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد داشتند و پیشانی آنها پینه زده بود . امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: بعد از من با خوارج نجنبید چون آنها

یکسان نیستند - در جستجوی حق هستند ولی دچار خطا . لغزش می شوند . خوارج از ظواهر قرآن استفاده می کردند پس باورهای انحرافی داشتند همچنانکه وهابیت برداشتهای ناصحیح از ظواهر قرآن دارند. مثل اعتقاد به جسمانیت خدا با تفسیر ظاهر بینانه عرش، قلم، لوح، کرسی ، برزخ، رؤیت خدا، و دهها مطالب دیگر . (احمد بن تیمیه - کتاب الرد علی الاخوانی ص ۵۴ / ۵) - (الغدیر ج ۳ ص ۱۰/۱۰۶) - (الذریعه الی تصانیق الشیعه ج ۲۳ ص ۱۶۲/۱۲) - (فرقه وهابی ص ۱۸/۳۵) - (علی اصغر فقیهی - وهابیون ص ۲۵۳)

مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، (بند ۳۸)

او (علی «علیه السلام») در راه خشنودی خدا متحمل رنج و سختی گردید

مُجْتَهِّدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ،

و در راه انجام دستورات الهی تلاش می نمود

قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ،

و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک و سید و سالار اولیای خدا بود .

مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا

او همیشه آماده (فعالیت) و خیرخواه مردم بود و با جدیت و زحمت تلاش می نمود

وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ، وَادِعُونَ

و این در حالی بود که شما در رفاه و خوشگذرانی، آسایش،

فَأَكْفُهُونَ آمِنُونَ،

نعمت و امنیت بسر می بردید.

مَكْدُودًا = رنج پذیر، رنج بر.

مُشْمَرًا = اسم فاعل «شمر» آزاره عن ساقه: بالا زد پیراهن خود را از ساق پا.

كَادِحًا = رنج بر، زحمت کش.

وَادِعُونَ = جمع «وادع» آسوده خیالان، تن آسایان.

شرح بند ۳۸:

رحلت پیامبر(ص) و بستر هویدا کفر و نفاق:

جامعه مدینه النبی از نظر روان شناسی قرآنی ، بیشتر از مردمانی است که از نظر روانی و رفتاری لرزان و مذبذب هستند. زیرا از نظر اعتقادی هنوز میان جاهلیت و اسلام حقیقی در شک و از نظر رفتاری در آمد و شد هستند. چرا که بیشتر این مردم ، تحت فشارهای بیرونی و درونی ، تنها اسلام را پذیرفته و از آزمونهای سخت ایمان به سلامت و سربلند بیرون نیامده است.

از همین رو جزء شمار اندکی از انصار و مهاجرین که صادقانه و مخلصانه عمل می کنند و همه سرمایه های وجودی و مادی خویش را در راه خدا ایثار می کنند اکثریت این جامعه راه نفاق را برگزیدند و با جریان نفاق همراه شدند و یا تحت تأثیر جریان نفاق و افکار و رفتارهای آنان ، افکار و رفتارهای خویش را سامان می دهند.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حجرات ۱۴)

عرب های بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم . «بگو» : شما ایمان نیاورده اید، ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است؛ و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (حجرات ۱۵)

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آنها راستگویانند.

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود که «تقوا» همان «احساس مسئولیت و تعهدی» است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود انسان حاکم می شود و او را از «فجور» و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید .

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم؛ زیرا «تقوا» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد، نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است (ایت الله مکارم

شیرازی) .

بعضی از بزرگان برای «تقوا» سه مرحله قائل شده اند :

- ۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان، از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.
- ۲- پرهیز از هر گونه گناه، اعم از ترک واجب و فعل معصیت .
- ۳- خوشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.(بحار ج ۷۰ ص ۱۳۶)

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در «نهج البلاغه» تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوا دارد، و تقوا از مسائلی است که در بسیاری از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار حضرت(علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

و در مجمع البیان می گوید: در حدیثی آمده که بخل و ایمان در قلب هیچ مسلمانی جمع نمی شود، و همچنین غبار در راه خدا و دود جهنم در جوف مرد مسلمانی جمع نمی شود. و در کتاب فقیه آمده که : فضل بن ابی قره سمندی گفته است : امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: آیا می دانی (شحیح) کیست ؟ عرضه داشتم : شحیح همان بخیل است. فرمود: نه، شحیح از بخیل بدتر است ، برای اینکه بخیل به معنای کسی است که از آنچه خودش دارد بخل می ورزد، و در راه خدا نمی دهد، ولی شحیح کسی است که حتی از آنچه در دست مردم است بخل می ورزد، نه خودش به کسی چیزی می دهد، و نه می گذارد دیگران بدهند، و حتی هیچ چیزی در دست مردم نمی بیند، مگر اینکه آرزو می کند از آن او می بود، چه از حلال و چه از حرام، و به هیچ رزقی از خدای عزوجل قانع نمی شود.(بررسی آیات ۹ و ۱۰ حشر)

همه اصحاب پیامبر عادل نبودند، برخی مرتکب سیئات هم می شدند. به سخن دیگر اکثریت مسلمانان سست ایمان از نظر اعتقادی و عملی سعی می کردند جریان جامعه نفاق را در دست بگیرند و دنبال فرصت بودند تا اهل ایمان را خوار و ذلیل کنند و خود رهبری جامعه را در اختیار گیرند .

لَيْسَ لَمْ يَنْتَه الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْ نُعْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (احزاب ۶۰)

البته (بعد از این) اگر منافقان و آنان که در دلهاشان مرض (و ناپاکی) است و هم آنها که در مدینه (بر ضد اسلام) تبلیغات سوء می‌کنند (و دل اهل ایمان را مضطرب و هراسان می‌سازند) دست (از این زشتی و بدکاری) نکشند ما هم تو را بر (قتال) آنها بر انگیزیم (و بر جان و مال آنها مسلط گردانیم) که از آن پس جز اندک زمانی در مدینه در جوار تو زیست نتوانند کرد.

حضرت زهرا (س) در تحلیل و تبیین روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مردم، مهمترین عوامل تأثیر گذار در تغییر رفتار و گرایش از اسلام ولایی به اسلام جاهلی را در این امور بر می‌شمارد که عبارتند از:

۱- نادیده گرفتن رهبری پیامبر و امیرالمؤمنین علی(ع) – مهمترین عامل در این تغییر رفتار از نظر حضرت زهرا(س) فراموش کردن تلاشها و مجاهدتهای رهبران واقعی جامعه بود؛ و دیگر اینکه حضرت زهرا(س) گذشته را برایشان یاد اوری کرد و به آنها گفت شما در عصر جاهلیت بر پرتگاه آتش بودید و ذلیل و خوار بودید و لگد کوب هر رونده ای بودید. نوشیدنیهای شما آب گندیده و خوردنی شما پوست جانور و مردار بود. پس خداوند شما را پس از آن همه جنگ و درگیری از دست گرگهای عرب و از سرکشان کتاب (یهود و نصارا) بدست پیامبرتان(ص) نجات داد. هر گاه آتش جنگ بر می‌افروختید خدا آنرا خاموش می‌کرد و یا هر وقت شاخ شیطان سر بر آورد یا ازدهایی از مشرکان دهن باز می‌کرد، رسول و علی(سلام الله علیهما) بود که شما را نجات می‌داند تا تاریکیها و ظلمتهای این ازدها را خاموش نمی‌کردند بر نمی‌گشتند.

تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابِرَ، (بند ۳۹)

و انتظار می‌کشیدید که برای ما (اهل بیت «علیهم السلام») حوادث ناگوار

و تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ

پیش آید و توقع شنیدن اخبار (بد درباره ما) داشتید. "رحلت پیامبر(ص)"

و تَنكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَفِرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ؛

و هنگام جنگ عقب نشینی می‌کردید و از نبرد فرار می‌کردید!

تَتَرَبَّصُونَ = انتظار می‌کشیدید.

الدَّوَابِرَ = جمع دایره، حوادث نامطلوب.

تَتَوَكَّفُونَ = توقع داشتید.

تَتَكُونُونَ = از آن خیری که به طرف آن رفته بودید بر می گشتید.

النَّزَالِ، = رویارویی دو طرف در جنگ.

شرح بند ۳۹:

آیا تغییر خوب است؟

صدیقه طاهره(س) به انها فهماند که تغییر گاهی به صلاح امت و گاهی به فساد و اینگونه نیست که هر تغییر خوب باشد. از نظر این بانوی گرامی ، رهبران نفاق در انتظار رحلت پیامبر(ص) بودند تا بتوانند به اهداف خود برسند . آنان گاهی با تمسخر و یا اینکه پیامبر (ص) ابتر است و فرزند ذکوری ندارد بر این آرزو دیرینه خویش تأکید کردند و گمان داشتند بزودی با رحلت پیامبر می توانند به اهداف خود برسند

فاطمه (س) خیانت مهاجران و انصار را در «سقیفه» گوشزد می کند:

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] دَارَ أَنْبِيَائِهِ (بند ۴۰)

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید.

وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَاءِهِ،

و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت،

ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ،

ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت

وَ سَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ،

و پرده دین کنار رفت.

وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِينَ، وَ نَبَعَ حَامِلُ الْأَقْلِيْنَ،

گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده، سر بلند کردند.

وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِيْنَ،

نعره های باطل برخاست

حَسِيكَةٌ = خار، کینه و عداوت در دل.

سَمَلٌ = پوشیده شد.

جَلْبَابٌ = روپوش.

نَطَقَ كَاطِمٌ = ساکت، خاموش.

الْغَاوِيْنَ = گمراهان، «کاظم الغاوین» گمراهان خاموش.

تَبِعَ = ظاهر شد.

خَامِلٌ = ساقط، زبون، گمنام.

فَنِيقٌ = رئیس ارجمند.

شرح از (بند ۳۸ تا ۴۰):

خوشبختی مردم در یایه اسلام:

پیامبر (ص) و وصی گرامی ایشان حضرت علی(ع) مردم عرب را به سعادت رساندند و این مردم با آنکه در امنیت و رفاه قرار گرفتند قدر این خوشبختی را در سایه اسلام، نمی دانستند. آنها قبلاً هم حضرت رسول (ص) را از مکه بیرون کردند و برنامه داشتند تا ایشان را از مدینه بیرون کنند. (توبه آیات ۱۲ و ۱۳- مناققون ۸) و همواره در کمین بودند تا اوضاع را در دست بگیرند، این جریان نفاق و جریان نفوذی بود که نمی توانست با علنی کردن جاهلیت و شرک خویش به اهداف خود برسند. آنان سعی بسیار نمودند که جو را با یهودیان به نفع خود بگردانند پس شروع کردند به ساختن مسجد ضرار و فکر می کردند با ظاهری آراسته و از دین دم زدن، پیامبر متوجه نیت ضاله آنها نمی شود (توبه ۱۰۷) بسی فکر خام! آنان می خواستند جامعه اسلامی را از نظام ولایی به نظام سلطنتی یا خلافتی غیر انتصابی از سوی خدا سوق دهند. این دیدگاه در نزد تازه مسلمانان مدینه و سست ایمان ها به شدت رواج یافت. حضرت صدیقه کبری(س) عقیده داشت که اکثریت مردم مدینه سست ایمان ها بودند پس در جریان های نفاق و نفوذی که به همه ابعاد جامعه مدینه النبی نفوذ کرده بودند، قرار داشتند.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ... (مانده ۴۱) ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می کنند و با زبان می گویند: «ایمان آوردیم» و قلب

آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند!

دیگر اینکه آنها اعتقاد داشتند که پیامبر مسلمانان معصوم نیست. و اگر بعضی از آنها مسلمان شدند و سراغ قرآن رفتند، خود را از محکمت قرآن دور کردند و متشابهاات قرآن را به تأویل خود بدون رجوع به پیامبر (ص) بیان داشتند. در حالیکه قرآن به این گروه هشدار داده بود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران ۷)

اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که اصل و مرجع سایر آیات کتاب خداست و برخی دیگر متشابه است، و آنان که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه‌گری پدید آرند، در صورتی که تأویل آن را کسی جز خداوند و اهل دانش نداند؛ گویند: ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده، و به این (دانش) تنها خردمندان آگاهند.

" مُحْكَمَاتٌ": آیه‌های متقن و واضحی که همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند. «أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید مشکلات و مجملات. «مُتَشَابِهَاتٌ»: آیاتی که مشکل و قابل تأویل بوده و معانی کاملاً واضح و روشنی ندارند و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند، قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد. از قبیل: حروف مقطعه، هنگامه رستاخیز، چگونگی روح، مجملات قرآن، صفات یزدان، و ... «زَيْغٌ»: انحراف از حق. کج‌روی. «ابْتِغَاءٌ»: خواستن. طلبیدن. «فِتْنَةٌ»: برگرداندن از دین. کفر و شرک (نگاه: بقره / و ...). «تَأْوِيلٌ»: واژه (تأویل) نخستین به معنی تحریف و تفسیر نادرست، و دومی به معنی تفسیر صحیح و تبیین متشابهاات در حدود توان بشری است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: دانشمندان زبردست و فرزانه. «رَّاسِخُونَ»: عطف بر (الله) است و ضمیر (ه) در (تَأْوِيلُهُ) به (مَا) یعنی متشابه برمی‌گردد. «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»: هر یک از محکم و متشابه، از سوی پروردگارمان نازل شده است و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد."

منافقین تلاش کردند تا مردم را از قرآن دور کنند و اسلام ولایتی را به اسلام بی پایه و اساس تبدیل کنند که تأثیری جز استثمار و بهره‌کشی از مردم نداشت، حتی مردم را به سمت جبر گرایی کشاندند.

بانو صدیقه کبری(س) در تحلیل علل و عوامل این ضلالت و جاهلیت نوین در زمان پس از رحلت پدر گرامیشان می فرماید: آنگاه که خدا برای پیامبرش ،خانه پیامبران و آرامگاه اولیاء را برگزید خار و خاشاک نفاق در شما ظاهر شد و جامه دین کهنه گردید و گمراهان ساکت ، به سخن در آمدند و آدمهای پست و بی ارزش با منزلت شدند، و شتر ناز پرورده اهل باطل به صدا در آمد و وارد خانه های شما شد، و شیطان سر خودش را از مخفیگاه بیرون آورد و شما را فرا خواند ، دید که پاسخگوی باطل او هستید و برای فریب خوردن آمادگی دارید.

فَخَطَرَفِي عَرَصَاتِكُمْ، (بند ۴۱)

و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند.

وَ أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ،

شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود

فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغُرَّةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ،

و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش!

فَخَطَرَ = خطر، دم جنبانیدن حیوان و به راست و چپ زدن آن.

عَرَصَاتِكُمْ = ساحت ها.

مَعْرَزِهِ = جای خزیدن.

وَ لِلْغُرَّةِ = خدعه.

شرح بند ۴۱ :

کم رنگی ایمان در وجود کافران و منافقین:

حضرت در ادامه دارند؛ که شیطان وقتی سرش را از مخفیگاه بیرون آورد و شما و دوستان خود را صدا زد و آنان پذیرفتند.-

اینجا بود که رنگ خدایی " صبغة الله " فراموش شد و مقام و قدرت ، خلافت ناصحیح جلوه کرد و برنامه ریزیها به اجرا در آمد!! اینجا بود که دیگر دین اسلام نیازهای فطری بشر را تأمین نمی کرد چون حلّ مشکلات نوظهور بدست کسانی افتاد که اجتهاد بر نص داشتند . اینجا دیگر شق القمر و معراجها و

مباهله و معجزات خاتم الانبیاء به فراموشی سپرده شد و جعلیات و انحرافات جان دیگری می گیرند چون شیطان دم جنبانده بود پس صحابی بودن و هجرت کردن نتوانست اعتبار خود را حفظ کند - رؤیت پیامبر(ص) و مصاحبت با او هر چند امری افتخار آمیز بود نتوانست برای آن صحابی سدی محکم باشد تا جلوی خیانت‌هایشان را بگیرد.

این جریان تحت چه شرایط روحی و روانی بود؟ حسادت بود یا کینه؟ کدامیک این جریان را قوی می کرد؟

"حسادت" به این که از کودکی حضرت علی(ع) مورد علاقه پیامبر(ص) بود و "کینه" بخاطر اینکه امام شیعیان علی(ع) در جنگها نزدیکان آنان را که از مشرکین و یا از منافقین بودند به قتل رسانیده بود. پس به این دلایل آنها نمی خواستند که علی(ع) متولی امور شود. آنان آنگونه که از علی(ع) کینه داشتند از کسی دیگر کینه نداشتند، پس از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند و یا مدعی شدند که علی(ع) جوان است و صاحب تجربه نیست و عدالت را نمی تواند بر پا دارد! عبدالله بن عمر به علی(ع) عرض کرد: چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالیکه تو در بدر و احد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی!

از امام سجاد(ع) و نیز ابن عباس سؤال شد: چرا قریش نسبت به علی(ع) بغض داشت. امام فرمود: زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرده و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد. (بحار ج ۲۹-ص ۴۸۲) (تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۲۹۱) (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۳)

علی(ع) در نگاه معاویه: وقتی خبر شهادت امام به معاویه رسید به قدری از خود بی خود شد که دوسه بار ایستاد و نشست و الله اکبر گفت و سپس گفت: مُرد آن شیری که استراحت او در میدانهای نبرد بود (جهاد با نفس ج ۳ ص ۷۸) (لعنة الله على قوم الظالمين و فاسدين و منافقين)

ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفَاءً، (بند ۴۲)

سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت!

وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غُضَابًا،

شعله های خشم و انتقام را در دل های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت(مشاهده کرد که شما زود به خشم در می آیید.(شیطان)

فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ، وَ أوردْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ،

و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید و به آبشخور دیگران فرود آمدید ، یعنی سرانجام به غضب حکومت پرداختید.

هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ،

در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم های مصیبت ما هنوز تازه و وسیع بود.

نهض= قیام کردن

خفاف= سبکبار

أحمش=به خشم در آوردن

فَأَلْفَاكُمُ غَضَابًا=انس داد شما را با غضب

فَوَسَّمْتُمْ= از «وسم» اثر داغ کردن حیوان با آتش.

الْكَلْمُ= جراحت و زخم.

رَحِيبٌ،= وسیع، گشاد.

وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ (بند ۴۳)

و جراحات قلبی ما التیام نیافته

وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ. إِبْتِدَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ

و هنوز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده نشده بود، بهانه شما این بود که «می ترسیم فتنه ای برپا شود»!

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. (توبه، آیه ۴۹-)

و چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد.

الْجُرْحُ= زخم.

يُنْدِمِلْ = جراحات، هنوز بهبودی نیافته.

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! (بند ۴۴)

چه دور است این کارها از شما!

وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ،

راستی چه می کنید؟ و به کجا می روید؛ چرا بیراهه می روید؟

شرح بند ۴۲ و ۴۳ و ۴۴:

شرح روشنگری پیامبر(ص):

.....إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِئِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (احزاب ۳۳)

خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما خانواده (نبوت) ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند (ذیل آیه موافق اخبار شیعه و اهل سنت راجع به شخص پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و اگر راجع به زنان پیغمبر بود بایستی ضمیر مؤنث-عنکن-ذکر شود)-

ام سلمه گوید: پیامبر در خانه من بود. علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خواند و آنها را به عبا خیریه مجلل داشت و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ اِنَّ هَوْلَاءِ اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا» و خداوند آیه تطهیر را نازل فرمود سپس ام سلمه گوید: من گفتم یا رسول الله آیا من داخل در اهل البيت شما خواهم بود یا نه. فرمود: نه، ولی تو در خیر و خوبی هستی. (تفسیر برهان)

در تفسیر برهان از ابن بابویه بعد از شش واسطه از منتهی مولى عبدالرحمن ابن عوف او از عبدالله بن مسعود نقل نماید که گفت: به رسول خدا گفتم: یا رسول الله بعد از مرگ چه کسی شما را غسل خواهد داد؟ فرمود: هر پیامبری را وصی او غسل خواهد داد سپس گفتم: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب، بعد گفتم: علی بعد از شما چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال زیرا یوشع بن نون وصی موسی بعد از او سی سال زندگی کرد و صفوراء دختر شعیب زوجه موسی بر او خروج کرد و به او گفت: من سزاوارتر از تو در امور مردم می باشم لذا پس از جنگ با یوشع اسیر گردید و یوشع بعد از اسارت با او خوش رفتاری نمود. همانا دختر ابوبکر (عایشه) هم به علی بن ابی طالب خروج

خواهد کرد و با او به جنگ خواهد پرداخت و اسیر خواهد گشت و درباره او بعد از اسارت رفتار خوبی خواهد شد و این آیه درباره همین نابکاری ها نازل گردید.

پیامبر(ص) بعد از نزول این آیه روزی پنج بار به هنگام هر نماز به در خانه علی(ع) و فاطمه(س) که در مسجد بود می آمد و دست بر در می گذاشت و می فرمود: " السلام علیکم یا اهل بیت" و سپس آیه مذکور را تلاوت می فرمود و بعد ، آنان را به نماز جماعت فرا می خواند و می فرمود: " الصلاة ، الصلاة " چون در خانه فاطمه در مسجد پیامبر باز می شد ، تمام صحابه این عمل پیامبر را با این خانه و اهل آن روزی پنج بار می دیدند.(الدر المنثور سیوطی ۱۹۹/۵)

و این عمل پیامبر(ص) باعث روشنگری شد ، ولی زشتی کار بعضی از اصحاب پیامبر(ص) را با این خانه و اهلیش دیدیم و ناله و احتجاج حضرت زهرا(س) را با دلی اندوه بعد از وفات پیامبر(ص) که از آغاز فتنه سخن می گفت و عهد فراموش شده را یاد آوری می کردند و وعید الهی را ثمره اعمال آنها معرفی می کنند -پس جهنم برای کافران آماده است.

سقیفه و جایگاه آن در تاریخ اسلام:

از نویسندگان معاصر افرادی به نوشتن و تشریح وقایع سقیفه پرداخته اند که در این قسمت بطور خلاصه به بعضی نویسندگان و نظرات آنان اشاره داریم:

مرحوم محمد رضا مظفر از علمای حوزه علمیه نجف - محمد باقر بهبودی صاحب کتاب سیره علوی که در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسید- و عبدالفتاح عبدالمقصود از نویسندگان و دانشمندان مصری و از اهل سنت است- "ویلفرد مادلونگ" از اسلام شناسان غربی و اصلیت آلمانی است که در سالهای ۱۹۷۸- تا ۱۹۹۸- صاحب کرسی تدریس عربی و مطالعات اسلامی در دانشگاه آکسفورد بوده است که کتاب او از طرف مؤسسه انتشارات آستان قدس رضوی با عنوان جانشین حضرت محمد(ص) به چاپ رسیده است.

۱-مرحوم مظفر در کتاب السقیفه کوشیده با روش علم کلام به این ماجرا بنگرد و اثبات کند که آنچه در سقیفه شد؛ اولاً بر مبنای اختیار و اجماع امت نبود و ثانیاً مخالف با نص شرعی داشت ، البته این دیدگاه تازه نیست و پیش از وی بسیاری از علماء شیعه از این منظر بدین ماجرا نگریسته اند همچون

شیخ مفید (۴۱۳ هجری) در کتابهای امالی و محاضرات و مرحوم سید ابن طاووس (ت ۶۶۴ هجری) در کتاب ارزشمند کشف الغمه-

۲- محمد باقر بهبودی در کتاب سیره علوی ، حوادث پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) را تا شهادت امیرالمؤمنین علی(ع) مورد بررسی قرار داده و بحث مفصلی در باره سقیفه مطرح کرده است، وی سقیفه را حاصل نقشه ای از پیش طراحی شده می داند که مسلمانان را در مقابل کار انجام شده قرار داده اند.

۳- عبدالفتاح عبدالمقصود ، سقیفه را محل ظهور عملیاتی از پیش طراحی شده می داند که در آن نه خبری از شورا بود و نه جایی برای حاکمیت شورا -از نظر او ، سقیفه می تواند آغاز حکمرانی کسانی باشد که می خواستند حکومت را چون گویی در میان خود بگردش آورند. او تباری این سه دوست (ابوبکر- عمر- ابو عبیده جراح) را از قبل بر غصب خلافت و گرداندن آن در میان خود، ضعیف شمرده و گردن نمی دهد.

۴- "ویلفرد مادلونگ" مستشرق آلمانی الاصل ، ابتداء نظریه لامنس "ammens" را در باره مثلث قدرت (ابوبکر- عمر ابو عبیده جراح) مطرح می کند (جانشین پیامبر) و از قول کاتینانی تصریح می کند که در این مثلث ، الهام بخش اصلی عمر بوده است و نتیجه می گیرد که پیامبر به هیچ وجه در نظر نداشت که ابوبکر جانشین طبیعی او باشد و به انجام اینکار رضایت نداشت. وی مؤکداً تصریح می کند که جایگاه ممتاز حاکمیت بر جامعه اسلامی که ابوبکر آنرا به قریش اختصاص داده بود هیچ مبنایی در قرآن نداشت. (همان کتاب از ص ۱۰ تا ۸۴) او در آخر کتاب می نویسد: که ابوبکر از طرف رسول الله نامزد خلافت نبود ، ولی خود ابوبکر طالب خلافت بود و برای رسیدن به این آرزو - دیگر برای از بین بردن مخالفان خود که از اهل بیت پیامبر بودند به انتظار فرصت نشست ، و این فرصت، اشتباهی عجولانه بدست انصار داد تا برای انتخاب رهبر از میان خود اقدام نمایند. مادلونگ نقشه و طراحی قبلی برای رسیدن به خلافت از جانب ابوبکر را تأکید دارد. منتها بروز و ظهور این تصمیم را در سقیفه امری اتفاقی می داند و سقیفه را گردن نهادن اکثریت قریش و انصار به خلافت ابوبکر مؤثر می شمارد. او عقیده داشت که ابوبکر با گفتن این جمله که " قریش حقّ قبیله ای برای حکومت دارد" آنان را اغفال کرده بود و آنان نیز از اینکه حکومت همچون نبوت در انحصار خاندان پیامبر(ص) نمی ماند ، راضی بودند.

نقشه ای که زیر بنای سقیفه بود:

ابوبکر ، عمر ، ابو عبیده جرّاح – ابی حذیفه – و عثمان – برای رسیدن به حکومت بعد از پیامبر هم سوگند شدند و این قرار را در نامه ای نوشتند و آن را به امانت نزد ابو عبیده جرّاح گذاشتند(بند ۴۲ و ۴۳)(بحارالانوار ۲/۲۹۶/۵) به این سبب بود که عمر می گفت: ابو عبیده امین این امت است.(العقد الفرید ۴/۲۷۴)

و به سبب این قرارداد بود که خلیفه دوم بارها می گفت "اگر ابو عبیده و ابی حذیفه زنده بودند خلافت را به ایشان واگذار می کردم.(همان)

وصیت نامه پیامبر(ص):

عیسی بن مستفاد می گوید به امام کاظم (ع) عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ! آیا نمی فرمایید که در وصیت نامه پیامبر (ص) چه مطالبی بود؟

فرمود: این سرّ خدای تعالی و سرّ رسول اوست .

پرسیدم: جانم فدایت! آیا در آن وصیت در باره این قوم و مخالفت‌های آنان با امیرالمؤمنین علی(ع) مطلبی آمده بود؟

پاسخ دادند: بلی. بخدا سوگند ، حرف به حرف و جزء به جزء آمده بود. آیا نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید: " ما خودمان مردگان را زندگانی می بخشیم و آنچه را پیش فرستاده اند و نیز پی آمد کارشان را می نویسیم، و همه چیز در امام مبین به شمار آورده ایم .(بیس ۱۲)

بخدا سوگند ، بخدا سوگند ، رسول خدا (ص) به علی و فاطمه علیهما السلام فرمود: آیا درست فهمیدید که پروردگارتان چه نوشته و چه شرطی کرده است. !

گفتند : آری، آن را پذیرفتیم به قبول کامل آن و بر تمام آنچه ما را بد آید و به خشم آورد صبر می کنیم تا زمانی که بر حضرتت وارد شویم.("ترجمه کتاب الوصیه – اصول روایی معتبر شیعه – روایات ابو موسی عیسی بن مستفاد بجلی – فوت ۲۲۰ هجری قمری از امام موسی کاظم – مترجم عبوالحسین طالعی حدیث ۱۱)

می نویسد؛ در همان کتاب، جبرئیل و ملائکه آن وصیت نامه مُهر شده از طلای بهشتی را که آتش ندیده بود و چون موم نرم بود ، آن پیمان سر به مُهر را به علی(ع) سپردند. می دانید محتوای این وصیت چه بود؟

پیامبر(ص) به امر جبرئیل بر اساس فرمان خدای تبارک به علی(ع) فرمود: "با کسانی که ولایت خدا و رسولش دادند ، پیمان ولایت ببند و با دشمنان خدا و رسولش برائت و دشمنی داشته باش و صبر پیشه کن و زمانی که حقّ تو را از دستت بگیرند و خمس تو را غصب کنند و سهم تو را بخورند ، خشم خود را فرو بری."

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: پذیرفتم یا رسول خدا.

پس از آن حضرت افزود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و به عظمت جلوه کرد ، شنیدم که جبرئیل به پیامبر خدا می گفت: ای محمّد ، به او بفهمان که حرمت او که همان حرمت خدا و رسول اوست ؛ هتک می شود و محاسن او به خون تازه سرش رنگین می گردد.

علی(ع) چون این کلمات را از جبرئیل امین از زبان حضرت رسول شنید ؛ گفت: رضایت دادم اگرچه حرمتها زیر پا نهاده شود ، سنتها به تعطیل افتد، کتاب را بدرند ، کعبه را ویران کنند، و محاسن من به خون تازه سرم خضاب شود، همواره در حالیکه صبر می کنم به حساب خدا، تا زمانی که بر حضرتت وارد شوم. (همان حدیث ۱۰)

وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ أَمْوَرُهُ زَاهِرَةٌ ظَاهِرَةٌ (بند ۴۵)

با این که کتاب خدا قرآن در میان شماست، همه چیزش پر نور،

وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَابِحَةٌ،

نشانه هایش درخشنده، نواهی اش آشکار،

وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، فَذْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ،

اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید!

أَرَعْبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَعْضُهُ تَحْكُمُونَ؟

آیا از آن روی برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟

بُنْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا .

آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

و هر کس آیینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد

وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (آل عمران، آیه ۸۵-)

و در آخرت از زیانکاران است.

زَاهِرَةٌ = از «زهر» درخشان، فروزان

زَوَاجِرُهُ لَانِحَةٌ = نواهی اش معلوم

بَاهِرَةٌ = نور چهره و غالب.

يَبْتَغِ = طلب کند

شرح بند ۴۵ :

پیامی از قرآن، کتاب اوامر و نواهی الهی:

بُنْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا- ظالمان را (که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند) بسیار بد بدلی

است. (کهف، ۵۰) رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران ۸۵)

هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست، و او در آخرت از زیانکاران است

ظالمان را که بجای خدا، شیطان را به طاعت برگزیدند بسیار بد، بدلی است. به یاد آورید زمانی که به

فرشتگان گفتیم برای ادم سجده کنید، آنها همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان

پروردگارش بیرون شد. آیا او و فرزندش را به جای اولیای خود انتخاب می کنید و در حالیکه آنها دشمن

شما هستند. حضرت زهرا (س) در این فراز با اشاره به اینکه ترس از فتنه بعد از پیامبر (ص) بهانه ای

بیش برای کتمان حق اهل بیت نیست این کار از شما بعید بود. چطور این کار را کردید - به کجا روی

می آورید در حالیکه خدا رویا روی شماست . آموزش روش و احکامش درخشان و علائم هدایتش ظاهر و محرّماتش هویدا و اوامرش واضح است ولی آن را پشت سر انداختید و به غیر قرآن حکم می کنید که بد بدلی برای خود انتخاب کردید.

مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی در باره این نظر دخت گرامی نبی می فرماید:

استدلال این است که شما از احکام قرآن تخلف کردید و شرایطی که در قرآن برای رهبری امامت الهی مطرح شده است نادیده گرفتید. و قرآن را کنار گذاشتید پس دیگر اسلامی نمی ماند . پس اگر علی را کنار گذاشتید یعنی حقیقت اسلام را کنار گذاشتید چون اسلام یعنی عمل به معیارها و شرایطی که در قرآن آمده ، حال اگر کسی به حرف آن گوش نداد و آن را رها کرد ، اسلام را رها کرده است.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ [إِلَى رَيْثٍ] أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا، (بند ۴۶)

آری، شما ناچه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد

وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا،

و تسلیمتان شود،

لَمْ تَلْبَثُوا = درنگ نکردید، از «لبث» درنگ نمودن.

يَسْلَسَ = آسان شود.

قِيَادَهَا = ریسمانی که با آن حیوانی را بکشند.

ثُمَّ أَحَدْتُمْ تَوْرُونَ وَفَدْتَهَا (بند ۴۷)

ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید

و تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا،

و شعله های آن را به هیجان درآوردید

و تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ

و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید

وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ

و به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق

وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّغِيِّ .

و از میان بردن سنت های پیامبر پاک الهی پرداختید.

تُسِرُّونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ،

به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید .

ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید، اما باطناً در تقویت کار خود بودید.

وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَائِ،

برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید. دست به توطئه و فریب می زنید.

وَ نَصَبْرٌ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى،

ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم؛ همچون کسی که خنجر بر گلوی او

وَ وَخَزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا .

و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد!

تورون= آتش جنگ را روشن کردید.

فُدَّتْهَا= بر وزن «تمره» شعله

جمرتها= قطعه شعله‌ور شده از آتش

حز= بریدن

المدى= جمع «مدیه» کارد تیز

وَخَز= با تیر و نیزه زدن اما نه به قدری که بشکافد.

شرح بندهای ۴۶ - ۴۷ :

ادعاهای بیجا و مدعیان دروغگو:

یعقوبی می گوید: گروهی دور علی را گرفتند و خواستند با او بیعت کنند . حضرت علی(ع) به آنان فرمود: فردا صبح با سرهای تراشیده همین جا حاضر شوید. اما چون صبح شد از آن عده بجز سه نفر

کسی حاضر نشد (تاریخ یعقوبی ۱۲۶/۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/۲) از آن پس علی(ع) شب هنگام فاطمه(س) را بر چهارپائی می نشانند و به در خانه های انصار می برد و از آنان می خواست تا وی را در باز پس گرفتن حَقّش یاری دهند. فاطمه(س) نیز آنان را به یاری علی(ع) می خواند، اما انصار در پاسخ ایشان می گفتند؛ ای دختر پیامبر ما با ابوبکر بیعت کرده ایم و کار از کار گذشته است اگر پسر عمویت برای به دست گرفتن زمام خلافت بر ابوبکر پیشی گرفته بود، البته ما ابوبکر را نمی پذیرفتیم! علی(ع) در پاسخ آنان فرمود: آیا انتظار داشتید من جنازه پیامبر خدا(ص) را بدون غسل و کفن در خانه اش رها می کردم و برای بدست گرفتن خلافت و جانشینی او با مردم در گیر می شدم؟! فاطمه(س) نیز اضافه کرد: ابوالحسن آنچه را که شایسته بوده انجام داده است ولی مردم کاری کرده اند که سالها بعد، خدا به حسابشان خواهد رسید و باید جوابگوی خدا باشند (شرح ابن ابی الحدید ۲۸/۶ به نقل از سقیفه جوهری - الامامه و السیاسه ۱۲/۱)

معاویه در نامه ای به علی(ع) اشاره کرد: دیروز را بخاطر می آورم که پرده نشین خانه ات (فاطمه الزهراء) را شبانه بر چهار پایی می نشانندی و دست حسن و حسین را در دست می گرفتی، در وقتی که با ابوبکر صدیق بیعت شده بود و هیچ یک از اهل بدر و پیشگامان اسلام را از دست ننهادی مگر که به یاری خود فراخواندی. با همسرت بر در خانه شان می رفتی و دو فرزندت را سند و برهان ارائه می کردی و آنان را در برابر صحابی پیامبر (ص) - ابوبکر به یاری خود می خواندی. ولی در آخر جزء چهار یا پنج نفر، کسی دعوتت را اجابت نکرد زیرا به جان خودم سوگند، اگر حق با تو بود بی شک به تو روی می آوردند و دعوتت را اجابت می کردند، اما تو ادعایی داشتی بیجا و باطل و سخنی می گفتی که کسی باور نداشت و قصد انجام کاری داشتی که نداشتی بود. هر چند فراموشکار باشم، سخنت را به ابوسفیان - که تو را تحریک به قیام می کرد- فراموش نکرده ام، که گفتی اگر چهل مرد با اراده و ثابت قدم می یافتم، علیه آنان قیام می کردم. (شرح ابن ابی الحدید ۴۷/۲ و ۱۳۱/۱)

فاطمه (س) و فدک:

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا؟ (بند ۴۸)

عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده و ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ارث نمی بریم!

أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ؟

آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ- (مائده، آیه ۵۰).

أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟

چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟ آیا شما این مسائل را نمی دانید؟

بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي ابْنَتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

آری، می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم. شما ای مسلمانان!

زَعْمٌ=گمان کردن

الضَّاحِيَةُ=روشن

شرح بند ۸۴:

فسق و گناه:

أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده ۵۰)

آیا باز تقاضای تجدید حکم زمان جاهلیت را دارند؟ و کدام حکم از احکام خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود؟

فسق و گناه، انسان را به سوی فرهنگ جاهلی سوق می دهد. آنان که با داشتن احکام الهی از آن روی می گردانند و سراغ قوانین بشری می روند، در مسیر جاهلیت گام برمی دارند.

زمان جاهلیت، مخصوص يك دوران نیست، هرگاه که مردم از خدا جدا شوند زمان جاهلیت است. آنان که تنها چشم به قوانین بشری دوخته اند و آن را راه کمال می دانند، در ایمان و یقین خود شك کنند. (تفسیر نور)

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَعْطَبَ عَلَىٰ إِرْثِيهِ؟ (بند ۴۹)

آیا باید ارث من به زور گرفته شود؟

استشهاد فاطمه (س) از قرآن برای ابوبکر درباره فدک:

يَا بْنَ أَبِي قُحَافَةَ !

ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده!

أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟

آیا در قرآن است که تو از پدربت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟

شرح بند ۴۹:

ادعا های بیجا ابوبکر:

ابوبکر که بر ممانعت از این کار پافشاری داشت، برایش ممکن نبود که هیچ يك از این امور را انکار کند:

- نه می توانست بگوید که فدک از آن آبادی هایی نیست که بدون نبرد ملك پیامبر صلی الله علیه وآله شده است.

- نه می توانست منکر شود که زهرا علیها السلام تنها فرزند پیامبر است.

- و نه می توانست حق ارث آن بانو را از رسول خدا صلی الله علیه وآله انکار کند. ...

با این حال، بر منع فدک از آن بانو مصمم بود. پس برای این کار چه باید می کرد؟

حضرت زهرا علیها السلام به نزد ابوبکر آمد، در حالی که زبان حالش چنین بود:

تو اقرار داری که فدک ملك پدرم بوده؟ اقرار داری که من تنها وارث او هستم؟ پس چرا بر آن دست

گذاشتی با آن که می دانی آن جا اکنون به عنوان ارث، ملك من است؟

حضرت زهرا علیها السلام رو به ابوبکر کرد و فرمود:

یابن ابی قحافه! أترث أباک ولا أرتث أبی؟

ای پسر ابو قحافه! آیا تو از پدر خویش ارث می ببری، اما من از پدر خود ارث نمی برم؟

این سخن در روایات شیعه و اهل تسنن در ضمن فرمایشات طولانی حضرت زهرا علیها السلام خطاب

به انصار و گفت و گو با ابوبکر آمده است. (۰. ایت الله میلانی)

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيًّا (بند ۵۰)

چه سخن ناروایی!

أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَأَنْبِئْتُمُوهُ وِرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟

آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید؟

فَرِيًّا = تهمت بزرگ و عجیب.

إِذْ يَقُولُ: وَ وِرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ (نمل ۱۶) - (بند ۵۱)

در حالی که می فرماید: «و سلیمان وارث داود شد».

وَ قَالَ فِيمَا افْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ :

و در داستان یحیی بن زکریا می گوید:

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (مریم ۵) * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ. " (مریم ۶-)

خداوند! تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد.

وَ قَالَ: "وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ" (انفال، آیه ۷۵-)

و نیز می فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند».

وَ قَالَ: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" (بند ۵۲) - (نساء، آیه ۱۱)

و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند

که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد»

وَ قَالَ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ" (بقره ۸۰)

و نیز فرموده: «اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند.

این حقی است بر پرهیزکاران»

وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةٌ لِي وَ لَا أَرِثُ مِنْ أَبِي؟

شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟

وَ لَا رَحْمَ بَيْنِنَا؟

و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟!

شرح ۵۰ الی ۵۲:

مسئله ارث:

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ ۗ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (انفال ۷۵)

و آنان که بعد از شما ایمان آوردند و (یا بعد از صلح حدیبیه) هجرت گزیدند و به اتفاق شما جهاد کردند آنها نیز از شما مؤمنان هستند، و ارث مراتب خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعض دیگر مقدم شده یعنی قانون ارث بردن برادران دینی از یکدیگر، نسخ شده است. که خدا به هر چیز داناست.

یکی از مصادیق آیه، ارث است که پیش از اسلام، گاهی ارث بر اساس پسرخواندگی و عهد و پیمان بود، ولی اسلام آن را بر محور خویشاوندی و دینداری قرار داد.

در مسأله‌ی امامت و خلافت، ائمه و علما بارها به این آیه استناد کرده‌اند، و علاوه بر استدلال به علم، سابقه‌ی جهاد و تقوا، به خویشاوندی امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای اثبات امامت بلافصل آن جناب استدلال کرده‌اند. (تفسیر نور الثقلین)

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.....(نساء ۱۱)

عرب جاهلی، زنان و کودکان را از ارث محروم می‌کرد، ولی اسلام برای هر يك از فرزند و همسر، متناسب با نیازهای آنان سهم الارث قرار داد.

أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا ۗ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً ۗ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ تَعْلَمُونَ (بقره ۸۰)

و یهود گفتند که هیچ وقت آتش عذاب به ما نرسد مگر چند روزی معدود. به آنان بگو: آیا بر آنچه دعوی می‌کنید عهد و پیمانی از خدا گرفته‌اید که خدا هم از آن عهد هرگز تخلف نکند یا چیزی به خیال جاهلان خود به خدا نسبت می‌دهید؟

آیا پیمانی از نزد خدا گرفته‌اید که البته خداوند هرگز خلاف پیمان خود نمی‌کند، یا اینکه بر خداوند چیزی را نسبت می‌دهید که به آن علم ندارید؟

از جمله انحرافات عقیدتی یهود، این بود که می‌گفتند: اگر بر فرض ما گنهکار باشیم، کیفر ما از دیگران کمتر است و چند روزی بیشتر عذاب نخواهیم شد. زیرا ما از دیگران برتریم.

امتیاز طلبی، از جمله خصوصیات یهود است. «و قالوا لَنْ تَمَسَّنَا»

افکار و گفتارهای ناروا را بی‌پاسخ نگذارید. «قالوا ... قُلْ»

برتری طلبی، نژادپرستی و آرزوی بدون عمل، ممنوع است. «قالوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ ... أَمْ تَقُولُونَ»

همه در برابر قانون یکسان هستند، خداوند وعده و پیمانی برای نجات قومی خاص نداده است. «قُلْ
أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا»

نا آگاهی از معارف دین، سبب نسبت دادن خرافات به دین می‌شود. «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»
(تفسیر نور)

أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ (بند ۵۳)

آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است. که پدرم را از آن خارج ساخته؟

أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟

یا می‌گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی‌برند،

أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟

و من با پدرم یک مذهب نداریم؟

لَا حِطْوَةَ = محبوبیت و منزلت.

أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟

یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه‌ترید؟

فَدُونَكهَا حُطْوَةٌ مَرْحُومَةً، (بند ۵۴)

حال که چنین است، پس بگیر آن ارث مرا که همچون مرکب آماده و مهار شده، آماده بهره برداری
است و بر آن سوار شو.

تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ،

ولی بدان در قیامت تو را دیدار می‌کند (و بازخواست می‌نمایم).

فَنِعْمَ الْحَكَمَ اللَّهُ،

پس در آن روز چه جالب است که داور، خداست.

وَ الزَّعِيمِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)

و مدعی تو، محمد (صلی الله علیه و آله)

وَ الْمَوْعِدِ الْقِيَامَةَ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ

و موعد داور، رستاخیز و در آن روز باطلان زیان خواهند دید.

وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَدَمُّونَ،

اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت.

دُونِكَ = اسم فعل به معنای امر، بگیر مرکب و شتر خلافت را.

حُطُومَةً = مهار شد

مَرْحُولَةً = افسارزده

شرح بند های ۴۸ الی ۵۴:

ملک پیامبر(ص):

غیر از فدک که اهدائی یهودیان شورشگر بود آن وقت که تسلیم حضرت شدند؛ پیامبر(ص) املاک دیگری نیز داشتند مانند "مهزور" که زمین وسیعی بود در ناحیه "عالیه" که یهودیان بنی قریظه در آن منزل ساخته بودند و ظاهراً پس از گسترش مدینه به بازار تبدیل شد. ایشان از مادر خود آمنه بنت وهب، خانه اش را که در مکه قرار داشت و حضرت در آن دنیا آمده بود و در شعب "بنی علی" قرار داشت به ارث برده بود و از همسرش خدیجه (س) خانه او که بین صفا و مروه و پشت بازار عطارها واقع بود به ارث برده بود. البته این خانه در زمان هجرت پیامبر(ص) به مدینه، عقیل به فروش رسانده بود (معالم المدرستین ۱۴۶/۲) وقتی ابوبکر به خلافت رسید با طرح حدیثی که تنها راوی آن خودش بود و بس، مدعی شد که از پیامبر (ص) شنیده است: "نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركنا صدقه" (صحیح بحاری ۲/۲۰۰ باب مناقب قرابة رسول الله و سنن نسائی ۲/۱۷۹-۱۸۰) (مسند احمد ۱/۶ و ۹)

پس ابوبکر با حدیث جعلی همه این اموال را گرفت و آنها را صدقه نامید و از آن تاریخ تا به امروز "ماترک رسول خدا(ص)" - "صدقات" نامیده شده است. و تنها اشیاء شخصی پیامبر(ص) مانند شمشیر و شتر و پای افزار آن حضرت را به علی(ع) داد و گفت: غیر از اینها هر چه هست صدقه است به دلیل اینکه خود ابوبکر که مدعی بود به تنها این حدیث را به پیامبر نسبت داد (الاحکام السلطانیة ماوروی ص ۱۷۱- الاحکام السلطانیة ابویعلی ص ۱۸۶)

"آتِ ذَاقِرْبِی حَقَّهُ":

آنهنگام که خدیجه مال خود را صرف راه اسلام کرد ، پس از جانب خداوند این آیه نازل شد و به پیامبر(ص) امر شد که در قبال آن فداکاری و ایثار، حقّ حضرت زهرا(س) را بدهد. پیامبر(ص) فدک را به حضرت زهرا(س) بخشید. از حضرت رسول نامه ای باقی مانده است که در آن رسول اکرم (ص) مالکیت حضرت زهرا(س) را بر فدک تصدیق کرده اند(بحار علامه مجلسی ۱۰۹/۱۶ روایت ۴۱)

فدک "ذوالید" بود با این همه ابوبکر فدک را از حضرت زهرا(س) گرفت و کارگزاران حضرت را که در آن مشغول بکار بودند ، بیرون کرد(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۱/۱)

حضرت زهرا(س) همه شهود و دلائل خود را در مطالبه حقّش ارائه کرد و ابوبکر از پذیرش آنها خودداری نمود و چیزی از ماترک رسول خدا(ص) را به وی پس نداد و ادعا می کرد که پیامبر(ص) فرمود: از ما گروه انبیاء کسی ارث نمی برد، هرچه می گذاریم صدقه است(شرح ابن الحدید ۸۲/۴)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد؛ مشهور آن است که حدیث نفی ارث انبیاء را بجز شخص ابوبکر ، کسی دیگر روایت نکرده است و باز در همان شرح در صفحه ۸۵ این روایت جعلی را می آورد و می گوید ، جز شخص ابوبکر کسی دیگر روایت نکرده است.

وقتی فاطمه (س) فهمید که ابوبکر تصمیم ندارد فدک را باز گرداند احتجاج در مسجد در نزد مهاجرین و انصار را آغاز کرد . (آیات ارث در قرآن ؛ مریم/۶- نمل/۱۶- انفال/۷۵- نساء ۱۱- بقره ۱۸۰)

وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (انعام، آیه ۶۷) - (بند ۵۵)

و (بدانید) «هر چیزی که خداوند به شما داده سرانجام قرارگاهی دارد و در موعد خود انجام می گیرد و بزودی خواهید دانست».

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يُجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛ (هود، آیه ۳۹-)

چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد.

شرح بنده ۵۵:

اخبار رسول خدا(ص) از آینده:

زید بن اسلم گوید ، هنگامی که اوائل آیه ۶۵ نازل شد ، رسول خدا (ص) فرمود: مبادا بعد از من کافر شده و به کفر برگردید که مجبور شوید بعضی از شما بعضی دیگر را با شمشیر بخاطر کفر گردن بزنید(۶۵-الی۶۷انعام)

پیامبر(ص) از آن وقایع به اهل بیت خبر داده بود از غصب خلافت "علی" و "ظلم به" فاطمه" و قتل "علی" و "سمّ به" مجتبی" و شهادت "حسین" و اسیری "زینب""علیهم السلام" و از قضایای دوره آخر زمان و از خصوصیات حضرت بقیة الله و ظهور آن سرور عجل الله فرجه، و از دوره رجعت و از معاد و ویژگیهای آن و جنّت و نار و غیر اینها که هر کدام به موقع خود تحقق پیدا کرده یا می کند که دلیل بر صدق رسول و معجزه آن سرور صلی الله و علیه و آله است (سید عبدالحسین طیبیان - پیامبر(ص) در صحاح و نقد آن)

فاطمه (س) انصار را درباره «فدک» سرزنش می کند.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ (بند ۵۶)

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته

فَقَالَتْ: يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَ (النَّقِيبَةِ)-

با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان

وَ أَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَصْنَةَ الْإِسْلَامِ!

و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام!

بطرفها=چشم یا نگاه.

النَّقِيبَةُ= از «نقب» شاهد قوم که گفته او مورد قبول طایفه خود باشد. چهره های با نفوذ و شناخته شده.

أَعْضَادٌ = جمع عضد، نصرت و بازو.

حَصْنَةٌ = جمع «حاضن» حافظ و نگه دارنده.

((انصار از دو طایفه اوس و خزرج بودند در تاریخ آمده که جده اعلای ایشان خانمی به نام "قیله" بوده ، از این رو مجموعه این دو قبیله "بنی قیله" – "فرزندان قیله- می گفتند و بعد از مرگ "قیله" دو گروه شدند اوس و خزرج-)))

دلایل عطف توجه حضرت زهرا(س) به گروه انصار:

انصار بازوان شریعت اسلام؛ اسلام بواسطه آنها و در دامن آنها بزرگ شد و توسعه پیدا کرد، آنان با عهد و پیمانی که با پیامبر بستند و آن حضرت را به مدینه دعوت کردند و اولین حکومت اسلامی را تشکیل دادند پس حضرت زهرا(س) به آنها گفت: "حسنة الاسلام" یعنی ای حافظان اسلام که اسلام در دامن شما رشد و توسعه پیدا کرد.

مَا هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي (بند ۵۷)

این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟

وَالسَّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟

این چه تغافل است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می دهید؟!

أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدرم؛ نمی فرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟»

الْعَمِيرَةُ = سستی در عمل و نادانی در عقل.

شرح بند ۵۶ – ۵۷:

حرمت اولاد رسول(ص):

سپس فاطمه رو به انصار کرد و گفت: ای یاوران دین اسلام، پدرم نگفت به شما که حرمت هر مردی در احترام به اولادش حفظ می شود. پس فرزندان پیامبر، یادگاران او هستند ، اگر شما بخواهید به پیامبر احترام کنید باید حرمت اولاد او را نگاه دارید و از حقوق اهل بیتش دفاع کنید ، آیا غیر من برای پیامبر

فرزندى سراغ داريد؟(المرء يحفظ فى ولده- رسول خدا (ص) فرمود: مرد به سبب فرزندانى گرامى داشته مى شود) - (طبرسى - احمد بن على - الاحتجاج على اهل اللجاج)

احترام به سادات، از همين جا سرچشمه مى گيرد، چون آنان اولاد پيامبرند و احترام گذاشتن ما به آنان در حقيقت احترام به پيامبر اسلام است.

وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِي، حضرت مى خواست به انصار بفهاند كه شما همواره مطيع پيامبر بوديد ولى الان در مقابل اين همه ظلمى كه به عترت پيامبرتان مى شود ساكت نشسته ايد و از حريم آنان دفاع نمى كنيد و عكس العمل نشان نمى دهيد، گويا دچار غفلت و چرت شده ايد.

سَرَعَانَ مَا أَحَدْتُمْ (بند ۵۸)

چه زود اوضاع را دگرگون ساختيد

وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ،

و چه با سرعت به بيراهه گام نهاديد،

وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلَى مَا أَطْلُبُ وَ أُزَاوِلُ .

با اين كه توانايى بر احقاق حق من داريد و نيروى كافى بر آنچه مى گويم در اختيار شماست.

سَرَعَانَ= اسم فعل به معنای «سرع» و «عجل» يعنى چه با سرعت و با شتاب.

إِهَالَةٌ= پى و مانند آن است كه ذوب شود

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) (بند ۵۹)

آيا مى گوئيد: محمد (صلى الله عليه و آله) از دنيا رفت و همه چيز تمام شد و خاندان او بايد فراموش شوند؟

فَخَطَبَ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنَهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَنَقَهُ،

مرگ او مصيبت و ضربه دردناكى بر جهان اسلام بود كه شكافش هر روز آشكارتر و گسستگی آن دامنه دارتر

وَ انْفَتَقَ رَتْقَهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ،

و وسعتش فزونتر می گردد. زمین از غیبت او تاریک

وَ كُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

خورشید و ماه را پوشاندند

فَخُطِبَ = امر عظیم.

اسْتَوْسَعَ = از «وسعت»، گشاد شد.

وَهُنَّه = لباسی که پوشیده و پاره شده باشد.

فَتَّقَهُ = شکاف.

شرح بندهای ۵۸ و ۵۹:

وظیفه مسلمانان در حفظ شریعت اسلامی:

سَرَّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ؛ این یک ضرب المثل عربی است. برای اینکه بگویند، خیلی زود راه را عوض رفتید و اشتباه کردید.

ممکن است انصار بگویند: بله، به شما ظلم کردند ولی از ما کاری ساخته نیست .

حضرت فرمود: شما "لکم طاقة" توان این را دارید که آنچه من می خواهم، انجام دهید، پس عذرتان

چیست؟ آنهمه فداکاری با این وضعی که اکنون دارید چگونه جمع می شود!.

شاید انصار بگویند: حال حضرت رسول اکرم از بین رفته و ما در زمان حیات ایشان او را یاری کرده ایم در تمام موارد، ولی بهتر است شأن نزول آیه "ما محمدٌ الا رسولٌ قد خلت من قبله الرُّسلُ ا فأن مات او قُتِلَ اُنْقَلِبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ.....(۴۴ آل عمران). محمد(صلی الله علیه و آله) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟! و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود.

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن این که: در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود، ناگهان صدائی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم... محمد را کشتم...

این درست همان دم بود که مردی به نام «عمر بن قمیئه حارثی» سنگ به سوی پیامبر(صلی الله علیه

وآله) پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.

در این موقع بود که دشمن تلاش کرد پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به قتل برساند، اما «مصعب بن عمیر» یکی از پرچمداران ارتش اسلام، با پایمردی تمام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان شهید شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، دشمن چنین پنداشت که پیغمبر در خاک و خون غلطیده است، لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر، به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد.

جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده، از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند. حتی بعضی در این فکر بودند با کشته شدن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند.

اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی(علیه السلام)، ابو دجانة و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله «انس بن نضر» به میان آنها آمده، گفت: ای مردم! اگر محمد(صلی الله علیه وآله) کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد. (ایت الله مکارم شیرازی- بحار ج ۲۰ ص ۲۷ و ۵۹- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۱)،

آنچه می توان نتیجه گرفت جنگ روانی دشمن است برای تضعیف روحیه مسلمانان - پیامبر(ص) بشر را هدایت کرد تحت پرچم قرآن و پیام روایات، حال اگر پیامبر از دنیا برود انسان می تواند به جاهلیت اولی برگردد! احیا ارزشهای دینی و محافظت از شریعت الهی و جلوگیری از نقص شریعت وظیفه انسانهای مسلمان است بنابراین باید در مقابل دشمنان پیامبر(ص) مقاومت کرد که مبدا خطری متوجه اسلام گردد و این مقاومت توسط مهاجرین و انصار شکسته شد یعنی حق پایمال شد و باطل شکل گرفت و این همان اوضاع نابسامان امروزی در شکل دولتهای استکباری و استثمارگری است که دین و اخلاق و سیاست را تضعیف کرده و در نتیجه مدرنیسم را بوجود آورده است.

در قلمرو مدرنیسم، دین، مرکزیت خود را نسبت به زندگی اجتماعی و سیاسی از دست می دهد و بصورت مجموعه ای از دستورات و تعالیمی اخلاقی و شخصی در می آید. نگرش مدرنیستی به دین نگرشی صرفاً پراگماتیستی (واژه یونانی به معنای عمل و عملی کردن) - (واژه یونانی به معنی عمل و عملی کردن - دولتمردان و سیاستمداران «پراگماتیست» به کسانی اطلاق می شود که امکانات عملی و مصلحت روز را بر معتقدات خود مقدم می شمارند و به عبارت دیگر برای پیشرفت مقاصد خود یا ماندن بر مسند قدرت، انعطاف نشان می دهند) - (فرهنگ واژه ها - فرهنگ جامع سیاسی)

و بهره جویانه است و باید یکی از ویژگیهای مدرنیسم و تفکر لیبرالیستی را، اعتقاد به سکولاریزه کردن حیات اجتماعی و سیاسی دانست؛ یعنی این اعتقاد که دین یا نباید وجود داشته باشد یا اگر وجود دارد باید به امری شخصی و فردی تبدیل شود و در محدوده عبادات و احکام فردی باقی بماند، و دین نباید مرکز ثقل حیات سیاسی و اجتماعی باشد بلکه باید در جهت مشهورات و باورهای اومانیستی قرار داشته باشد.

وَانْتَشَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، (بند ۶۰)

و ستارگان برای مصیبتش پراکنده شدند.

وَ أَكَدَّتِ الْأَمَالَ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ،

و امیدها به یأس مبدل گشت و کوه ها متزلزل و سر فرود آوردند.

وَ أَضِيعَ الْحَرِيمُ، وَ أُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ.

و احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند!

أَكَدَّتِ الْأَمَالَ = خیرش تمام و منقطع شده.

فَنَلِكَ وَ اللَّهُ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، (بند ۶۱)

به خدا سوگند، این حادثه ای است عظیم و مصیبتی است بزرگ

لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَ لَا بَأْفَقَةٌ عَاجِلَةٌ،

و ضایعه ای است جبران ناپذیر.

بَأْفَقَةٌ = شر و بلا.

شرح بند ۶۰ و ۶۱:

چگونگی تشیع پیکر مطهر پیامبر(ص):

آنگاه که پیامبر(ص) رحلت فرمود، مهاجرین و انصار در سقیفه بنی ساعده برای تعیین رهبری گرد آمدند، و بجزء خویشاوندان کسی پیرامون پیکر ایشان باقی نماند. اقامه نماز بر جنازه پیامبر(ص) بر همه مسلمانان حاضر در مدینه واجب عینی است (بر هرکس از اهل مدینه واجب است) پس نماز بر جنازه پیامبر(ص) ، امام جماعت لازم ندارد. امام همه خود پیامبر است ، لذا مسلمانان پنج و شش نفر آمدند و حضرت علی(ع) ذکر را بلند می خواند و آنها تکرار می کردند. ابتداء مردان نماز گزاردند و بعد زنان مسلمان و سپس فرزندان که به بلوغ نرسیده بودند این کار را از روز دوشنبه شروع کردند و در عصر سه شنبه تمام شد. (اعلام الوری - اعلام الهداه - طبرسی طبقات ابن سعد ۲۰/۲۵۶-۲۵۷- بحار ۲۲/۲۵/۵۳۹)

پیکر پیامبر(ص) در شب چهارشنبه در حضور چند نفر در همان اتاقی که وفات یافته بود دفن شد. (طبقات ابن سعد ۲/۲۹۲-۲۹۴- سیره ابن هشام ۴/۳۴۳)

شریعت اسلام با دو نوع وحی بر پیامبر(ص) نازل می شد:

- ۱- وحی قرآنی همان متن قرآن است که همه الفاضل از خداست .
- ۲- وحی بیانی همراه با وحی قرآنی ، معنایش از خداست.

به هنگام وفات رسول گرامی اسلام(ص) ، پیامبر به علی(ع) وصیت کرد ، پس از تجهیز من ، ردا بر دوش مکن و از خانه خارج مشو تا این قرآن را جمع آوری کنی(فتح الباری ۱۰/۳۸۶-الاتقان سیوطی ۱/۵۹)

جمع اوری قرآن از روز چهارشنبه (فردای به خاک سپردن پیامبر(ص) آغاز شد و در روز جمعه تمام شد.

شعارهای اجتماع کنندگان در سقیفه:

شعارهای انصار:

- ۱-انصار اسلام را یاری کردند .
- ۲-انصار در راه پیامبرش ششمشیر زدند.

شعارهای مهاجرین :

۱- پیامبر از قبیله قریش است.

۲- عرب نمی پذیرد که حاکم ایشان از قبیله دیگری باشد و جانشین پیامبر (ص) باید از قریش باشد پس کودتای سقیفه و بیعت با ابوبکر انجام پذیرفت.

أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ (بند ۶۲)

ولی فراموش نکنید اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت، قرآن مجید قبلاً از آن خبر داده بود.

فِي أَفْنِيَّتِكُمْ وَ فِي مُمْسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ،

همان قرآنی که پیوسته در خانه های شماسست و صبح و شام

يَهْتَفُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَ صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً وَ أَلْحَانًا، (بند ۶۳)

با صدای بلند و فریاد و یا آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می شود.

وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ

پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت رو به رو شده بودند

حُكْمَ فَصْلٍ، وَ قِضَاءَ حَنَمٍ .

چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است.

هتافاً= آواز بلند

صُرَاخًا،= صدای بلند.

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ (بند ۶۴)

آری، قرآن صریحاً گفته بود: «محمد (صلی الله علیه و آله) فقط فرستاده خداست

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند.

أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟

و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خداوند ضرری نمی زند

و سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

شرح بند ۶۲ و ۶۳ و ۶۴:

سرنوشت حتمی برای تمام پیامبران:

رحلت پیامبر(ص) فاجعه بزرگی بود- "هوشیاری برای حفظ خط ولایت":

چون پیامبر(ص) از دنیا رفت ، کودتاگران از فرصت استفاده کرده و تمام حرمتها را دریدند و آن پیامبر را در بستر مرگش رها کردند و شتابان رفتند تا بیعت خود را از نص پیامبر بر دارند، بنا بر اجتهاد خود و همه را به زور به بیعت بگشانند. آنان به امامت الهی (امامت بعد از نص) خیانت کردند ، آن امانتی که خونها ریخته شد و جراحتهای بر پیکر پیامبر (ص) وارد ساخت تا اسلام نهفته ، بنیان نهاده شود . چه رنجها و چه سختیها ! ولی با رحلت پیامبر(ص) همه چیز فراموش شد و دنیا در نظر عده ای فرومایه عرب جلوه کرد. پس به سمت مرکز نبوت و رسالت و فرودگاه وحی و ملائکه و پایگاه ایمن ولایت و معدن وصیت و خلافت و امامت حمله ور شدند و در پیش روی وصی پیامبر که پرچم شریعت را در دست داشت ، فرو مایگی بی نهایت خود را نشان دادند و ستمی را به تنها بانوی گرامی اسلام ، پاره تن پیامبر(ص) وارد ساختند و قدر و منزلت این خاندان صاحب عزت و شرف و بزرگی را خوار شمردند و حرمتش را هتک و رجم او را قطع و برادرش را انکار کردند و اطاعت از خداوند را نقص و مؤدت را رعایت نکردند . با نیزه های برهنه بسوی خانه علی (ع) شتافتند در حالیکه قلب حضرت نسبت به آنان خشمگین بود و غضبش به هیجان آمده بود و به شدت شکیبایی می ورزید او را برای بیعت با خود بردند ولی علی جوابگوی خواسته آنها نبود . علی(ع) در زمان زنده بودن صدیقه کبری (ع) هرگز با آنان بیعت نکردند و ترس از خود را در جان فرومایگان همواره غالب ساختند و توطئه های آنان همچنان آسایش و آرامش را بر خانواده نبوت بریده بود .

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (نمل ۹۰)

و کسانی که بدکار و زشت کردار آیند به رو در آتش جهنم افتند. (و به آنها خطاب شود که) آیا (این عذاب آتش دوزخ) جز آن است که جزای اعمال شماست؟

آنچه قطعی است اینکه بر اساس این آیه دست کم عده بسیاری از مردم بعد از رحلت پیامبر(ص) مرتد شدند.

ما محمدًا الا رسولٌ قد خلت من قبله الرُّسل ا فأن مات او قُتِلَ أنقلبتم على أعقابكم.....(۱۴۴ آل عمران).

فأن مات او قُتِلَ أنقلبتم على أعقابكم، این آیه (۱۴۴ آل عمران) هم یعنی ارتداد و در ارتداد بحث بازگشت به کفر و بازگشت به جاهلیت است در این آیه هدایت و ضلالت مطرح است هدایت به وسیله پیامبر(ص) و ضلالت در حادثه بعد از مرگ یا شهادت پیامبر(ص) است که همان ارتداد است.

حضرت زهر(س) فرمود: اینان کافران و منافقینی هستند که لباس دین برتن کرده اند و شیطان آتش نفاق و فریبش را از روزنه ها به صدا بر آورده و آنها صدایش را شنیدند و همراه با یهودیان دشمنان رسول خدا (ص) تسلیمش شدند در حالیکه پیکر پیامبر بخاک سپرده نشده بود.

شیاطین کودتا و غاصب ولایت غالباً یهودی در لباس اسلام بودند و آنها به این می اندیشیدند که اگر فردی روی کار آید که از هوش بالائی برخوردار باشد آینده بسیار تاریکی برای آنان بوجود خواهد آمد به این سبب باید از فرد ناشناخته ابلهی برای این منظور استفاده کنند و او را به عنوان نابغه معرفی کنند و اداره امور را بدست او بسپارند تا به مقصودشان برسند و این همان شمشیری بود که بسوی اهل بیت و خاندان نبوت کشیدند و جراحی به مقام ولایت و امامت وارد کردند .

این وضع همچنان حاکی از اوضاع کنونی در قرن بیست و یکم است این ابلهان هنوز بنا بر سلطه خود بر جهان اسلام همچنان به سوی مسلمانان شمشیر می کشند و کشورهای زیر سلطه مسلمان را گاو شیرده خود قرار داده تا از منابع طبیعی آنان استفاده کرده و با ربودن عقل آنها سعی در رسیدن به مقاصد شوم خود می باشند ولی ملت ایران تحت رهبری حکیمانه موفق و پیروزانند و هیچگاه سلطه پذیر نخواهند بود.

فاطمه (س) انصار را به «قیام» فرامی خواند. (بند ۶۵)

أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ !

عجبا! ای فرزندان «قيله»

أَأَهْضَمُ تَرَأَتْ أَبِيهَ وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مَنِّي وَ مَسْمَعِ

آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می بینید و می شنوید

وَ مُنْتَدَى وَ مَجْمَعٍ؟

و در جلسات و مجمع شما این معنا گفته می شود

تَتَّبَسُّكُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمُ الْخُبْرَةُ

و اخبارش به خوبی به شما می رسد و باز هم خاموش نشسته اید؟!

وَ أَنْتُمْ دَوُو الْعَدَدِ وَ الْأُدَّةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجُنَّةُ،

با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید،

آیها=اسم فعل به معنی امر، به کسی که ادامه گفتار و یا عملی را از کسی دیگر بخواهد «ایه» گفته می شود.

قيله= قيله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد.

أَهْضَمُ= از «هضم» شکستن، ظلم کردن، بازداشتن، نقص

مُنْتَدَى= مجلس و محل مشورت.

تَوَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، (بند ۶۶)

دعوت مرا می شنوید و لیبیک نمی گویند؟

وَ تَأْتِيكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُعِينُونَ (تُعِينُونَ)

و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی رسید؟

وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ،

با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید.

مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ،

در خیر و صلاح معروفید

وَ النَّخْبَةُ الَّتِي انْتَحَبْتَ وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبَرْتَ لَنَا اهل بيت.

و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید.

كَفَاحٍ= بدون زره و سپر به استقبال دشمن رفتن.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ(بند ۶۷)

با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها و محنت ها را تحمل نمودید.

وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَّمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ،

شاخ های گردنکشان را درهم شکستید و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید

لَا نَبْرَخُ أَوْ تَبْرَحُونَ،

و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید و در خط ما قرار داشتید.

الْبُهَمَ= جمع «بهمه» مجهولی که شناخته نشود، قهرمان.

نَاطَحْتُمُ= حیواناتی که شاخ جنگی دارند و با شاخ با همدیگر می جنگند.

شرح بندهای ۶۵ و ۶۶ و ۶۷:

چرا با سلاح قیام نمی کنید !

حضرت زهرا(س) فرمود: هشدار ! هشدار! به همه شما ای فرزندان " قیله "، آیا صحیح است در حالی که شما می بینید و می شنوید در حالی که من در میان جمع شما هستم و شما حضور دارید، ارث پدرم خرد و له شود! اگر ندای کمک خواهی مرا نمی شنیدید ممکن بود عذری داشته باشید! اگر تشخیص نمی دادید که حق با کیست باز امکان داشت که معذور باشید. اگر می دانستید و تشخیص می دادید اما نمی توانستید کمک کنید باز امکان معذور بودن بود. اما دعوت من به گوش شما رسیده است و همه شما از آن آگاه اید و می توانید تشخیص دهید و جمعیت شما هم زیاد است و عده و ساز و برگ دارید و از قدرت و نیرو بر خوردارید و اسلحه و سپر دارید .

حضرت با منطقی خاص ، عقلی ، شرعی، عاطفی، برای ارشاد آنها استفاده کرد(تحریک عواطف مهاجرین و انصار)وبه آنان گفت: شما به دلیری و شایستگی معروف هستید و در میان همه مسلمانان به عنوان نخبگان و برگزیدگان ما اهل بیت شناخته می شوید. شما با جامعه عرب جنگیدید ، الیته انصار

خود عرب بودند از این جا معلوم می شود که مسئله ناسیونالیسم مطرح نیست بلکه مهم حق و باطل است. حضرت می فرماید: شما جمعیت محدودی هستید که با انبوه عربهایی که منحرف و دشمن اسلام بودند به قتال برخاستید و در این راه هر گونه زحمت و سختی را تحمل کردید.

ناطق؛ حیواناتی که با شاخ جنگی خود با هم می جنگند، پس شما شاخ به شاخ با عربهای مشرک و مخالف اسلام رو در رو شدید و با آنها جنگیدید و با قهرمانان دست و پنجه نرم کرده اید و با آنها مبارزه کردید، چه شد که امروز حامیان اهل فسق و جور و ظلم شدید!

تَأْمُرُكُمْ فَنَاتْمِرُونَ، (بند ۶۸)

دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید،

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ الْإِسْلَامِ،

تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد

وَدَّرَ حَلْبُ الْأَيَّامِ،

و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت. (برکات روزگار جوشیدن گرفت)

وَ خَضَعَتْ نَعْرَةَ الشَّرْكِ، وَ سَكَتَتْ قَوْرَةُ الْإِفْكِ،

نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست.

وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ،

آتش کفر خاموش گشت

وَ هَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ،

و دعوت به پراکندگی و فتنه متوقف شد

وَ اسْتَوْتَقَىٰ (اسْتَوْسَقَ) نِظَامَ الدِّينِ،

و نظام دین محکم گشت و انسجام یافت.

دَرٌّ = جریان و کثرت.

حَلْبٌ = شیر دوشیده شده.

نُغْرَةٌ = در اینجا خضوع گردنکشان.

فُورَةٌ = هیجان.

خَمَدَتْ = شعله های آتش فرونشست

هَدَأَتْ = آرامش پیدا کرد

هَرَجَ = فتنه.

اسْتَوْثَقَ = نظم یافت.

فَأَنى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ (بند ۶۹)

پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) امروز حیران مانده اید؟

وَ اسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِغْلَانِ؟ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟

چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می دارید و پیمان های خود را شکسته اید؟

أَسْرَرُ = پنهان داشتن

نَكَصَ = شکستن

إِقْدَامَ = استواری در پیمانها

وَ اشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟ (بند ۷۰)

و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ

آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند

وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ

و تصمیم به اخراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته اند، پیکار نمی کنید؟

وَ هُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ

در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند. آیا از آنها می ترسید؟

فَاللَّهِ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (توبه ۱۳)

با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید.

شرح بند های ۶۸ و ۶۹ و ۷۰:

مردم و فراموشی شریعت اسلام و خاموشی بر آن:

شما از پیامبرتان اطاعت کردید و آسیاب اسلام را به گردش در آورید و برکات روز به روز جوشیدن گرفت ، نعره شرک را شما خوابانیدید و دروغ و تهمت و آتشهای کفر بوسیله همکاری شما و عزت شما خاموش شد و هرج و مرج در برابر نظام دین کم آورد و تسلیم شد ، حال چرا پس از این همه مبارزه و رسیدن به کمال انسانیت دچار سرگردانی شدید و حق را که آشکار شده پنهان می کنید و از موضع خود عقب نشستید و آیا بعد از ایمان و تسلیم به خدا شدن شرک می ورزید؟!

(اشاره به این است که مردم به ایمان خود مغرور نشوند و همه چیز را برای خدا بخواهند تا آنچه را که برای سعادت دنیا و آخرت بدست آورده اند ، منجر به هلاکت نشود.)

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ ۗ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (توبه ۱۳)

آیا با قومی که عهد و پیمان خود را شکستند و اهتمام کردند که رسول خدا را از شهر و وطن خود بیرون کنند قتال و کار زار نمی کنید؟ در صورتی که آنها اول بار به دشمنی و قتال شما برخاستند، آیا از آنها ترس و اندیشه دارید؟ و حال آنکه سزاوارتر آن است که از خدا بترسید اگر اهل ایمانید.

حسن خزاز گفت: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

بعضی از کسانی که ادعای محبت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجال بیشتر است . حسن گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به چه علت؟ فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هر گاه چنین شود، حق و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود. (صفات الشیعه ص ۸)

در المیزان پیرامون آیه ۱۳ توبه ؛ "...وهموا باخراج الرسول وهم بدؤوكم اول مرة أتخشوهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين " آیا با قومی که عهد و پیمان خود را شکستید و اهتمام کردند که رسول خدا(ص) را از شهر و وطن خود بیرون کنند، قتال و کارزار نمی کنید؟ در صورتی که آنها اول بار به دشمنی و

قتال شما بر خاستند . آیا از آنها ترس و اندیشه دارید ؟ و حال آنکه سزاوارتر آن است که از خدا بترسید
اگر اهل ایمان هستید. علامه طباطبایی(ره) فرمود: شما مورد امتحان خدا قرار گرفته اید و باید از نظر
خلوص نیت و قطع پیوند های دوستی و فامیلی با مشرکین از امتحان در آئید، تا به آن اجر هائیکه
مخصوص مؤمنین واقعی است نائل شوید.

در تفسیر بلاغ نوشته استاد میر محمدی زرندی ؛ در تشویق مؤمنان در جنگ با کفار قریش پیرامون این
آیه می نویسد: پیمان خود را شکستند ، جنگ نمی کنید! مگر آنان نبودند که پیامبر اسلام(ص) را بیرون
کردند و یا نقشه کشتن او را گرفتند (اشاره به لیلۃ المبیت) و آغازگر جنگ بودند! چرا از آنها وحشت
دارید؟ خوف شما باید از خداوند باشد – اگر مؤمن هستید حتماً با کفار بجنگید تا خداوند با دست شما آنها
را عذاب کند و تحقیر نماید و شما بر آنها نصرت دهد و قلوب افسرده مؤمنان را شفا دهد و خشم آنها را
فرو نشاند .

حضرت زهراء (س) با اشاره به این آیه در خطبه متذکر می شود که شما با پیامبرتان عهد و پیمان بستید
باید در این عهد و پیمان استوارمانید و با کفار همراه نشوید؛ و راه دین و اسلام را دور نزنید و جهل را
جانشین عقل نکنید که خداوند از اعمال و رفتار آینده شما آگاه است.

فاطمه (س) چرایی خاموشی و خیانت انصار را در باره «خلافت» و «فدک» بازگو میکند:

أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، (بند ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵)

آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید و عافیت طلب شده اید.

وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ،

کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود دور ساختید

قَدْ خَلَوْتُمْ بِالذَّعَةِ،

و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید.

و نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ،

و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید.(واز تنگناها به وسعت رسیده اند)

خَفْضٍ = آسایش زندگی. زمین نرم و پست

الدَّعَةِ = راحت و آرامش.

فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، (بند ۷۲)

آری، آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید، بیرون افکندید

وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ

و آب گوارایی را که نوشیده بودید، به سختی از گلو برآوردید!

فَ "إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

اما فراموش نکنید خداوند می فرماید: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید،

فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ." (ابراهیم، آیه ۸-)

به خدا زبانی نمی رسد، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

مَجَّجٌ = مَجَّجٌ ریختن.

دسع = بیرون انداختن قی خویش را.

تَسَوَّعٌ = از «ساق الشراب» به سهولت و آسانی نوشیدید

أَلَا وَ قَدْ قُلْتُمْ (بند ۷۳)

بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم.

عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخُدَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ

با این که بخوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته

وَ الْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ،

و عهدشکنی، قلب شما را فرا گرفته است.

وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، (بند ۷۴)

ولی چون قلبم از اندوه پر بود

وَ نَفْثَةُ الْغَيْضِ (الغَيْظُ)

و احساس مسئولیت شدیدی می کردم، (جوششی بود که از جان برخاست)

وَ خَوْراً الْقَنَاءَ،

کمی از غم های درونی ام بیرون ریخت (آهی بود که از خشم بر آمد).

نَفْثَةٌ = نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ: آه کشیدن از درد سینه.

خَوْراً = ضَعْفٌ وَ سَسْتِي.

الْقَنَاءَ = نِزَه.

وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، (بند ۷۵)

و اندوهی که در سینه ام موج می زد، خارج شد.

وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ.

تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند،

وَ بَثَّةٌ = نَشْرٌ وَ اِظْهَارٌ، غمی که انسان توانایی کتمان آن را ندارد و اظهار می کند.

شرح بند های ۷۱ تا ۷۵:

حضرت صدیقه کبری(س) فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار، شما!

الف: به پستی روی آورده اید.

ب: و کسی را که تمام گشایشها را رفع می کرد و شما را از تنگناها نجات می داد کنار نهادید.

ج: گول خوردید چون مسیر خود را تغییر دادید؛ از اینان به خوشگذرانی و دنیا پرستی روی آوردید.

د: پاسدار اسلام و نبوت و امامت بودید ولی همه را فراموش کردید و رها کردید پس "قی" کردید. بدانید خداوند به ایمان شما احتیاج ندارد. شما باید مراقب حال خود باشید برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت

ذ: می دانستم شما گوش به حرف من نمی دهید و مرا یاری نمی کنید چون جامه ذلت و خواری و بی وفائی و عهد شکنی وقتی بر تن سوار گردد، همان ارتداد است و کمتر کسی از این مهلکه نجات خواهد یافت.

ز: آنچه را که گفتیم جوششی بود و آهی بود از روی خشم. سینه ام تنگ است فقط خواستم حجت را برای شما بیان دارم.

"زهرای بتول در این مدت کوتاه پس از رحلت رسول خدا (ص) از فضل و دانش و حیانی بهره مند بودند. آن بزرگ بانوی اسلام فضل و دانش را از سرچشمه وحی فرا گرفت و همه این معرفتها در کتابی به نام مصحف فاطمه (س) جمع آوری شد. امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: همانا مصحف فاطمه (س) نزد ماست. مردم چه می دانند که مصحف فاطمه چیست!.

مصحفی است سه برابر قرآن. به خدا سوگند حتی یک حرف قرآن هم در آن نیست. سپس فرمود علم گذشته و آینده تا روز قیامت در نزد ماست علم کامل همین است." (اصول کافی- ص ۲۴۶-۲۴۵)

خشم و نفرین فاطمه (س) بر آن دو تن بعد از احتجاج در مسجد به هنگام بیماری ایشان در سه روایت:

آن دو (ابوبکر و عمر) بعد از رنجاندن بانوی دو عالم تصمیم گرفتند به دیدار ایشان رفتند تا مورد عفو قرار گیرند. ابتداء حضرت آنها را راه نداد ولی با اجازه ولی مسلمین آنها وارد شدند ولی بانو روی خود را به دیوار کرد.

آن دو به ایشان سلام کردند، آن حضرت جواب شان را نداد. ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند قرابت رسول خدا نزد من محبوب تر از قرابت خودم می باشد و شما نزد من از عایشه دخترم محبوبتر هستی، دوست داشتم روزی که پدرت از دنیا رفت، مرده بودم و باقی نمی ماندم. آیا گمان می کنی که من شما را می شناسم و برتری و شرافت تو را می دانم؛ اما اگر تو را از حقت و از ارثیه رسول خدا منع کردم من روایتی از پدرت رسول خدا "صلي الله عليه وآله" شنیدم که فرمود: ما چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه گذاشته ایم صدقه است.

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: آیا هر دوی شما عقیده دارید که اگر روایتی از رسول خدا برای تان نقل کنم آن را می شناسید و انجام می دهید؟ هر دو گفتند: بله.

حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا نشنیده اید که رسول خدا فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است، پس هر که فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر که او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هر که فاطمه را خشمگین نماید مرا خشمگین ساخته است.

هر دو گفتند: این روایت را از آن حضرت شنیده ایم. فرمود: من خداوند و فرشتگان او را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساخته اید، هرگاه با رسول خدا ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت می‌کنم. ابو بکر گفت: ای فاطمه! من از خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و خشم تو به خدا پناه می‌برم، آنگاه شروع کرد به گریه کردن و نزدیک بود جان از بدنش بیرون رود.

سپس فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: به خدا سوگند در هر نمازی که بجا می‌آورم تو را نفرین خواهیم کرد. سپس ابو بکر در حال گریه بیرون رفت. مردم دور او جمع شدند به مردم می‌گفت: امشب هر کدام نزد همسرتان بروید و راحت بخوابید و شاد باشید و مرا رها کنید من دیگر احتیاجی به بیعت شما ندارم، بیعت مرا کنار بگذارید. (به نقل ابن قتیبه (م ۲۷۶هـ) از عبد الله بن عبد الرحمن انصاری)

روایت دوم به نقل بلاذری (م ۲۷۹هـ) موسی بن عقبه:

موسی بن عقبه می‌گوید: حضرت فاطمه سلام الله علیها هنگام بیعت بر ابو بکر وارد شد و به او فرمود: ام ایمن و رباح برای من شهادت می‌دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشیده است. ابوبکر گفت: به خدا سوگند خداوند جز پدرت محبوب تر در نزد من کسی را نیافریده است، دوست داشتم که روز رحلت او قیامت بر پا می‌شد. اگر عایشه محتاج و فقیر شود، نزد من محبوب تر از این است که تو فقیر شوی.

آیا شما عقیده دارید که من به مردمان سیاه و سرخ پوست عطا می‌کنم اما در حق شما ظلم می‌کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. این مال، برای مسلمین است پدرت از آن به سواران در راه خدا انفاق می‌کرد. (یعنی رسول خدا از این مال برای مردان جنگی در حال جنگ انفاق می‌کرد) من نیز همان کاری انجام می‌دهم که پدرت انجام می‌داد. ایشان [حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها] فرمودند: به خدا سوگند هرگز با تو سخن نمی‌گویم. ابو بکر گفت: به خدا سوگند با تو قهر نمی‌کنم. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: به خدا سوگند تو را نفرین می‌کنم. ابو بکر گفت: من برای شما به درگاه خدا دعا می‌کنم.

روایت سوم: به نقل جوهری (م ۳۲۳هـ) هشام بن محمد عن ابیه

جوهری از علمای قرن چهارم نیز نقل کرده است که حضرت زهرا سلام الله علیها نزد ابو بکر آمد؛ اما او از استرداد فدک خود داری کرد. در این هنگام حضرت زهرا سلام الله علیها ناراحت شد و فرمود: به خدا قسم تو را نفرین می کنم:

حضرت فاطمه [سلام الله علیها] به ابو بکر گفت: ام ایمن برای من شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را به من بخشیده است. ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله به خدا سوگند، به نظر من خداوند هیچ مخلوقی را محبوب تر از رسول خدا نیافریده است، دوست داشتم که روز وفات پدرت آسمان به زمین فرود می آمد. به خدا سوگند، اگر عایشه فقیر شود نزد من محبوبتر از این است که شما فقیر باشید. به خدا سوگند آیا شما عقیده دارید که من حق سفید و سیاه را عطا می کنم اما در حق شما ظلم می کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله هستید؟ این اموال (فدک) از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود بلکه جزئی از اموال مسلمین است که مردم برای او می آوردند و رسول خدا آن را در راه خدا انفاق می کرد. هنگامی که وفات یافت من متولی آن شدم همانگونه که ایشان متولی آن بود.

هنگامی که زمان وفاتش فرار رسید وصیت نمود که ابو بکر بر او نماز نخواند؛ پس شبانه دفن شد و عباس بن عبد المطلب بر او نماز خواند.

فَدُوْنَاكُمْوَهَا (بند ۷۶)

اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما،

فَأَخْتَقِبُوهَا

محکم بچسبید.

دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقِيبَةَ الخُفِّ،

ولی بدانید این مرکبی نیست که راه خود را بر آن ادامه دهید؛ پشتش زخم و کف پایش شکسته است!

بَاقِيَةَ الْعَارِ،

داغ ننگ بر آن خورده

مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَ شَنَارِ الْأَبَدِ،

و غضب خداوند علامت آن است و رسوایی ابدی همراه آن

مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ.

و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل ها سر بر می کشد، خواهد پیوست!

اِخْتَقِبُ = از «حقب» ریسمانی که با آن رحل را به شکم شتر می بندند و آماده سوار شدن می شود

دَبْرَةً = زخمی که در پشت شتر و یا هر مرکبی باشد.

نُقَيْبَةً = نازک شدن پشت پای شتر.

الْعَارِ = عیبی که در معرض زوال نباشد.

شَنَارِ = عیب و عار.

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ. (بند ۷۷)

فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید، در برابر خداست.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. (شعراء ۲۲۷)

آنها که ستم کردند، بزودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!

شرح (بندهای ۷۶ و ۷۷):

عاقبت کار غاصبان و ظالمان در قرآن:

حضرت زهرا(س) عاقبت کار غاصبان و ظالمان را از خشم خدا با خواندن آیه " سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ

مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ" به تصویر کشاند.

ابن بابویه ذیل این آیه از حضرت رضا(ع) روایت کرده که فرمود: {رسول اکرم فرمود: هرکس که

دوست دارد به دین من چنگ زند و به کشتی نجات سوار شود باید بعد از من از "علی" پیروی نماید ،

"علی" و دوستان "علی" را دوست بدارد و دشمنان "علی" را دشمن بدارد زیرا علی(ع) وصی و خلیفه و

پیشوای امت من است چه در حال حیات و چه پس از ممات من - "علی" امیر بر هر مسلمان و مؤمنی بعد از من است امر او امر من است و نهی او نهی من ، پیرو من و ناصر و یاور من است و خوار کننده او خوار کننده من است. هر کس بعد از من از "علی" جدا شود در روز قیامت مرا ملاقات نخواهد کرد و هر کس با "علی" مخالفت نماید ، خداوند او را از بهشت محروم فرماید و به دوزخ خواهد فرستاد و کسانی که به "علی" اهانت روا دارند خداوند ایشان را در روز عرض اعمال ذلیل می فرماید، هر کس "علی" را یاری نماید خداوند در روز قیامت او را یاری فرماید و حجت‌های دین او را بدو تلقین کند و در موقع حسابرسی ، کارش را آسان می سازد . سپس پیامبر(ص) فرمود: حسن و حسین بعد از پدر دو پیشوا و امام امت من هستند ایشان آقای جوانان بهشت و مادرشان بانوی بانوان و بزرگ زنان دوجهان می باشد ، چنانکه پدرشان بزرگ حجت‌های خداست و نه فرزند حسین، امامان مسلمین و نهمین از ایشان ، قائم ما و حجت دوازدهم بر مؤمنین است. پیروی و اطاعت از ائمه دین پیروی و اطاعت از من است. نافرمانی و عصیان ایشان ، عصیان من است . انکار امامت و فضائل ائمه موجب ضلالت و گمراهی است کسانی که تزییع حق آنها نمایند در دنیا و آخرت گرفتار شکنجه و عذاب هستند و خداوند کیفر آنها را به شدید ترین وجهی می دهد . (تفسیر جامع - سید ابراهیم بروجردی) "}- قمی می نویسد: بخدا قسم این آیه چنین نازل شده است " و سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقه ای منقلب ینقلبون" (تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۲۵)

وَ اَنَا اِبْنَةٌ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، (بند ۷۸)

و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انداز کرد،

فَاعْمَلُوا اِنَّا عَامِلُونَ*

آنچه از دست شما بر می آید، انجام دهید. ما هم انجام می دهیم

وَ اِنْتِظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ. (هود ۱۲۱)

و انتظار بکشید، ما هم منتظریم!

شرح بند ۷۸:

"منتظریم شما هم منتظر باشید".

پیامبر(ص) فرمود: حال اگر ایمان نمی آورید و از شرک و فساد دست بر نمی دارید، آنچه که من بگوشتان خواندم بیدارتان نکرد و اگر داستانهای عبرت آوری را که آوردم و سنتی را که خدا در آنان

معمول داشت برایتان گفتم و هیچیک در شما اثر نکرد پس هرچه می خواهید بکنید و به کار خود بپردازید و هرچه را برای خود خیر تشخیص می دهید انجام دهید ما هم کار خود را می کنیم و انتظار می بریم روزی را که عاقبت عملتان به استقبالتان آید و بزودی خواهید فهمید که آنچه ما از اخبار الهی می گفتیم راست بود نه دروغ – این گفته حضرت نوعی تهدید است. پس حضرت زهرا(س) به تبعیت از پدر گفتار پدر را یاد آور شد. (همان)

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ؛ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ؛ وَ قَالَ، يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! (بند ۷۹)

پس ابوبکر پاسخ می گوید: ای دختر رسول خدا!

لَقَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْفًا رَحِيمًا،

پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رؤف و رحیم،

وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَ عِقَابًا عَظِيمًا،

و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود

إِنْ عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكِ دُونَ النَّسَاءِ،

اگر پی گیر نسب او شویم می بینیم پدر توست نه پدر دیگری.

وَ أَخَا إِلْفِكِ دُونَ الْأَخْلَاءِ،

و برادر و همدم و شوهر توست نه دیگر دوستان.

أَثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ،

پدرت او را بر تمامی یاوران مقدم می داشت و او را در هر امر مهمی یاری اش می نمود.

لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ، وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ.

شما را جزء سعادت‌مند دوست ندارد و جز بدبخت و دور از رحمت خدا دشمن نمی‌شمارد.
فَأَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، الْخَيْرَةُ الْمُتَجَبُّونَ،

پس شما خانواده پاک رسول خدا(ص) و بهترین بر گزیدگان هستید.

عَلَى الْخَيْرِ أَدَلُّنَا وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا،

که راهنمایان ما به سوی خیر و راههای بهشتید .

وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ،

و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران

صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ،

در گفتارت راستگو

سَابِقَةٌ فِي وَفْوْرِ عَقْلِكَ،

در کمال دانش و بینش از دیگران پیش هستی.

غَيْرَ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَ لَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ.

و از حقت باز داشته نخواهی شد و گفتار راستین ات رد نمی‌گردد.

وَ اللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ،

به خدا سوگند من از نظر رسول خدا تجاوز ننموده

وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا بِأُدْنِهِ،

و جزء با اجازه او عمل نکرده‌ام.

وَ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ،

و پیش رو قوم به گروه خود دروغ نمی گوید.

وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا،

و همانا من خدا را گواه می گیرم و گواهی او کافی است.

أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ:

همانا من شنیدم که رسول خدا(ص) می فرمود:

"نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً، وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا،"

ما گروه انبیاء طلا و نقره خانه و زمین به ارث نمی گذاریم

وَ إِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ،

و این است و جز این نیست که ما فقط کتاب و حکمت و علم و نبوت از خود بجا می گذاریم.

وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ

و آنچه از ما باقی می ماند در اختیار ولی امر و سرپرست حکومت بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.

وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِرَاعِ وَ السَّلَاحِ،

و ما آنچه را که می خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم.

يُفَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَ يُجَالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجَّارَ،

تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند،

وَ ذَلِكَ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفِرْ بِهِ وَحْدِي،

و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزدم،

وَلَمْ أَسْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي،

و در رأی و نظرم مستبدانه عمل ننمودم،

و هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي،

و این حال من و این اموال من است

هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَا تَزُورِي عَنْكَ وَ لَا تَدْخُرِي دُونَكَ،

که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده،

وَ أَنْكِ، وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَبِيكَ وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ،

توئی سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندان،

لَا نَدْفَعُ مَالَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا يُوَضَّعُ فِي فَرْعِكَ وَ أَصْلِكَ،

فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقه‌ات فرونهاده نمی‌گردد.

حُكْمِي نَافِدٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرَيَنَّ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَاكَ أَبَاكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)

حُكْمَتِ در آنچه من مالک آن هستم نافذ است ، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.

شرح بند ۷۹:

پیرامون فدک از صحاح سنّه (کتب اهل سنت):

از نظر شیعیان که پیروان اهل بیت پاک رسول خدا(ص) به نص قرآن، که پاک از هرگونه رجس و پلیدی بودند، فدک را ملک فاطمة الزهراء(س) بعد از رسول الله(ص) می دانستند و ابوبکر با جعل روایتی آنرا غصب کرد " لذا صدیقه کبری با او قهر نمود و از او در غضب شد ، و با توجه به اینکه غضب او غضب رسول الله می باشد و در حقیقت ابوبکر رسول خدا(ص) را با این عمل به غضب آورد و شکی نیست که غضب رسول خدا غضب خداست (شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۹)

اهل سنت می گویند : فدک ملک رسول خدا است نه ملک فاطمه و مطابق روایتی که ابوبکر نقل کرد که حضرت رسول فرمود که ما ارثی نمی گذاریم لذا امر فدک به دست حکومت اسلامی است و او هر چه را که صلاح مسلمین می داند به آن عمل می کند.

از روایات صحاح سته اهل سنت چنین بر می آید:

۱- فدک ملک رسول خدا(ص) است.

۲- حضرت زهرا(س) به عنوان ارث آن را از ابوبکر طلب کرد.

۳- ابوبکر با نقل این حدیث از رسول خدا "که ما ارث نمی گذاریم" حاضر نشد آنرا به حضرت زهرا(س) بدهد.

۴- حضرت زهرا از ابوبکر در غضب شد لذا وصیت کرد که او را شبانه دفن کنند تا ابوبکر و عمر بر جنازه او نماز نخوانند.

عایشه می گوید: فاطمه نزد ابوبکر فرستاد و میراث خود را از آنچه که خدا به رسولش داده بود از فدک، خمس خیبر، و آنچه در مدینه بود، طلب کرد. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آنچه باقی گذاشتیم صدقه است (آیا محمد و آل او علیهم السلام از این مال می خورند) من به خدا قسم چیزی از صدقات رسول خدا از آنچه که بود تغییر نمی دهم و با آن همان می کنم که رسول خدا کرد. پس ابوبکر ابا کرد که چیزی به فاطمه بدهد بخاطر همین از ابوبکر در غضب شد و از او دوری گزید و با او تا هنگام وفات صحبت نکرد -"

بعد از رسول خدا(ص) فرزندان او فاطمه(س) شش ماه زنده بود و چون از دنیا رفت همسرش علی(ع) او را شبانه دفن کرده و به ابوبکر اطلاع نداد و خود بر جنازه اش نماز گزارد و تا فاطمه(س) زنده بود علی(ع) نزد مردم وجهه ای داشت و چون از دنیا رفت آنگونه نبود لذا حاضر شد با ابوبکر بیعت کند و در آن شش ماه بیعت نکرده بود لذا از ابوبکر خواست که نزدش بیاید و کسی با او نباشد و این به خاطر آن بود که نمی خواست عمر در آنجا حاضر باشد. (صحیح بخاری ج ۴ ص ۹۴-ج ۵ ص ۱۷۷ — صحیح مسلم ج ۳ ص ۸۱- سنن ترمذی ج ۴ ص ۵ — سنن ابی داود ج ۴ ص ۱۴۲- سنن نسائی ج ۷ ص ۱۴۰)

از روایات صحاح بر می آید که نه تنها فاطمه(س) بلکه همسران پیامبر طلب ارث کردند.

اما آنچه در بررسی این روایات قابل توجه است:

الف- اگر انتخاب ابوبکر (خلیفه اول) به اجماع مردم بوده است و بیعت با او لازم بود چرا حضرت زهرا(س) با او بیعت نکرد حتی با او بعد از خطبه صحبت نکرد؟ چرا حضرت علی(ع) به نص قرآن و آیه مباحله که نفس رسول خدا(ص) بود تا زمانی که فاطمه زهرا(س) در حیات بود با او بیعت نکرد؟ ملاحظاتی در خود کتاب صحیح مسلم و بیانی از آن:

در کتاب صحیح مسلم می نویسد: رسول خدا فرمود: هر که از طاعت امامی خارج شود و از جماعت مسلمانان خود را کنار بکشد و در همین حال بمیرد به مردن جاهلی مرده است.

یا اینکه در مسند حنبل از احمد حنبل می گوید: هر که بدون امام بمیرد به مردن جاهلی مرده است. (ج ۶ ص ۲۲)

ب: آیا فاطمه(س) از جماعت مسلمین خود را کنار کشیده بود که به مردن جاهلی از دنیا رود در حالیکه او سیده زنان اهل بهشت است.

امام فاطمه(س) مردم بود یا علی(ع)؟

غضب فاطمه(س) غضب رسول الله بود پس غضب فاطمه برای چه بود؟

چه کسی فاطمه را به غضب در آورد؟ آیا ابوبکر رسول خدا(ص) و قطعاً خدای عزوجل را به غضب نیاورد. ابوبکر با ردّ در خواست فاطمه(س) خود را مشمول غضب خدا نموده و فاطمه(س) با بیعت نکردن با او بی اعتباری چنین امامی را به جهانیان اعلان کرد. آیا صحیح است که رسول خدا (ص) ارثی باقی نگذارد؟

پاسخ اینکه: اگر می خواست ارثی باقی نگذارد، لازم بود به کسانی که از او ارث می برد اطلاع دهد تا بعد از او داعیه ای نداشته باشند و تا مثل فاطمه ای که پاره تن آن حضرت بود از حکومت وقت و از شخص ابوبکر در غضب نشده و تا فرزندان آن حضرت و نیز شیعیان و علاقمندان به آن بزرگوار، در طول تاریخ همچنان از غضب او در غضب نباشند. (استاد حسن طیبیان- نوشته مترجم صحاح سته)

فَقَالَتُ: (بند ۸۰)

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقاً،

پاک و منزّه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می نمود،

و لَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا،

و با احکامش مخالف نبود،

بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ،

بلکه پیرو آن بود

و يَقْفُو سُورَهُ،

و دنباله رو سوره هایش بود.

شرح بند ۸۰:

چرا حضرت به مسجد رفت؟

در شرح نهج البلاغه قسمتی از آن به خطبه فدک اختصاص دارد؛ چرا حضرت به مسجد رفت؟

او به مسجد رفت تا جهان اسلام بدست گروهی کافر و منافق، چپاول نشود و دین از بین نرود در حالیکه (ابن ابی الحدید در ج ۱۶ شرح نهج البلاغه ص ۲۸۶-۲۰۹) او یعنی ابن ابی الحدید می خواهد عمل ابوبکر را در غصب فدک مطابق شرع بداند و عمل ابوبکر را که منجر به غضب فاطمه شده خطائی قابل عفو می داند و می گوید (با پستی فراوان) بهتر بود که ابوبکر چیزی به فاطمه می داد تا دل او را بدست آورد.

ابن ابی الحدید به نقل از کتاب ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری نقل کرده است: او می گوید: ابوبکر بعد از آنکه خطبه آن حضرت را شنید بر منبر رفت و در ضمن کلمات تندى گفت: "مَثَلُ او (منظورش مولای متقیان علی "ع" بود) مَثَلُ رُوبَاهِي است که شاهدش دمش است، او از ضعیفان و زنان کمک می گیرد."

اینان چه کوتاه فکرائی بودند و حدیثی را جعل کردند" پیامبر ارث نمی گذارد و آنچه برجا می گذارد صدقه است" آنها می خواستند سهم فدک را بین خود و دوستان خود تقسیم کنند و نماینده مسلمین و شریعت اسلام را محروم کنند.

أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْغُدرِ إِغْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ، (بند ۸۱)

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آیا می خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید،

وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ،

و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دام‌هایی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد،

الْغُدرِ = خیانت

إِغْتِلَالًا = قوی شدن

غَوَائِلٍ = سختیها - بلاها

بُغِيَ = مورد ظلم و ستم قرار گرفته

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَصْلًا، (بند ۸۲)

این کتاب خداست که حاکمی است عادل، و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می اندازد،

يَقُولُ: «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»،

و می فرماید: - زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که - «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»،

وَ يَقُولُ: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ. (بند ۸۳)

و می فرماید: «سلیمان از داود ارث برد» (نمل ۱۶)

بَيْنَ عَزٍّ وَ جَلٍّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَفْسَاطِ،

خداوند عز و جل در قرآن نحوه تقسیم ارث را بیان داشته

وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ،

و قانون میراث را بنیان نهاده

وَ أَبَاحَ مِنْ حِظِّ الذَّكَرَانِ وَ الْإِنَاثِ،

و سهم مردان و زنان را توضیح داده است.

ببین = بیان داشتن

وَزَعٌ = تقسیم کردن

حِظٌ = بهره - سود

مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ (بند ۸۴)

به گونه ای که بهانه های اهل باطل

وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ،

و گمان ها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است،

كَلَّا "بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا، (بند ۸۵)

نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده،

فَصَبِرْ جَمِيلًا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ."

و جز صبر زیبا چاره ای ندارم، و خداوند در آنچه می کنید یاور ماست

شرح بندهای ۸۱ تا ۸۵:

مراد از ارث در قرآن:

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۗ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (مریم ۶)

که او وارث من و همه آل یعقوب باشد و تو ای خدا او را وارثی پسندیده و صالح مقرر فرما. (دنبال کردن

خط انبیا يك ارزش معنوی است.)

وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ۗ

از قول مفسرین شیعه؛ مراد از ارث در آیه مال است و مراد از "یرثی" فرزندی است که از پدر ارث می برد. و مراد از یرثی و یرث آل یعقوب ارث مال است نه مقام نبوت و انبیاء.

و اگر آیه محمول بر ارث نبوت باشد بعد از آن "واجعله ربّ رضیا" بی معنی و لغو باشد و دیگر اینکه حدیث "نحن معاشر الانبیاء لا نورث و ماترکنا صدقه" صحت ندارد بلکه مجعول و جعلی و کذب باشد (تفسیر اثنی عشری - حسینی شاه عبد العظیمی)

امام باقر(ع) نقل نموده که "یرثی و یرث من آل یعقوب" از یک ارث بیش نیست آنهم مالی است چون اگر منظور از "یرثی" علم و معنویت باشد دیگر مناسب نیست پسندیده بودن آنرا "واجعله ربّ رضیا" ذکر کند. (تفسیر روان جاوید(ثقی تهرانی)

بررسی سوره نمل آیه ۱۶:

سلیمان وارث داود شد؛ و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شد و از هر چیز به ما عطا گردیده، این فضیلت آشکار است.

"ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نیرم، عجب افتراء بزرگی بر خدا بسته اید آیا با علم و دانائی و از روی عمد عمل به کتاب خدا را ترک و قرآن را پشت سر انداختید."

فاطمه(س) آن بانوی مقدّس و مطّهر در زمینه های مختلف جملات ژرف و زیبایی به کام تشنگان حکمت و حقیقت جاری ساخته است. ایشان ابراز کردند که با وجود احکام و آیات روشن و نورانی باز هم به سراغ احکام جاهلیت می روید.

حضرت یعقوب در برابر دروغگوئیهای برادران یوسف که گفتند: یوسف را گرگ خورده است و این پیراهن خون آلود اوست..(یوسف ۱۸) " فرمود: بلکه این کار زشت را هوسهای نفسانی شما در نظرتان جلوه داده و آراسته نموده است. البتّه من در برابر این حادثه صبر جمیل و زیبا پیشه می سازم - بردباری همراه با شکر در درگاه الهی از خود نشان می دهم و از خود در مقابل آنچه شما اظهار می دارید یاری می طلبم."

در مورد قیامت و رسوائی ستمکار و اهل باطل که به حق اهل بیت ظلم و ستم روا داشتند "خسر هنا لك المبتلون (غافر ۷۸)"

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ (بند ۸۶)

ابوبکر گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

خدا و پیامبرش راست گفته،

وَ صَدَقَتْ إِبْنَتُهُ،

و دختر او نیز راست گفته،

مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ

که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت،

وَ رُكْنُ الدِّينِ، وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ،

و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد و راست می‌گویید.

لَا أَبْعُدُ صَوَابِكِ وَ لَا أَنْكِرُ خِطَابِكِ،

سخن حقت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم،

هُؤُلَاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ قَلَدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ،

این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را بمن سپردند، (به گردنم نهادند) و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، (و این قلاده را قبول کردم.)

وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ،

و آنچه را که قبول کردم به اتفاق آنها و نظر آنها بود.

غَيْرَ مَكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبَدِّ وَ لَا مُسْتَأْتِرٍ، وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

نه متکبر بوده و نه مستبد به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه و شاهدند.

قَد = به گردن انداختن

مکابر = متکبر

مُسْتَبِدٌّ = خود رای

مستأثر = برگزیننده، چیزهای نیکو برای خود نه برای یاران خود

شرح بند ۸۶:

تاکتیک ابوبکر برای غصب ارث اهل بیت:

ابوبکر در ابتداء می گوید: استیلا بر فدک به فرموده رسول خدا است؛ که می فرماید: ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم. و زمانیکه حضرت زهرا(س) سخنان او را با دلیل و شواهد قرآنی باطل می کند؛ وسیله دیگری را دستاویز قرار می دهد و آن عبارت از همفکری مسلمانان بر غصب فدک! آن مسلمانانی که در گرفتن فدک با ابوبکر وحدت نظر داشتند، چه کسانی بودند؟ بنی هاشم، اهل بیت بودند یا روسای صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال آن؛ کدامیک!؟

باید این گفته ابوبکر "باتفاق منهم أخذت ما أخذت" که تعبیر عجیبی است روشن شود، که به اتفاق چه کسانی این کار انجام شده است و با رأی چه کسی به این مرحله رسیده اند؟ و آنگاه می گوید: من با استبداد شخصی این کار را نکردم، این مسلمانان شاهد هستند!

مسلمانان حاضر چرا مسیر خود را عوض کردند و بدنبال دروغ و کودتا رفتند؟ ملاحظه فرمایید؛

شگرد بسیار جالبی بود و ماهرانه از پاسخگویی به حضرت زهرا(س) خود را بیرون کشید و توب را در زمین حاضران در مجلس افکند و آنها را شاهد بر کار خود گرفت و از نظر روانی با شریک کردن آنها در کار خود در جهت امکانات و اقناع مردم و حاضران بسیار مؤثر افتاد.

فالتفت فاطمة عليها السلام الى النساء(الناس)، (بند ۸۷)

و قالت: آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ،

ای مسلمانان! که برای شنیدن حرف‌های بیهوده شتابان بوده،

الْمُغْضِيَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ،

و کردار زشت را نادیده می‌گیرید،

الْمُغْضِيَةَ=چشم پوشانده

أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْفَالِهَا، (بند ۸۸)

شرح بند ۸۷ و ۸۸:

تدبّر در قرآن چگونه است؟

أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْفَالِهَا، آیا منافقین در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان مهر زدند. در مجمع البیان گفته شده: این آیه دلالت دارد بر این سخن که بعضی گفته‌اند: جایز نیست کسی ظاهر قرآن را تفسیر کند، مگر بوسیله خبریکه از ائمه رسیده باشد و یا انسان خودش از امام چیزی شنیده باشد. (المیزان ذیل آیه)

آیه " أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ نَبِيًّا لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَيْهِمْ الْعَذَابُ عَنَّا كَافِرِينَ " (سوره محمد ۲۵) در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: این آیه در حق اولی و دومی و سومی نازل شد که بر اثر ترک ولایت علی (ع) از ایمان برگشتند و مرتد شدند و در حق تابعین و پیروان ایشان جاری است و مراد از شیطان در این آیه دومی است که مردم را وسوسه کرد و نگذاشت آنها بر ولایت امیر المؤمنین علی (ع) ثابت و بر قرار بمانند. (تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۰۸)

تعریف صحیح تدبّر در قرآن، درگرو فهم دقیق معنای لغوی «تدبّر» و بررسی «ریشه» و «وزن» این کلمه در قرآن و منابع لغوی است.

استناد حضرت زهرا (س) به آیه تدبّر این بود که به آنها بفهماند اگر علم تفسیر را نمی‌دانید لا اقل در مفهوم قرآن تدبّر و ژرف اندیشی داشته باشید تا از حق دور نمانید و باطل گرا نشوید و لباس کفر و الحاد بر تن نکنید.

تدبیر چیست و فرق آن با تفسیر:

تدبیرچینش حکیمانه عبارات قرآنی در راستای برقراری ارتباط و فهم پیامی قرآن است. تدبیر از تک تک کلمات و اشارات نکته و مطلب و مفهوم بر داشت می کنند. در هر بار قرائت و تلاوت و استماع قرآن جنبه های معرفتی جدیدی از آیات طرح و کشف می شود. تدبیر می تواند یک امر فردی باشد. تدبیر در ساختارهای تبلیغی بکار نمی رود و غرض فرد در استنباط آن جنبه هدایتی دارد. پیامهای قرآنی، حکمتها، پندها از طریق تدبیر دریافت می شود. تدبیر خطر تفسیر به رأی ندارد چون امری است غیر از تفسیر و مکاتب تفسیری سنتی است. تدبیر امری اندیشه ای و قلبی، مشروط به اینکه طرف در موضع عناد و لجاج و تکبر نباشد. مقدمات ورود به عرصه تدبیر در قرآن عبارتند از "دوری از معاصی، تمرکز، دقت و تفکر، نظر به قرآن به قصد هدایت، تلاوت زیبا و مرور و تکرار مکرر در خواندن قرآن، برداشت عاقلانه و علمی از ظاهر و الفاظ و عبارات و جامع نگری. فهم دقیق معنای واژه ها - توجه روح معنا البته به کمک آیات و روایات و فهم قالبهای ادبی و اسلوب تناسب میان سور - بررسی واژگان - گزاره نویسی برداشتها- نزدیک شدن به غرض سوره - تدبیر بصیرت زاست و گاهی سیاق آیات را در بر می گیرد(سیاق آیات ۶ و ۵ آیه با یک مفهوم است)

اما تفسیر چندین علوم نیاز دارد؛ قواعد صرفی و نحوی و کلامی و فلسفه و منطق و شأن نزول و روایات - غیره - تفسیر امر شخصی نیست و تکلیف عده ای خاص از علماء است. (بر گرفته از چندین کتاب در زمینه تدبیر و تفسیر و استفاده از روش برداشت از قرآن - قم)

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مَا آسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، (بند ۸۹)

نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده،

فَأَخَذْ بِسَمْعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ،

و گوش ها و چشمانتان را فرا گرفته،

وَ لَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ

و بسیار بد آیات قرآن را تاویل کرده،

وَ سَاءَ مَا بِهِ آسَرْتُمْ، وَ شَرَّ مَا مِنْهُ إِعْتَصَمْتُمْ،

و چه بد راهی را نشان دادید و چه نارواست آنچه غصب کرده و به ستم گرفتید.

ران: پوشاند، پرده کشید

تاوَلْتُمْ: دگرگون کردید، مصادقش قرار دادید

اِشْرْتُمْ: راهنمایی کردید

اعْتَضْتُمْ: عوض گرفتید

لَتَجِدَنَّ وَاَللَّهِ مَحْمَلَهُ ثَقِيلاً، وَ غِبَّهُ وَ بِيلاً، (بند ۹۰)

به خدا سوگند تحمل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پر از وزر و وبال است

إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الصَّرَاءُ،

آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیان‌های آن روشن گردد،

وَ بَدَأَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ،

و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد،

وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ

، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند

محمله: بر دوش گرفتن آن

غبه: عاقبت، سرانجام، فرجام

وبیل: دارای وزر و وبال، دردناک

ضراء: سختی و بلا

شرح بند ۸۹ و ۹۰:

عهد شکنان و دنیا پرستان:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (بقره ۱۶)

آنانند که گمراهی را به راه راست خریدند، پس تجارت ایشان سود نکرد و راه هدایت نیافتند.

منافقان صاحب هدایت نبودند و نیستند که بخواهند آن را از دست بدهند ولی اهل مکر و خدعه بودند .

اهل نفاق در هر موقعیت می خواهند خود را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند ، آنها اگر

چه ضعیف هستند ولی خود را با هوش و زیرک می پندارند . منافقان کسانی هستند که در ظلمتی کور قرار گرفته اند بطوری که خیر را از شر و راه را از چاه و نافع را از مضر تشخیص نمی دهند . منافقان دست و چشمی ندارند که با دستشان بت شکنی کنند و با چشمشان حقایق را بفهمند – آنان وسایل شناخت را از دست داده اند پس کوری و کری و لالی در دنیا جزایش همان در آخرت است منافق در مسیر و حرکت به کمک و یاری دیگران نیازمندند و خواهان حمایت قوی از کفار و یا مشرکان اند و گرنه در مسیر حرکت خود دچار ضعف و تحیرند و اینگونه است حال و وضع غصب خلافت! ولی باید بدانیم کسانی که اینگونه عمل می کنند هرگز تسلیم حرف حق نیستند و نباید در فکر جلب رضایت آنها بود و دیگر اینکه دشمن به کم راضی نیست و فقط با سقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف اسلامی راضی می شوند. و اینجاست که مسلمانان مؤمن باید مراقب کفار باشند و آن زمانی است که کفار از دین آنان راضی هستند و مؤمنان در این هنگام باید به دینداری خود تردید نمایند.

منافقین و فاسقین عهد شکنانی هستند که پیمانهای مختلف خود را با خدا و رسول(ص) شکستند ، پیمان توحیدی و پیمان عدم اطاعت از شیطان و هوای نفس ، "وَأَتُّوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقَبَّلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ(بقره ۱۲۳)

و بترسید از روزی که هیچ کس اندکی به کار دیگری نیاید و به حال او سودی نبخشد و از هیچ کس فدایی پذیرفته نشود و شفاعت کسی او را سودمند نبود و آنان را یآوری نباشد.

ثم عطفت علی قبر النبی صلی الله علیه و آله، و قالت: (بند ۹۱)

سپس روبه قبر رسول الله(ص) کرد و گفت:

فَدَّ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ - (بند ۹۲)

پس از تو حوادث و گرفتاریهایی پدید آمد .

لَوْ كُنْتَ شَاهِدًا لَمْ تَكْثِرِ الْخُطْبُ

که اگر حضور داشتی مصیبت فراوان نمی شد.

هنبث= مصیبت

. خُطْبُ=حالت ، هر امر کوچک و یا بزرگی و اغلب بر کارهای ناپسندیده اطلاق می شود

إِنَّا فَعَدْنَا نَاكَ فَعَدَّ الْأَرْضُ وَإِبِلُهَا (بند ۹۳)

ما تو را از دست دادیم بسان زمینی که باران را از دست داد.

وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعْبُ

و پس از رفتن تو قوم تو دگرگون شدند، گواهشان باش و از آنان غایب مشو!

ناک=آلودگی- ضعف

وابل= سدبندی , رگبارگلوله , بطورمسلسل بیرون دادن

غانب= آنچه که از تو پنهان و دور باشد.

وَ كُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ (بند ۹۴)

هر خویشاوندی که در نزد بستگان و نزدیکان از مکان و منزلتی برخوردار است.

عِنْدَ إِلَهِ عَلَى الْأَدْنَيْنِ مُقْتَرَبُ

نزد خدا آن منزلت پذیرفته است

ادنین=نزدیکان

قرب= نزدیک شدن. نزدیک گردیدن

أَبَدَتْ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ (بند ۹۵)

گروهی از مردان آنچه در سینه داشتند علیه ما آشکار کردند.

لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ

در زمانی که رفتی و خاک میان ما و تو پرده کشید.

أبدت=آشکار کردن

مضی=گذشتن، گذشت زمان

تَجَهَّمْنَا رِجَالَ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا (بند ۹۶)

وقتی از دست رفتی مردانی بر ما هجوم آوردند.

لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْأَرْثِ مُعْتَصَبٌ

ما را ناچیز شمردند و همه میراث ما را غصب کردند.

جهم=روی ترش کردن

وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ (بند ۹۷)

و تو ماه بدر و کامل و نوری بودی که می درخشیدی.

عَلَيْكَ تُنَزَّلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

واز جانب خداوند عزیز بر تو کتاب نازل می شد.

ضاء=روشنایی

وَ كَانَ جِبْرِيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا (بند ۹۸)

و جبرئیل با آیات وحی مونس ما بود.

فَقَدْ فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبٌ

تو رفتی و تمامی خبرها از ما پنهان گشت.

مُحْتَجَبٌ= نعت مفعولی از احتجاب . در پرده شده و پنهان گشته

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقُنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ (بند ۹۹)

ای کاش پیش از آن که خاک ها میان ما و شما حایل شوند مرگ ما فرا رسیده بود.

إِنَّا رُزِنَا بِمَا لَمْ يُرَزْ ذُو شَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَ لَا عَرَبٌ (بند ۱۰۰)

ما به چیزی سوگوار شدیم که هیچ غم زده ای از مردم از دور و نزدیک بدان مبتلا نشده است.

برگشت فاطمه (س) به خانه:

ثم انكفأت عليها السلام و امير المؤمنين عليه السلام يتوقع رجوعها اليه و يتطلع طلوعها عليه، (بند ۱۰۱)

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام به خانه بازگشت و حضرت علی علیه السلام در انتظار او به سر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود،

انکفات = مراجعت کردن

فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (بند ۱۰۲)

وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی علیه السلام فرمود:

يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! اِسْتَمَلْتِ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدْتِ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ،

ای پسر ابوطالب! همانند جنین در شکم مادر پرده نشین شده، و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای،

نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رَيْشُ الْأَعْزَلِ (بند ۱۰۳)

شاهپرهای شاهین را شکسته، و حال آنکه پرهای کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد.

هَذَا ابْنُ أَبِي قَحَافَةَ يَبْتِزُّنِي نِخْلَةَ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي!

این پسر ابی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسر را از من گرفته است،

نقض = شکستن

قادمه = پر دراز بال مرغ

الاجدل = سخت خصومت

اعزال = کسی را از شغل و منصب بازداشتن

لَقَدْ أَجْهَدَ فِي خِصَامِي وَ الْفَيْتُهُ الدَّ فِي كَلَامِي (بند ۱۰۴)

با کمال وضوح با من دشمنی کرد، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه توز دیدم،

حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَهُ نَصْرَهَا

تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته،

وَ الْمُهَاجِرَةُ وَصَلَهَا،

و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند،

وَ عَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا،

و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند،

أَدُّ=شدت خصومت

فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ، (بنده ۱۰)

نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد

خَرَجْتُ كَاطْمَةٍ، وَ عُدْتُ رَاغِمَةً

در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم

أَضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ خَدَّكَ،

آنروز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه نشین نمودی،

إِفْتَرَسْتَ الذَّنَابَ وَ افْتَرَشْتَ التُّرَابَ،

تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای،

مَا كَفَفْتَ قَائِلًا وَ لَا أَعْنَيْتَ بَاطِلًا وَ لَا خِيَارَ لِي،

گوینده‌ای را از من دفع نکرده، و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من از خود اختیاری ندارم،

هنگامی که فاطمه (علیها السلام) از مسجد به خانه آمد، دل آزرده بود و بر فرض که می‌خواست با شوهرش حرفی بزند غرضش درد دل کردن بوده، نه خطابه خواندن و با سجع و قافیه صحبت کردن.

مرتبه و جلال و دانش و کمال فاطمه فوق آن بوده است که برای عبارتی فکر کند تا جمله متناسب و بلیغ

بگوید ولی زمان هم باید اقتضا داشته باشد. آیا فاطمه (علیها السلام) می‌خواستند است قوت منطق و

قدرت سخنرانی خود را بر شوهرش معلوم کند؟ که تا در جملات کوتاه درد دل آمیزی این اندازه تشبیه و

استعاره به کار برده و بگوید: «افترسست الذناب و افترشت التراب» و یا بگوید «یا ابن ابي طالب عليك

السلام، اشتملت شملة الجنين، و قعدت حجرة الظنين»، یا رعایت قافیه را تا آخرین حد نموده و بگوید:

«نقضت قادمة الأجدل، فخانك ريش الأعلز» و یا خطاب به علی بگوید: «أضرعت خدك يوم أضعت

خدك». این حوادث و مصیبت های پی در پی روح زهرا را افسرده ساخته و کم کم در جسمش نیز تأثیر

نمود و بلکه به گفته دانشمندان و مورخان شیعی و شاید از گفته "ابن قتیبه و ابن عبد ربه" نیز بتوان پی برد، روزی که نماینده ابوبکر به در خانه اش آمده، آسیب های بدنی نیز به او وارد شده است.

طبری می نویسد: سبب مرگ فاطمه (علیها السلام) بنا به گفته ابوبصیر از امام ششم (علیه السلام)، آسیب ته شمشیری بوده است که از قنفذ غلام عمر دیده و بر اثر آن کودکی هم که در شکم داشت سقط شد.

دردناک تر و مؤثرتر از تمام این مصیبت ها مرگ محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بالأخره دخترش را بستری کرد.

"بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴- بیت الاحزان ص ۸۲"

لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ مَنِيَّتِي وَ دُونَ ذَلَّتِي، (بند ۱۰۶)

ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم،

عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًّا وَ مِنْكَ حَامِيًّا

از اینکه اینگونه سخن می گویم خداوندا عذر می خواهی، و یاری و کمک از جانب توست.

وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ، مَاتَ الْعَمْدُ وَ وَهَتَ الْعَضُدُ،

وهت=از ریشه وهن= سستی کردن در کار و سست گردیدن

العضد= بازو، پشتیبان، حامی، مددکار، یار، یاور

از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد،

شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدْوَايَ إِلَى رَبِّي، (بند ۱۰۷)

شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می خواهم،

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا، وَ أَشَدُّ بِأَسَاءٍ وَ تَنَكِيلاً

پروردگارا! نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و عقابت دردناکتر است

فَقَالَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (بند ۱۰۸)

حضرت علی علیه السلام فرمود:

لَا وَئِيلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِمَنْ لَكَ،

شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست،

ثُمَّ نَهْنَهْنِي عَنْ وَجْدِكَ، يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ، (بند ۱۰۹)

ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، از اندوه و غضب دست بردار،

فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي، وَ لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي،

من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است مضائقه نمی‌کنم.

فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكَ مَضْمُونٌ، وَ كَفِيلُكَ مَأْمُونٌ،

اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدانکه روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است،

وَ مَا أَعَدَّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي اللَّهَ.

و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن

نه‌نه=جامه تنگ یافته- (دور شدن از اندوه و غضب)

وَ جِدَّ=به آن چیز دست یافت و آنرا درک نمود پس از آنکه از دست رفته بود

ونی=ضعیف شد ، سست گشت ، خسته شد ، ناتوان شد

خطأ=تاکید کرد بر ، تصریح کرد بر- لاأخطأ=مضایقه نکردن

فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ، وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، أَمْسَكَتْ (بند ۱۱۰)

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: خدا مرا کافی است، آنگاه سکوت کرد.

سخن فاطمه (س) با زنان مهاجر و انصار:

قَالَ سُؤَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ؛

در کتاب «احتجاج علی أهل اللجاج (طبرسی)» از سوید بن غفله روایت شده است:

لَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) الْمَرَضَةَ الَّتِي تُوفِّيتُ فِيهَا، اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ
يُعَدِّنَهَا (بند ۱۱۱)

چون فاطمه عليها السلام بیمار شد به آن بیماری که موجب رحلت آن حضرت گردید به هنگام شدت یافتن
بیماریش گروهی از زنان مهاجر و انصار به عیادتش جمع شدند.

فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عَتِّكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ! ؟

گفتند: ای دختر رسول خدا! وضع بیماریت چگونه است و با آن چه می کنی – چگونه با این وضع صبح
می کنی؟

فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا (ص) ثُمَّ قَالَتْ: (بند ۱۱۲)

آن حضرت ستایش خداوند سبحان کرده بر پدرش درود فرستاد، و سپس گفت:

أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَانِفَةً لِدُنْيَاكَنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ

حالم به گونه ای است که از دنیای شما بسی بیزار و مردانتان را دشمن می دارم!

عَانِفَةً=ناخشنودی

قَالِيَةً=متنفر مترادف غایبه = تجاوز از حد

لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَمَمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ (۱۱۳)

حال و قالشان را آز مودم و از آنچه کردند،(دشمنی کردند) بسی ناخشنودم و آنان را به کناری نهادم.

فَقُبِحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ

چقدر زشت است فرسودگی و سستی بعد از جدیت و تلاش و تیزی! (مردان شما در زمان «رسول خدا»
شمشیر تیز و بُرّان بودند، ولی پس از رحلت آن حضرت فرسوده شدند)

وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ

و چه زشت است به بازیچه گرفتن پس از جدیت و قاطعیت! (آنها قبلا برای پیشرفت دین از خود قاطعیت نشان می دادند و لی اکنون کار را به بازی گرفته و از جانشین حقیقی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- جانبداری نکردند.)

قَرْعِ الصَّفَاةِ

چرا که چون تیغ زنگار خورده نابرا

وَ صَدَعِ الْقَنَاءِ

و چون نیزه از قد دو نیم شده،

وَ حَطَلِ الْأَرَاءِ

و صاحبان اندیشه های تیره و نارسایند.

وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ

لغزش های ناشی از هوا و هوسها!

وَ (بِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ) "مانده: ۸۰"

چه بد ذخیره ای از پیش برای خود فرستادند. خشم خداوند را به جان خریدند و در آتش و نیران پاینده اند.

لفظ=سخن

عجم=عجم، به کسی گفته می شود که عرب نباشد و منظور عرب، از کلمه ی «عجم» کسانی هستند که عرب زبان نباشند. غیر عرب

سنم=سأمه= از آن چیز ملول یا خسته شد.

سبر= اصل و نهاد چیزی - دشمنی و عداوت

فلول= و آن شکستگی هایی است در تیزی شمشیر.

قرع= پشیمان گردیدن و بر هم سائیدن- کنایه از فایده نداشتن

صفاة= سنگ سخت و کلفت(بی حاصل- غیر قابل انعطاف)

صدع= شکاف ، شیار ، اختلاف ، رخنه ، دوگانگی ، ناسازگاری

قناة= کانال یا مجرای آب-(کنایه از حرکت روشن)

شرح بند ۱۱۳ از قرآن:

با کافران دوستی نکنید:

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ

"بسیاری از آنها را خواهی دید که با کافران دوستی می‌کنند. نخیره‌ای که برای خود پیش می‌فرستند و آن غضب خداست بسیار بد نخیره‌ای است و آنها در عذاب جاوید خواهند بود". (مائده ۸۰)

خدای تعالی در این آیه خطاب به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: تو بیشتر اهل کتاب را می‌بینی که در خفا با مشرکان دوستی و همکاری دارند ، کار بسیار بدی است که آنها دارند و اعمالی که پیش می‌فرستند موجب غضب خداست و در آخرت گرفتار عذاب دائم هستند اگر آنها به خدا و پیامبرش و به قرآن ایمان داشتند از مشرکان دوست نمی‌گرفتند. اما آنها فاسق اند و از حق خود تجاوز می‌کنند تو ای پیامبر ، یهود و مشرکان را نسبت به مؤمنین در دشمنی سرسخت تر می‌یابی و از حرکاتشان پیداست که چه مصایبی را برای مؤمنان بار آوردند آنان دشمنان اسلام تحریک می‌کردند و به آنها وعده همکاری می‌دادند (میر محمدی زرنندی- تفسیر بلاغ- چهارجلدی)

نشان دادن مظلومیت:

حضرت فاطمه - سلام الله علیها - نمی‌خواست آنچه را که بر او رفته بود از مردم مخفی دارد - بر عکس اصرار داشت که مردم دریابند و بفهمند بر او چه می‌گذارد. در تمام مدت پس از وفات رسول خدا

- صلی الله علیه و آله - تا دم مرگ خود حقایق را علنی کرد و به افشای عمل ناروای خصم پرداخت تا مردم بفهمند و بدانند که فاطمه از عمل کرد آنها راضی نیست. حضورش در جامعه و مسجد، و بر سر قبر شهدا جنگ و زیارت قبر حضرت حمزه، و سخنانش در عیادت دیگران از او، همه حکایت از این وقایع دارند.

نفرین فاطمه بر غاصبان:

لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رَبِّقَتَهَا وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا (۱۱۴)

از سر ناچاری، ریسمان امور و وظایف را به گردن آنان انداخته سنگینی و مسئولیت کار را بدانها واگذاردم.

وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَهَا

و ننگ عدالت کشی را بر آنها بار کردم.

فَجَذَعًا وَ عَقْرًا

نفرین ابد بر این مکاران،

وَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

دور باشند از رحمت حق این ستمکاران

غار = عَر ، غافل و فراموشکار ، چاه کن.

جدع = بریدن - حبس کردن

شَن = از هر سوی بر آن قوم حمله کرد

شرح بند ۱۱۴:

وَيَحْتُمُّ، أَنَّى زَعَزَعُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ (بند ۱۱۵)

وای بر آنان! از چه رو تمرکز حق را در مرکز خود سبب نگشتند و از این راه، خلافت را از پایه های نبوت دور داشتند.

و مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ

و از سرایی که محل نزول جبرئیل بود،

و الطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ (بند ۱۱۶)

به دیگر سرا بردند و از ید قدرت کاردانان دین و دنیا خارج ساختند؟!

«أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» «زمر ۱۵»

اعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

شما هم هر که را می‌خواهید جز خدا بپرستید (که از غیر خدا جز زیان نمی‌بینید). بگو که زیانکاران آنان هستند که خود و اهل بیت خود را (از کفر و عصیان) در قیامت به خسران جاودان در افکنند، آگاه باشید که این همان زیان است که (در قیامت) بر همه آشکار است.

وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا مِنْهُ وَاللَّهِ (بند ۱۱۷)

چه چیزی سبب گردید تا از ابوالحسن، علی (ع) عیبجویی کنند؟ بخدا سوگند!

نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ قِلَّةَ مُبَالَاتِهِ بِحَتْفِهِ

از شمشیرش، از بی باکیش از مرگ و پایمردیش

وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ

تلخکامی و شدت جنگ آوری او

وَ نَكَالَ وَفَعْتِهِ

که برخی را برای عقوبت و سرمشق دیگران باقی می گذارد.

و تَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ

به کتاب خدا مسلط و دانا، و خشم او در راه خوشنودی خداوند بود.

نقموا: خوش نداشتند، ایراد گرفتند و عیب جویی کردند، عقوبت کردند.

نکیر: خشم گرفتن، امر نکیر: کار سخت و دشوار. حصن نکیر: دژ استوار و نفوذ ناپذیر.

حتف=مرگ

وطأت=تاخت و تاز-جنگیدن

نکال=عقوبت و جزا، آنچه برای دیگران عبرت شود، کیفی که مجروح سازد.

وقعه: ضربه و صدمه زدن در جنگ، ضربه زدن.

نمر=خشمگین و بد اخلاق. تنمر: غضبناک می گردید، نمر: شدید الغضب.

ذات: خود، حقیقت.

شرح بند ۱۱۷:

دور سازی علی ابن ابی طالب علیه السلام از خلافت :

یعقوبی می نویسد:

خلیفه در روزهای پایانی زندگی در پی نظر خواهی از برخی افراد پیرامون مقام جانشینی خلافت ،از

ابن عباس پرسید :جز آن چند نفر ،آیا علی را هم شایسته خلافت می بینی؟ وی گفت :با آن سابقه و

فضیلت و خویشاوندی با پیامبر و دانش انبوه ،چرا شایسته نباشد!

عمر گفت :سوگند به خدا که همان طور است که گفتمی و اگر بر مردم حکومت یابد آنان را به راه راست

هدایت می کند و راه روشن را در پیش می گیرد، جز این که در او خصلت هایی هست !که وی را از

خلافت دور می دارد شوخی کردن در حضور مردم، و تکیه بر رأی خود و بی اعتنایی به مردم، با آن که او جوانی بیش نیست.

گفتم: چرا در روز خندق او را کم سن نشمردید، هنگامی که عمرو بن عبود بیرون تاخت و دلاوران را بیمناک ساخت و سالخوردگان از روبه رو شدن با او عقب نشینی کردند! نیز در روز بدر هنگامی که سر از تن حریفان بر می گرفت و... نیز چرا در پذیرش اسلام از او پیش نیافتند! (پس از غروب - یوسف غلامی)

و تَالَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ الْأَيْحَةَ (بند ۱۱۸)

به خداوند سوگند اگر از طریق آشکار و نمایان حق منحرف شده

و زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ

و از قبول دلایل و حجت‌های روشن و مبین، امتناع می نمودند،

لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا

آنان را به راه مستقیم، هادی و رهنمون می شد و از انحراف و اعوجاج آنان جلوگیری می نمود.

و لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَ لَا يَكْلُ سَائِرُهُ

به خداوند سوگند، اگر مردانتان در خارج نشدن زمام امور از دستان "علی" پای می فشردند و تدبیر کار را آنچنان که پیامبر بدو سپرده بود، تحویل او می دادند، علی آن را به سهولت راه می برد و این شتر را به سلامت به مقصد می رساند، آن گونه که حرکت این شتر رنج آور نمی شد.

سجج: نرم و آسان.

کلم: زخم، جراحت. لا یکلّم: مجروح نمی کند.

خشاش: چوبی که در بینی شتر تا رام گردد.

و لا یکلّ سائرُهُ=رونده زحمت نیفتد

فضیلت‌های علی (ع) در هدایت و حکومت:

بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص)، که خلفا حکومت را به دست گرفتند و علی (ع) برای حفظ اسلام سکوت کرده بود، حضرت فاطمه (س)، ایشان را به قیام دعوت کرد. در همان هنگام، صدای مؤذن به ندای «اشهد ان محمداً رسول الله» بلند شد. علی (ع) رو به همسر خود فرمود: «آیا دوست داری این صدا در روی زمین خاموش شود؟ حضرت فاطمه (س) فرمود: هرگز. امام (ع) گفت: پس راه همان است که من پیش گرفته‌ام» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱۳/۱۱). بنابراین، امام علی (ع) برای حفظ اسلام و وحدت امت سکوت کرد. زیرا به‌خوبی از خطرهایی که جامعه و اسلام نوپا را تهدید می‌کرد، آگاه بود. البته مقصود از سکوت امام (ع) ترک مبارزه مسلحانه است؛ وگرنه حضرت هیچ‌گاه از حق خود دست برنداشت و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن، دائماً به صورت انتقادی به آن اشاره می‌کرد (نهج‌البلاغه، خطبه ۳) و گاهی هم با انجام‌دادن اعمالی، ناخشنودی خود را بیان می‌داشت. از جمله اینکه حضرت علی (ع) همسر خود را شبانه، غسل داد و دفن کرد و ناخشنودی خود و دختر پیامبر (ص) را از خلفا اعلان داشت (طبری، بی‌تا: ۲۰۸/۳؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۱۴۲/۳).

تلاش‌های علی (ع) برای تقویت وحدت تا حدی بوده است که می‌توان ایشان را پایه‌گذار وحدت دانست. برای نخستین بار در تاریخ، شخص علی بن ابی طالب (ع) راه همبستگی مسلمانان را وضع کرده است، چنانچه خودشان نیز به این موضوع اشاره دارند: «هیچ کس به اندازه من حریص به وحدت و اتحاد امت نیست و همچنین انشش نسبت به آن از من بیشتر نیست، من در این کار پاداش نیک و سرانجامی شایسته از خدا می‌طلبم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۲، و نامه ۷۸). ایشان بنیان‌گذار حفظ اسلام در برابر مخالفت داخلی و وحدت خود و نیروهای اجتماعی در برابر دشمن خارجی است (الرافعی، ۱۴۰۳: ۶۰-۶۱).

فعالیت‌های علی (ع) در زمان خلفا ثلاث:

۱- برنامه ریزی:

امام علی (ع) به گسترش اسلام در جهان و تثبیت بنیان آن در داخل کشور اسلامی می‌اندیشید و از طریق آشناکردن مردم با معارف الهی، به دفاع از اسلام نوپا می‌پرداخت و هر گاه خلفا دست نیاز به سوی امام علی (ع) می‌گشودند، حضرت آنها را یاری می‌کرد (بیهقی، ۱۳۶۶: ۱۶۴/۷؛ زمخشری، ۱۳۶۶: ۵۱۸/۱؛ ابن‌حزم، ۹/۱۳۳: ۱۴۱۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۱: ۳۶/۱۰) و در این خصوص از اختلاف و ایجاد تنش در جامعه جلوگیری می‌کرد و تمامی اعمال و رفتار ایشان بر اساس برنامه‌ریزی‌های دقیق صورت می‌گرفت، به گونه‌ای که

تمامی منابع لازم و افراد مستعد را در جهت تحقق اهداف متعالی راهبری کرد و مانع نابودی اسلام شد. نتیجه برنامه‌ریزی‌های حضرت را در سازمان‌دهی، هماهنگی و نظارت ایشان می‌توان دید.

۲- سازمان دهی

بر اساس باور برخی اندیشمندان، عده‌ای از فرصت‌طلبان، پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص) در پی بازگشت به آیین پدران خود شدند. از این‌رو خلیفه اول برای سرکوبی آنان به حمایت‌های بزرگان صحابه، از جمله حضرت علی (ع) و بنی‌هاشم، نیاز داشت. در صورت حمایت علی (ع) از خلیفه، به طور طبیعی گروه‌هایی از صحابه به همراه قبایل خود می‌توانستند قدرت در خور توجهی برای خلیفه به شمار آیند. البته پس از حضور محتاطانه امام علی (ع) در صحنه، پیروان و شیعیان حضرت نیز تا آنجا که حمایت از اسلام را با ورود امام علی (ع) به صحنه واجب دانستند، به میدان فعالیت آمدند و در نابودی مرتدان نقش بسزایی ایفا کردند (کلاعی البلسی، ۱۹۲۰: ۱۷). از همه مهم‌تر پیشنهاد خیرخواهانه امام علی (ع) به خلیفه است. زمانی که وی برای نبرد با مرتدان مسلح، سوار بر اسب در ذوالقصره (محل در نزدیکی مدینه) موضع گرفته بود، علی (ع) او را از این تصمیم جدی منصرف کرد و گفت اگر خلیفه خود به جنگ آنان برود و از منطقه خارج شود، نظم و انضباط هرگز به قلمرو جامعه اسلامی باز نخواهد گشت. ابوبکر پیشنهاد حضرت را پذیرفت و خالد بن ولید را به نبرد با اهل رده فرستاد (ابن‌کثیر، ۱۳۵۱: ۳۱۵/۶)

۳- نظارت و کنترل:

در این زمینه علی (ع) به عنوان رهبر و مدیری که بر اساس برنامه‌ریزی دقیق و سازمان‌دهی منسجم در راه حفظ اسلام گام نهاده بود باید برای رسیدن به این اهداف میزان حرکت درست جامعه به سمت آن اهداف را به دقت رصد می‌کرد و گاه به صورت مستقیم برای رفع انحرافات ورود پیدا می‌کرد. یکی از مصادیق آن این است که هرچند حضرت به عملکرد خلفا، از جمله عثمان، معترض بود (نهج‌البلاغه خطبه ۳۰ و ۱۶۴)، در عین حال نمی‌خواست اسباب تضعیف بالاترین مدیر اجرایی در حکومت اسلامی فراهم شود؛ و همچنین نمی‌خواست عثمان کشته شود؛ چراکه کشته‌شدن خلیفه، از منظر علی (ع) به معنای بازشدن باب فتنه بود. اما مردم که از خلافت عثمان بسیار ناراضی بودند، بالأخره اطراف منزل او جمع شدند. عثمان فردی را نزد علی (ع) فرستاد و از حضرت خواست ضمن صحبت‌کردن با ناراضیان و دادن تعهد برای پذیرش خواسته‌های آنان از طرف وی، آنها را بازگرداند. علی (ع) میان ناراضیان

حضور یافت، و قول و تعهد خلیفه را گوشزد کرد و مردم نیز با شرط نوشتن عهدنامه کتبی و دادن سه روز مهلت به خلیفه، اطراف منزل خلیفه را ترک کردند، اما سرانجام تصمیم به قتل خلیفه گرفتند. (طبری، بی تا: ۳/۳۹۴).

هنگامی که به علی (ع) خبر می‌رسد که مردم تصمیم گرفته‌اند عثمان را بکشند، حضرت به فرزندان خود حسن و حسین (ع) دستور می‌دهد «شمشیرهای خود را بردارید و بر در خانه عثمان بایستید و اجازه ندهید کسی به خلیفه دست یابد» (سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۵۹؛ بلاذری، ۱۳۱۹: ۱۸۵/۶). آنان خود را به خانه عثمان رساندند و با مهاجمان نبرد کردند، به حدی که سر و صورت امام حسن (ع) خونین و سر قنبر، غلام امام علی (ع)، به شدت مجروح شد (سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۶۰؛ مسعودی، ۱۳۴۶: ۳۴۸/۲). وقتی خبر قتل خلیفه به علی (ع) رسید، حضرت به سوی منزل وی شتافت و در این هنگام به محافظان منزل، از جمله دو فرزندش حسن و حسین (ع)، اعتراض کرد. سرانجام علی (ع) با فرستادن فرزندش حسن (ع) خواست تا اجازه دهند خلیفه دفن شود. آنان حرمت علی (ع) را نگاه داشتند و امام به همراه چند تن از صحابه، او را به خاک سپردند (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۸۸: ۲۴۲/۲؛ طبری، بی تا: ۳/۴۳۸).

علی (ع) در عصر حکومت خلفا، مدیریت و راهبری رسمی جامعه اسلامی را بر عهده نداشت؛ اما در تمام صحنه‌های سیاسی-اجتماعی و نظامی و قضایی و علمی حضور فعال داشت و با هدف حفظ و تقویت اسلام، جامعه اسلامی را مدیریت می‌کرد. در عین حال، مشورت ایشان با خلفا به گونه‌ای نبوده است که گمان شود آن حضرت کاملاً از همه تصمیمات و اقدامات خلفا راضی بود، بلکه بارها آن حضرت از حق غصب‌شده خویش سخن گفته است.

علی (ع) در دوران حکومت قبل از خلافت خویش کوشید مدیریت جامعه اسلامی در عصر حکومت خلفا را در قالب مشاوره‌های نظامی، سیاسی، علمی، قضایی و ... برای حفظ دین و ثبات جامعه نوپای اسلامی به انجام برساند. ایشان به بهانه اینکه حقتش غصب شده، در برابر معضلات گوناگون که دامن‌گیر اسلام و امت اسلامی شده بود و بقای دین و حیات مسلمانان را به خطر جدی انداخته بود، بی‌اعتنا نماند. بنابراین، شیعیان نیز نباید ارتباط خود با جوامع اهل سنت را قطع کنند، بلکه باید با مدیریت صحیح و ارتباط و همبستگی با برادران مسلمان خود، سبب تقویت اسلام شوند.

و لَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ (بند ۱۱۹)

در آبشخوری زلال واردشان می ساخت.

و لَأُورِدُهُمْ مِّنْهَلًا نَّمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا

"علی" آنان را به آبشخوری صاف و مملو و وسیع هدایت می کرد.

تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ

که آب از اطرافش سرازیر می شد و هرگز رنگ کدورت به خود نمی گرفت.

و لَأَصْدَرُهُمْ

او آنان را از این آبشخور سیراب به در می آورد.

منهل: آبراه.

نمیر: سودمند

طفح: بی پروا , بی احتیاط- تطفح: لبریز می شود، پر می شود-

رنق=تیره و کدر- لا یترنق، از رنق: کدر نمی شد

نمیر=آب خوشگوار و شیرین.

ضفتا: دو طرف. الضفه: اطراف جویبار

شرح بند ۱۱۹:

قبر پنهان تو روشنگر اوج ستم است.

عمر کوتاه تو فهرست غم است.

دفاع تو از "علی" دفاع از ولایت است.

از امام زین العابدین (ع) و ابن عباس سؤال شد؛ چرا قریش نسبت به "علی" بغض داشت. امام فرمود: زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرد (کشتن مشرکین در جنگهای بدر و احد) و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد (جنگ با منافقین). (بحار ج ۲۹ ص ۴۸۲) (تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۲۹۱)

نگرانی از عوام فریبی:

از موارد مظلومیت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - این بود که خصم عوام فریبی می کرد. مثلاً فدک را که حق حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بود از او گرفت ولی برای حق بجانب نشان دادن خود گفته بود اگر مایل باشی اموال شخصی من در اختیار تو باشد - یا به صورت مستقیم میراث او را گرفت بدین بهانه که پدرت دستور داده و من نمی توانم تخلف کنم.

برای حضرت فاطمه - سلام الله علیها - این شگفتی وجود داشت که خدا و انسانیت و اخلاق چه شدند؟ چرا چیزی را به پدرش نسبت می دهند که روح پیامبر از آن آزرده است؟ چگونه می شود مسأله ای توسط پیامبر صورت گرفته باشد و حضرت فاطمه - سلام الله علیها - از آن بی خبر باشد؟ حضرت فاطمه ای که مرکز اسرار پیامبر بود چگونه از حدیث میراث که امروز ابوبکر آن را اعلام می کند بی خبر است؟ و این عوام فریبی روح حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را آزرده می ساخت زیرا بخاطر تقوا و انسانیت توان مقابله به مثل را نداشت.

حزن و اندوه:

حضرت فاطمه - سلام الله علیها - برای زدودن این آثار و اقدام تلاش ها کرد ولی به ثمر نرسید. از وجود و جان خود و خانواده اش مایه گذارد ولی در آن موفق نشد. او در واقع اسیر انتقام جوئی خصم در شمشیر برافراختن علی - علیه السلام - علیه مشرکین بود. آن روز که علی - علیه السلام - برای احیای دین همه همت خود را مصروف می کرد کینه هائی در دل مشرکان شکل می گرفت و امروز همان کینه ها بصورت موضعگیری ها و بی تفاوتی ها درآمد.

پیش بینی پیامبر - صلی الله علیه و آله -

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مظلومیت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را پیش بینی کرده و رهنمودهای خود را از پیش به او داده بود. براساس آن چه که صاحب کشف الغمه می نویسد: پیامبر روزی به فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: دخترم، تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و مورد استضعاف واقع خواهی شد. آنکس که ترا اذیت کند مرا آزار داده، و آنکس که ترا بخشم آورد مرا بخشم آورده، کسی که به تو جفا کند بمن جفا کرده، هر کس از تو ببرد از من بریده، آنکس که به تو ستم کند به من ستم روا داشته، آنکس که ترا شادان کند مرا مسرور کرده، آنکس که به تو پیوند مهر داشته باشد به من پیوند دارد، زیرا تو از منی و پاره تن منی، و جان من و روح منی، از ستمکاران امتم بر تو به خدا شکوه می کنم. (کشف الغمه ۱۴۸)

آرایه های ادبی در کلام فاطمه(س):

سخنان اهل بیت دارای نکات فراوان از آرایش های لفظی و معنوی و مخصوصاً صنعت سجع است. هر گاه در جمع مردم خطبه بخوانند، گفتار ایشان نثر مرسل خواهد بود. بخصوص که گوینده در مقام طرح شکایت و دادخواهی باشد.

خطبه دختر پیغمبر برخوردار از تشبیه، استعاره و کنایه است. نظیر چنین صنعت های لفظی و معنوی را در گفتار های کوتاه صحابه و مردم حجاز در صدر اسلام، فراوان می بینیم، چه رسد به خانواده پیغمبر. از صنعت های لفظی، موازنه، ترصیع، تضاد و بیشتر از همه سجع در این سخنرانی موجود است.

هنر سجع گوئی در خاندان پیغمبر امری طبیعی بوده است. ما می دانیم پیش از اسلام سخن به سجع گفتن در مکه رواج داشت. نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم فراوان از این صنعت برخوردار است.

دختر پیغمبر و شوی او علی بن ابی طالب و فرزندان او به حکم وراثت، و نیز تحت تاثیر آیه های قرآن به سجع گوئی خو گرفته بودند.

آنچه می بینیم اینست که گفتار منسوب به دختر پیغمبر پر از آرایش معنوی و لفظی است، از استعاره، تشبیه، کنایه، طباق، سجع. اگر خطبه از چنین آرایش ها برخوردار باشد زیور آنست، سخنی است که برای جمع گفته می شود. باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار، خطیب در عین حال که به معنی توجه دارد به زیبایی آن، و نیز به آرایش لفظ باید توجه داشته باشد.

بَطَانًا وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلَانًا (۱۲۰)

علی(ع) خیر و نیکی را در نهان و آشکار برای آنان خوش می داشت.

وَ لَمْ يَكُنْ يَحْتَلِي مِنَ الْغَنَى بِطَائِلٍ

{او اگر بر مسند می نشست} هرگز بهره ای فراوان از بیت المال را به خود اختصاص نمی داد.

وَ لَا يَحْظِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رَى النَّاهِلِ

و از فزونی و ثروت دنیا جز به مقدار نیاز برداشت نمی کرد،

بطان: جمع بطن: بزرگ شکمان.

ری: سیرابی.

يتحلى: زینت می کند. حلى= آراستگی

طائل: نفع و فایده. توانایی، فضل

نائل: کامیاب، آن که به خواسته اش برسد.

ناهل: عطشان. سیراب، تشنه

حظي=بهره مند شدن

وَ شُبُعَةَ الْكَافِلِ (بند ۱۲۱)

به مقدار آبی که تشنگی را فرو نشانند و خوراکی که گرسنگی را برطرف نماید.

وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاعِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ

(در آن هنگام)، مرد پارسا از «تشنه حطام دنیا» بازشناخته می شد و راستگو از دروغگو متمایز می

گشت، {در این صورت، ابواب برکات آسمانی و زمین بر آنان گشوده می شد ولی خداوند به زودی، آنان

را به سبب اعمال و کردارشان مؤاخذه خواهد کرد}

شبع= خوب نفوذ کردن

کافل = ضامن تعهد

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (بند ۱۲۲)

زیرا اگر ساکنان قریه ای ایمان آورده خدا ترسی پیشه می ساختند برکات زمین و آسمان را بر آنان فرو می ریختیم.

وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «اعراف: ۹۶»

اما آنان دروغ گفتند و ما آنان را در برابر آنچه که به دست آورده بودند، گرفتار آوردیم

شرح بند ۱۲۲:

خدای تعالی در این آیات شریفه پس از ذکر داستان پیامبران می فرماید: ما هر زمان که پیامبری به قریه ای فرستادیم ، در ابتدا آنها را بد حال و گرفتار ساختیم تا برای رفع گرفتاری به سوی خدا بروند و تضرع کنند ، سپس گرفتاری آنها را به آسایش و شادمانی تبدیل ساختیم تا به حدّ اعلاّی خوشی و ثروت رسیدند . در این هنگام مقتضی بود که به توحید بگرایند و پی ببرند که حال بد و نیکو در دست خداست ، لیکن این تغییر وضعیت را عادی تلقی کردند و گفتند: پدران ما نیز با اینکه مشرک بودند چنین تغییراتی در حالات خود داشتند . لذا ما پس از اتمام حجت، ناگهان و بدون اطلاع قبلی آنها را به عذاب رساندیم . آنگاه می فرماید : چنانچه اهل آن شهرها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند ما درهای برکات خود را از آسمان و زمین به روی آنها باز می کردیم ولی آنها پیامبران ما را تکذیب کردند و گرفتار عذاب شدند.(تفسیر بلاغ – میر محمدی زرنندی)

(پس با یاد این آیه ، علی(ع) خطر نقص عهد و پیمان و نادیده گرفتن حجت الهی را دردی می داند که این درد جزء با عذاب الهی بر طرف نخواهد شد، همچون نابودی اقوام ناسپاس گذشته که قدر نعمت خداوند را با نزول پیامبران و اوصیاء آنان ندانستند)

وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا (بند ۱۲۳)

و کسانی از اینان که ستم روا داشتند نتیجه سوء کردارشان را به زودی خواهند یافت.

وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ «زمر: ۵۱»

آنان هرگز بر ما چیرگی نخواهند یافت.

شرح بند ۱۲۳:

هرگز کسی با ظلم نمی تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد:

أَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ:

سپس بدیهای اعمالشان به آنها رسید؛ و ظالمان این گروه [= اهل مگه] نیز بزودی گرفتار بدیهای اعمالی که انجام داده‌اند خواهند شد، و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.

از قوم رسول خدا (ص) ستمگرانی بودند که راه اقوام گذشته را در پیش گرفته بودند و قرآن و عید می دهد که بزودی عذاب آنچه را کرده اند به ایشان خواهد رسید و نمی توانند با جلوگیری از آمدن وبال اعمالشان، خدا را عاجز کنند.

ظلم به خداوند: براستی ظلمی بالاتر از این نمی‌شود که انسان، جماد بی‌ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می‌کند.

ظلم به دیگران: این قسم نیز دارای مصادقی فراوانی است. از جمله: ظلم مالی، که شامل پامال کردن حق مالی یک انسان یا یک جامعه می‌باشد و یا ظلم جانی که این‌گونه تجاوز و ستمکاری از وارد کردن یک جراحت کوچک بر بدن تا کشتن یک یا چند انسان را شامل می‌شود و یا ظلم اعتباری که همان تجاوز به حقوق اعتباری انسانهاست و نیز مصادیق دیگر ظلمها.

منشاء و عوامل ظلم:

خشونت و کینه توزی: گاهی انسان ستمکار چنان در خباثت و وقاحت غوطه‌ور است که گویی از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران مخصوصاً به حقوق ضعفا و بینوایان لذت می‌برد و هر چه که در تعدی و تجاوز به دیگران بیشتر خشونت انجام می‌دهد بر لذت و شقاوت او می‌افزاید.

خودکامگی: گاهی منشأ ظلم و تعدی، سودجویی و خودخواهی و خودکامگی است، اگر چه وقاحت این نوع ظلم به شدت قسم اول نیست ولی در عین حال با نظر به عظمت حقی که پایمال می‌گردد، یا بی‌پار و یاور بودن شخصی که مورد تعدی و ظلم قرار می‌گیرد، دارای درجات شدید و ضعیف می‌باشد.

جاه طلبی: بعضی از افراد بدنبال جایگاه و موقعیتی که پیدا می‌کنند و می‌خواهند به مقامی برسند راه ستم را بیش می‌گیرند و از این راه سعی می‌کنند به موقعیتشان برسند.

خودخواهی: حضرت علی(ع) در یکی از خطبه‌هایشان، عوامل ظلم و ستم را به خود افراد نسبت می‌دهد و چنین می‌فرماید:

"هیئات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدايم و کجی‌ها را که در حق راه یافته است، راست نمایم". (ترجمه نهج البلاغه محمد دشتی-خطبه ۱۳۱)

حضرت علی(ع) در این سخنشان، علت ظلم را به خود افراد برمی‌گردانند چرا که آنها بر روی عدل، ظلمت و تاریکی انداخته و مسیر حق را منحرف کرده‌اند.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ (بند ۱۲۴)

بیايید! و بشنوید!

وَمَا عِشْتَ أَرَكَ الدَّهْرَ عَجَبًا وَ إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ

روزگار چه طرفه معجونی در نهان دارد و چه بازیچه‌ها یکی از پس دیگری آشکار می‌سازد.

لَيْتَ شَعْرِي إِيَّيْكَ أَيَّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا (بند ۱۲۵)

ای کاش می‌دانستم به چه پناهگاهی تکیه داده‌اند؟

وَ عَلَيَّ أَيَّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا

و کدامین ستون را پشتیبان گرفته‌اند؟

وَ بَأْيَةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا

و به کدامین ریسمان تمسک جسته اند؟

وَ عَلَى آيَةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا

و بر چه خاندانی پیشقدم شده، استیلا جسته اند؟

حنک = سختی کشیدن - احتنکه: بر او چیره شد

هلم: بیا.

سناد: تکیه گاه.

عماد: تکیه گاه، ستون، پایه.

لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ «حج: ۱۳» (بند ۱۲۶)

شگفتا! که بد سرپرستی انتخاب کرده و بد دوستانی برگزیده اند.

وَ بَنَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا «كهف: ۵۰»

و ستمکاران [که به جای خداوند شیطان را اطاعت نمودند] چه بد میادله کردند..

عشیر: دوست، رفیق، خویشاوند.

شرح بند ۱۲۶:

ملائکه دستور و فرمان خداوند را بر سجده آدم اطاعت کردند ولی شیطان اطاعت نکرد و گفت من از جن هستم و جن از آتش است و آدم از خاک، پس غرور و تکبر او را از اطاعت خدا باز داشت پس او گروهی را گمراه کرد اینان چرا از کسی که خود و فرزندانش دشمن آنها هستند به عنوان ولی اطاعت می کنند و اطاعت پروردگار را به اطاعت از دشمنان او تبدیل می کنند؟ چه زشت است که انسان، ظالمان را از خداوند بدل بیاورد و ما هیچ وقت شیطان و فرزندانش را در خلق آسمان ها و زمین و

آفریدن خودشان به یاری نگرفته ایم تا صلاحیت ولایت و سرپرستی داشته باشند و ما اصلاً از ستمکاران یاری نمی‌گیریم.

اسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ الذَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ (بند ۱۲۷)

اینان روی بال - به جای پره‌های بزرگ - دُم را قرار داده‌اند. سر را واگذارده، دُم را اختیار نمودند.

فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صُنْعًا

به خاک مزلت ساییده باد بینی قومی که «خیال کردند با این اعمال کار خوبی را انجام داده‌اند.»

سناد: تکیه‌گاه

ذنابی: دم مرغ، اذناب الناس: مردم فرومایه، پستان.

قوادم: آنچه مقدم شده است. پره‌های بزرگ پرنده که قوام پرواز به آنها بستگی دارد.

عجز: آخر و پایان هر چیز، دم.

کاهل: میان دو کتف انسان، کاهل، قوی‌ترین محل در بدن انسان در برابر عجز که ضعیف‌ترین جاست، بزرگ،

سرشناس.

رغما: به خاک مالیده باد.

معاطس: بینی‌ها. عطس: بینی را بخاک مالیدن

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ «بقره: ۱۲» (بند ۱۲۸)

بدانید که آنان فاسدند، ولی خود نمی‌دانند.

شرح بند ۱۲۸:

چرا منافقین قدرت تشخیص و فهم ندارند؟

اصرار و پافشاری منافقین در راه نفاق و خوگرفتن با این برنامه‌های زشت و ننگین سبب شده است. تدریجاً گمان کنند این برنامه مفید و سازنده و اصلاح طلبانه است. اگر گناه از حد بگذرد حس تشخیص را از انسان می‌گیرد بلکه تشخیص او را واژگون می‌کند و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می‌آید. منافقین زمانیکه نسبت به اعمال، خود باور شدند دچار فقدان شعور واقعی می‌شوند؛ اندیشه

و فهم نمی کنند، دچار حیرت و سرگردانی می شوند؛ به سبب دروغهایی که می بافند در کفر پایدار می شوند و هدایت نمی یابند "چون اعتقاد قلبی ندارند وحشت و اضطراب و عذابی دردناک دارند". از امام معصوم علیه السلام نقل شده: که سه صفت است که در هرکس باشد، منافق است هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: "اول، خیانت در امانت"، دوم، دروغ گویی "سوم، خلف وعده"، (تفسیر نفیس - سید محمد رضا طباطبایی نسب)

وَيَحْتَمُونَ (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) «یونس: ۳۵- (بند ۱۲۹)

وای بر آنان! «آیا آن کس که مردم را به راه راست فرا می خواند، سزاوار پیروی است یا آنکه خود راه را نمی داند؟ وای بر شما! چه بد داوری می کنید»
لا یهدی: راه نمی یابد.

شرح بر بند ۱۲۹:

شما با نا فرمانی رسول خدا (ص) یعنی نافرمانی خدا، فکر می کنید منحرف نشده اید؟ آیا ان راهی که برای خود و بر اساس هوی و هوس خود انتخاب کرده اید شما را به حق هدایت می کند؟ شما راه خدا را گم کرده اید و خود نمی دانید که به چه راهی قدم گذاشته اید؛ بر اساس چه داوری شما این مسیر انتخاب کرده اید؟ چرا راه اطاعت الهی را بر نگزیدید؟ شما اکتفا کرده اید به ظواهر آیات الهی، پس بدانید که حکم شما اساسی ندارد و در دنیا و آخرت هموار دچار خسران و ذلت خواهید بود. شما ایمان آوردید و حجت الهی را شناختید ولی بعد تکذیب کردید، چه بد داوری کردید!

أَمَّا لَعْمَرِي لَقَدْ لَفَحْتُ فَنظِرَةً رَيْثَمَا تُنْتَجِحُ (بند ۱۳۰)

هان، به جان خودم سوگند که نطفه این، بسته شده است. [و شتر این فتنه، آبستن شده به همین زودی خواهد زایید] انتظار بکشید تا این فساد در پیکر اجتماع اسلامی منتشر شود.

ثُمَّ احْتَلَبُوا مِنْ عِ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَا فَا مُبِيدًا

سپس، از پستان شتر خون و زهری که زود هلاک کننده است، بدوشید.

هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبِطُونَ

«در اینجا است که پویندگان راه باطل زیان بینند»

وَ يَعْرِفُ النَّالُونَ غَبَّ مَا أُسِّسَ الْأَوَّلُونَ

مسلمانانی که در پی خواهند آمد، درمی یابند که احوال مسلمانان صدر اسلام چگونه بوده است.

عمر: زندگی، جان.

لقحت: باردار گردید. حمل کرد.

نظره: تاخیر در کار، مهلت.

ریث: کندی، مقدار، درنگی از زمان، اندازه.

قعب: قدح بزرگ، کاسه ی چوبی.

دم عبیط: خون تازه.

ذعاف: سم، زهر.

غب: عاقبت، فرجام، سرانجام.

ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَأَطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشًا (۱۳۱)

پس به دنیای خود خوش باشید و دل به فتنه گرم دارید.

طیبوا عن دنیاکم نفسا: طاب عن الشیء نفسا: آن چیز را رها و یله کرد و نخواست.

طیبوا: خوش دارید.

طامنوا: آرام کنید، آماده سازید.

جأش: جان و قلب.

وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ (بند ۱۳۲)

بشارتتان باد به شمشیرهای کشیده و بُرّا،

وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ عَاشِمٍ

و حمله جائز و متجاسر ستمکار-

وَ بِهِرْجٍ شَامِلٍ

و درهم شدن امور همگان

وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ

و خود رأیی ستمگران!

يَدْعُ فَيُنَكِّمُ زَهِيداً

غنائیم و حقوق شما را اندک خواهند داد.

وَ جَمْعَكُمْ حَصِيداً

و جمع شما را با شمشیر هایشان دور خواهند کرد.

صارم: قاطع، برنده.

غشم: ظلم و غضب، غاشم: ظالم و غاصب.

فی ء: غنیمت و خراج، مالیات.

زهید: کم، کم ارزش.

هرج: فتنه، آشوب.

حصید: درو شده.

فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ (بند ۱۳۳)

و شما جز میوه حسرت برداشت نخواهید نمود.

وَ أَنَّى بِكُمْ

کارتان به کجا خواهد انجامید؟

وَ قَدْ عَمِيتَ عَلَيْكُمْ

در حالی که «حقایق امور بر شما مخفی گردیده است.

(أَنْزَلْنَاكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ) «هود: ۲۸»

آیا شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید؟ .»

عمیت: مخفی شد، پوشانده شد.

شرح بند ۱۳۳:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (هود: ۲۸)

(نوح) گفت: «اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد -و بر شما مخفی مانده- (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید)؟! آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟!»

رسول خدا(ص) بر طبق آیه فوق و چند آیه بعدش فرمود: پیامبری من از طرف خداست ، آیا می‌توانم شما را که از قبول آن کراهت دارید به پذیرفتن آن اجبار کنم؟ خیر، من وظیفه ای در این مورد ندارم زیرا اکراه در دین نیست و من از شما اجر مطالبه نمی‌کنم ، اجر من با خداست ،پس قبول دین برای شما خرجی ندارد و من پیراوانم را که در نظر شما بی ارزش اند، از خود طرد نمی‌کنم ، زیرا آنان متدین و به قیامت معتقد هستند . خیال می‌کنم شما از حال آنان بی اطلاع و جاهلید . اگر آنها را طرد کنم مؤاخذه می‌شوم و کسی هم نمی‌تواند مرا یاری نماید. من نمی‌گویم که خزینه های ثروت خدا نزد من است و ادعای دانستن غیب یا فرشته بودن را ندارم و نمی‌توانم در باره کسانی که در نظر شما خوارند ، بگویم که در نزد خدا نیز خوارند و خیری در آنها نیست ، بلکه خداوند خود به نیت اشخاص واقف است. و بهمین منظور حضرت زهرا(س) این آیه را خواند تا تفکرات رسول خدا(ص) را نسبت به غاصبان اعلان دارد.

گفتگوی فاطمه (س) با مردان مهاجر و انصار:

قَالَ سُؤِيدُ بْنُ غَفَلَةَ فَأَعَادَتِ النِّسَاءَ قَوْلَهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) عَلَى رِجَالِهِنَّ (بند ۱۳۴)

سوید می گوید: زنان حاضر در مجلس، سخنان حضرت فاطمه (علیها السلام) را پیش مردان خود بازگو و تکرار کردند.

فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَ قَالُوا :

در پی آن، گروهی از بزرگان و رؤسای مهاجران و انصار در حالی که اعتذار می جستند و اظهار ندامت، نزد حضرت زهرا (علیها السلام) آمدند و به آن حضرت گفتند:

يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ وَ نُحْكَمَ الْعُقْدَ لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ

ای سرور زنان عالم! اگر ابو الحسن، برای ما حقایق را عنوان می کرد، پیش از آنکه ما با دیگری (ابوبکر) عهد و وثیق و پیمان استوار و محکم بسته باشیم، هرگز از او روی برنناخته به دیگری میل نمی کردیم.

فَقَالَتْ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) إِلَيْكُمْ عَنِّي (بند ۱۳۵)

حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: دنبال کار خود بروید.

فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْدِيرِكُمْ وَ لَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ

دیگر پس از این عذرخواهی دروغین، عذری نیست و پس از این کوتاهی و تقصیرتان، کاری نیست.

پایان خطبه-

ادامه شروح بر خطبه فدکیه:

بیت الاحزان فاطمه(س)- قبر پنهان تو روشنگر اوج ستم بر توست!:

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (نحل ۸۳)

آنها نعمت خدا را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند؛ و اکثرشان کافرند!

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه فرمود: نعمت خدا را در روز غدیر شناختند و در روز سقیفه منکر شدند.

بیت الاحزان فاطمه(س) سند مظلومیت ایشان بعد از رحلت پیامبر(ص) و غصب خلافت و ظلم به اهل بیت بود. آنچه گروه سقیفه و غاصبان خلافت بر سر این خاندان مطهر آوردند، مصیبتی جانکاه بود. داغ رحلت پدر و غصب خلافت و بی توجهی به امر ولایت و دیگر آلام روحی و جسمی وارده بر حضرت زهرا(س)، اشکهایی را بر چهره مبارک روان ساخت که قطع شدنی نبود این اشکها نوعی اعتراض به وضع حاکم به شمار می رفت. مردمی نزد علی(ع) آمدن که گریه فاطمه ما را ناراحت می کند، او وقت خاصی برای گریه خود قرار دهد تا ما استراحت داشته باشیم. پس روزها همراه با حسنین(ع) زیر درخت اراک در مدینه می نشست و در سایه آن تمام روز را بر پدرش می گریست. نزدیک غروب "علی" به سراغشان می رفت و به خانه می آمدند. مخالفان آن درخت را قطع کردند. حضرت زیر آفتاب می نشست و می گریست پس علی(ع) برای او اتاقی ساخت و نامش را بیت الاحزان گذاشت. (الذریعه ج ۳ ص ۱۸۵ شیخ آقا بزرگ تهرانی)

به نقل از مناقب ابن شهر آشوب. متن روایت چنین است: دَخَلَتْ أُمُّ سَلْمَةَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ (س) فَقَالَتْ لَهَا: كَيْفَ اصْبَحْتَ عَن لَيْلَتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَتْ: اصْبَحْتُ بَيْنَ كُمِدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدِ النَّبِيَّ وَ ظَلَمَ الْوَصِيَّ. هُتِكَ وَ اللَّهُ حِجَابُهُ، مَنْ اصْبَحْتَ إِمَامَتُهُ مَغْضُوبَهُ عَلَيَّ غَيْرِ مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي التَّنْزِيلِ وَ سَنَّهَا النَّبِيُّ فِي التَّوْوِيلِ وَلَكِنَّهَا أَحْقَادُ بَدْرِيهِ وَ تِرَاتُ أُحْدِيهِ، كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مُكْتَمِنَةً. فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْأَمْرَ. أَرْسَلْتُ عَلَيْنَا شَأْبِيبُ الْأَثَارِ، مِنْ مَخِيلَةَ الشَّقَاقِ. فَيَقْطَعُ وَ تَرُ الْإِيمَانَ مِنْ قَيْسِي صُدُورِهَا عَلَيَّ مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرَّسَالَةِ وَ كَفَالَهُ الْمُؤْمِنِينَ أَحْرَزُوا عَائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدُّنْيَا، بَعْدَ اسْتِنصَارِ مِمَّنْ فَتَكَ بِأَبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنَازِلِ الشَّهَادَاتِ .

حضرت زهرا(س) بیمار شد. اولین کسی که به عیادت آن حضرت آمد ام سلمه بود. گفت: ای دختر رسول خدا، شب را چگونه صبح کردی؟ فرمود: حزن و اندوه قلبم را فرا گرفته، به سبب از دنیا رفتن پیامبر و ستمگری به وصی پیامبر، حجاب علی را هتک کردند [کنایه است از جسارت به حضرت زهرا(س)]؛ همان که امامتش را غصب کردند، بر خلاف آنچه که خدا در قرآن نازل کرده و پیامبر در سنت خود بیان فرموده بود. سبب این کار کینه هایی بود که از بدر از (علی) به دل داشتند و انتقام و طلب خون هایی که در أحد ریخته بود. این منافقان دشمنی علی را در دل هایشان پنهان داشتند. (در غزوه

بدر، از هفتاد نفر از بزرگانی که کشته شده بودند، سی و پنج تن به دست حضرت علی (ع) کشته شدند. تیره: خون طلب داشتن. در اُحد، در اول جنگ، یازده نفر از پهلوانان قریش را حضرت علی (ع) کشت. (و آن گاه که خلافت را گرفتند و به هدف رسیدند، یکباره، ابر اهل شقاق بر ما باریدن گرفت و بلا بر ما فرو ریخت. بند کمان ایمان از سینه های آنان بُرید و آنچه دل هایشان می خواست، به سبب غرور دنیا به ما آزار کردند. اینها همه به جهت آن بود که علی پدران آنان را در نبردهای سخت و در منازل شهادت کشته بود) (بحار ۱۵۶/۴۳/روایت ۵)

مَدّت حیات بانو بعد از پدر بزرگوار:

اقوال در باره مدّت بقای حضرت زهرا(س) بعد از رحلت پیامبر(ص)، مختلف است؛ بیشترین قول، شش ماه (بحار الانوار ۲۹۹/۲۰۳/۳۹۱) و کمترین قول چهل روز (بحار ۱۸۲/۴۳/۱۹۲) - قول دیگر ۹۵ روز بعد از رحلت پدر بزرگوار در سوم جمادی الثانی است. (اعلام الوری ۱۵۲ - ر.ک. کافی ۱/۲۴۱ - بحار ۲۱۶/۴۳) حضرت بعد از پدر بزرگوار شش ماه زیست و چون وفات کرد همسرش علی(ع) او را شبانه دفن کرد و خود بر او نماز خواند و ابوبکر را خبر نکرد (صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۵۴). آن بانو بزرگوار در سوم جمادی الثانی روز سه شنبه یازدهم هجری از دنیا رفت. علت از دنیا رفتن آن بانو این بود که قنذ غلام عمر به فرمان او با فلز نوک غلاف ششمیر، ضربه ای به حضرت وارد کرد طوری که در بدن آن حضرت فرورفت پس محسن سقط شد و بخاطر آن شدیداً بیمار شد و نگذاشت که هیچ یک از آنانی که به او آزار رسانده بودند، نزدش بروند. (دلائل الامامة ۴۵)

در انساب الشراف به نقل از سلیمان تیمی و ابن عون؛ ابوبکر به دنبال علی(ع) فرستاد و از او بیعت خواست. اما علی (ع) بیعت نکرد پس عمر آمد و همراه او شعله ای از آتش بود. فاطمه(س) او را در آستانه در دید و فرمود: ای پسر خطاب! آیا در خانه ام را بر روی من آتش می زنی؟! گفت: آری و این آنچه را پدرت آورد استوارتر می کند. (ج ۳ ص ۲۶۸)

چرا علی(ع) بیعت نکرد:

ابوبکر به دنبال "علی" فرستاد و او را فرا خواند، پس آمد و سلام داد و نشست. پس رو به مردم کرد و گفت چرا مرا فراخواندی؟

عمر گفت: تو را برای بیعت فراخواندم که مسلمانان بر آن اجتماع کردند.

علی(ع) فرمود: ای گروه شما حکومت را از دست انصار گرفتید با این استدلال که ابوبکر با پیامبر خویشاوند است و چون می پنداشتند که محمد(ص) از نیان شماست ، پس آنان زمام امور را به شما سپردند و کار را به شما وانهادند. من با همان استدلالی که بر انصار احتجاج کردید بر شما احتجاج می کنم . ما در زندگی و مرگ به محمد(ص) نزدیکتریم چرا که ما اهل بیت او و نزدیکترین مردم به او هستیم .

عمر گفت: ای مرد ! تو رها نمی شوی مگر آن که همان گونه که دیگران بیعت کردند بیعت کنی.

علی(ع) فرمود: من هم از تو نمی پذیرم و با کسی که از او برای بیعت گرفتن سزاوارترم بیعت نمی کنم.

ابو عبیده بن جراح به او گفت : ای ابوالحسن ! بخدا سوگند توبه این امر بخاطر فل و سابقه و خویشاوندی سزاوتری ، اما مردمان بیعت کردند به این پیرمرد و راضی شدند ؛ پس تو هم به آنچه مسلمانان راضی شدند ؛ راضی شود.

علی(ع) فرمود: ای ابو عبیده ! تو امین این امتی ، پس از خدا در باره خودت پروا کن که این روز روزهایی را پشت سر دارد و برای شما شایسته نیست که حاکمیت و قدرت محمد(ص) را از خانه و درون اتاقش بیرون بکشید و به خانه ها و درون اتاق هایتان ببرید زیرا قرآن در اتاقهای ما نازل شد و ما معدن و منشأ علم و حکمت و دین و سنت و واجباتیم و ما از شما به کارهای مردم آگاه تریم پس از هوا و هوس پیروی نکنید که بی ارزشترین سهم نصیب شما می شود.

بشیر بن سعد انصاری به سخن در آمد و گفت: ای ابوالحسن! بخدا سوگند اگر مردم این سخن را پیش از بیعت از تو شنیده بودند دونفر هم بر سر تو اختلاف نمی کردند و همه مردم با تو بیعت می نمودند. امبا تو در خانه ات نشستی و در این کار حاضر نشدی و مردم پنداشتند که تو نیازی به خلافت نداری ، اکنون هم بیعت با این پیرمرد رخ داده و به انجام رسیده است و تو اختیار کار خود را داری.

علی(ع) به او فرمود: ای بشیر! وای بر تو! آیا وظیفه این بود که جنازه پیامبر خدا را در خانه اش رها سازم و هنوز او را به مدفنش نبرده بیرون بیایم و بر سر خلافت با مردم کشمکش کنم.(الرَّذَّة ص ۴۶)

دلایل بیعت امام با ابوبکر:

در صحیح بخاری (یکی از کتب صحاح سته اهل سنت) حدیثی را زُهری نقل می کند- فاطمه تا زنده بود "علی" با ابوبکر بیعت نکرد مگر هنگامی که شش ماه از وفات رسول خدا گذشته بود و چون فاطمه از دنیا رفت، "علی" با ابوبکر بیعت کرد. و دیگر افراد از بنی هاشم نیز بیعت کردند. آنها بدلیل اینکه در خارج از مدینه گروهی با بیعت با ابوبکر مخالف بودند، و گروهی هم خبر وفات حضرت رسول را شنیدند از اسلام بیرون رفتند که تاریخ آنها را "مرتدین" می خوانند. در نزدیکی یمن چهل هزار نفر از مرتدین آماده حمله به مدینه شدند که اگر می آمدند، مدینه را نابود می کردند و هیچ چیز از اسلام باقی نمی ماند؛ یعنی مسئله عظیم تر از جنگ خندق بود - (غزوه احزاب یا غزوه خندق که در ۱۷ شوال سال پنجم هجری، برابر با سال ۶۲۷ میلادی در یثرب میان سپاهیان مسلمان پیرو محمد و سپاهیان مکه تحت رهبری ابوسفیان درگرفت. این نبرد سومین رویارویی مسلمانان مدینه و مکیان و از نبردهای مهم تاریخ اسلام است. در این نبرد حفر خندق اطراف شهر به پیشنهاد سلمان فارسی انجام گرفت. نبرد خندق که به نبرد احزاب نیز نامبردار است محاصره طولانی مدت شهر یثرب (مدینه امروزی) است که توسط اعراب و قبائل یهودی صورت گرفت. تعداد مردان جنگی در این غزوه به ۱۰ هزار نفر به همراه شش هزار و چندین شتر می رسیده است در حالیکه مدافعان مدینه تنها ۳۰۰۰ نفر بوده اند. این شکست باعث شد که اعراب مکه بسیاری از دارایی و اموال تجاری شام را از دست بدهند.)

لذا عثمان آمد به خدمت حضرت علی(ع) و عرض کرد: ای پسرعمو تا وقتی که تو بیعت نکنی کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد. آنقدر زمزمه کرد تا حضرت را به نزد ابوبکر برد و "علی" با او بیعت کرد. بعد از این بیعت مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد. (انساب الاشراف بلا ذری ۵۸۷/۱)

انگیزه های بیعت امام پس از خوداری از بیعت:

۱- بیم اختلاف ۲- بیم ارتداد ۳- بی یاور بودن ۴- اجبار

چندین سؤال بی جواب:

۱- چرا سقیفه با سرعت تشکیل شد؟ حاضران اندک چرا به ابوبکر رأی دادند و با او بیعت کردند؟ چرا صبر نکردند و منظر امام و عباس نشدند تا از کفن و دفع پیامبر فارغ شوند؟

۲- اگر پیغمبر به ادعای منکران وصی تعیین نکرده پس چرا پیامبر هنگام عزیمت به جنگ تبوک ، مدینه را بدون امام تنها گذاشت و دستور داد امام در مدینه برای نظارت بر امور (کنترل منافقین و مشرکین در ایجاد توطئه و فتنه) بماند ، معنای این تصمیم و جایگزینی چیست؟ پس حضرت نگفت مردم خودشان اداره امور را در دست بگیرند و این تصمیم برای این بود که کارها از هم نپاشد و دشمنان توطئه نکنند پس آیا صحیح است که اهل سنت بگویند حضرت رسول برای بعد از خود خلیفه ای تعیین نکرده بود؟!

۳- خبر دیگر اینکه، زمانیکه حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود و پیکرش در برابر چشم مردم و خانواده کفن پوش بود، چرا عمر با اصرار می گفت: پیامبر نمرده و با شمشیر در کوجه ها و گذرها می گشت و تهدید کنان می گفت: هر کس بگوید پیامبر مرده ، گردنش را می زنم ، اما همین که ابوبکر (که هنگام وفات پیامبر- بیرون از مدینه بود) به مدینه رسید و جسد پیامبر را دید ، عمر مرگ پیامبر را قبول کرد!

۴- فاطمه فدک غصب شده را می طلبید ، ابوبکر گفت: چه شهادتی داری که فدک مال تو بود؟! وی "علی" را شاهد آورد . آنها شهادت او را نپذیرفتند که یک نفر است.

آیا از صدیقه ای که سرور رنان عالم است باید شاهد خواست؟

گذشته از این "علی" مع القران و قران مع "علی" - "علی" با حق است و حق با "علی". جان پیامبر مصداق آیه تطهیر است - پس "علی" هم به عنوان شاهد هم کافی نبود! مگر پیامبر "خزیمه بن ثابت" را بجای دونفر شاهد نپذیرفت و لقب " ذو الشهادتین" نیافت.

۵- در کتب روایی شیعه و سنی آمده است که پیامبر فرمود: "مَنْ أَدَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَدَانِي وَ مَنْ أَدَانِي فَقَدْ كَفَرَ" هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد کافر شده. این مطلب نیز آمده است ، که فاطمه در حالی از دنیا رفت که نسبت به ابوبکر و عمر خشمگین بود و از دست آنان ناراضی بود و میان این دو روایت چگونه جمع می توان کرد؟

۶- ابوبکر در آخرین لحظات زندگی ، عثمان را طلبید و به او گفت : متنی بنویس و عمر بن خطاب را به عنوان جانشین من تعیین کن!

چرا پیامبر در حال احتضار کاغذ و قلم خواست تا چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوند ، آنها نگذاشتند! و گفتند " حسبنا کتاب الله" - اگر پیامبر می خواست بنویسد ابوبکر جانشین من است آیا باز هم جلوگیری می کردند و می گفتند ، حضرت تب دارد و هذیان می گوید.

۷- اگر علی(ع) بخاطر جوان بودن ، شایسته رهبری نبود ، چرا پیامبر " اسامه بن زید" را که جوانتر از علی(ع) بود به فرماندهی لشکر نصب کرد ؟

۸- اگر عمر که گفت: " حسبنا کتاب الله" به این سخن باور داشت ، که چرا بارها در پاسخ مسائل درمی ماند ، می گفت " لو لا علی لهلك عمر!"

والسلام علی من اتبع الهدی

فهرست منابع:

۱- مهدی دشتی- سقیفه

۲- محمدی ری شهری- گزیده دانش نامه امیرالمؤمنین علی(ع)

۳- جعفر سبحانی- منشور عقاید امامیه

۴- رساله حقوق امام سجاد- شرح نراقی

۵- حسن ملک محمدی- هزار و یک نکته در باره غدیر

۶- فرهنگ لغات نوین-

۷- سید قریشی- قاموس قرآن

۸- استاد حسن طیبیان- ترجمه صحاح سته(شش کتاب اهل سنت)

۹- راغب اصفهانی- مفردات راغب

۱۰- فرهنگ واژه های (سیاسی)

۱۱- محمد صادق نجمی- سیری در صحیحین

۱۲- تفسیر نمونه -

۱۳- علامه طباطبائی- تفسیر المیزان-

۱۴- استاد قرآنی- تفسیر نور

۱۵- سید ابوالفضل میر محمدی زرنندی- تفسیر بلاغ(چهار جلدی)

۱۶- سید محمد رضا طباطبائی نسب- تفسیر نفیس

۱۷- علامه سید ابراهیم بروجردی- تفسیر جامع

۱۸- جواد محدثی - فرهنگ غدیر

۱۹- علامه سید مرتضی عسکری - عقاید اسلامی(سه جلدی)

۲۰- سید عبدالحسین شرف الدین موسوی- المراجعات

۲۱- آیت الله جعفر سبحانی- منشور عقاید اسلامی

۲۲- مجتبی خورشیدی- ترجمه بیت الاحزان(شیخ عباس قمی)

۲۳- اینترنت- حوزه نت

